سباوون

دور دوم - شماره اول ماه اسد سال ۱۳۸۱ مطابق ۲۰۰۲م

چهار برنامه رادیوی در مورد فرهنگ ازدواج درمیان افغانها...

دتولیزو اریکیو دبنه والی لپاره دیوی طرحی وړاندیز

تاریخچه موزیم کابل

گوگوش زخمی تر از همیشه

Ketabton.com

(c) ketabton.com: The Digital Library

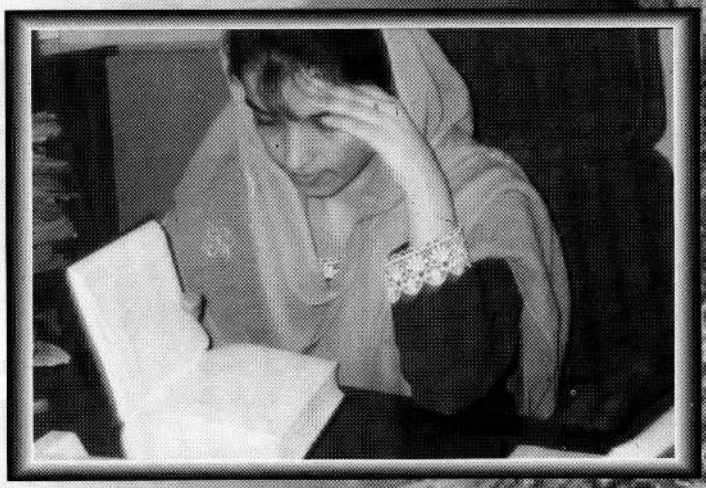

دریا، دریاست

شعری از خالده فروغ شاعری از وادی سبز اندیشه

فروردین آمد و پاییز نیز می آید
و در چشمهای ما ستاره گان زخمی برداشته اند
هیچکسی بامداد را برای ما جستجو نکرد
پرده هاست و پرده ها
نسیمی از آنسوی درختان عاشق نمی آید
از تشنگی سنگ شدم
و درین دامنه های بی انتظار
صدای رود باران را به یاد می آورم

❊ ❊ ❊

گرسنگان
زنبور ها را در خویش پذیرایی میکنند
تا انگبین بدست آرند
کندو های دیر ساله را می شگافند
که صاحبان شانرا خاک ربوده است
گرسنگان، دهنها را میدوزند
درین سرزمین
اما اشک من هنریست
که درختان از آن میخروشند
دریا هم سخن منست
دریا قلبیست که قرنها را باهم، پیوند میزند
دریا ناله ییست بی انتها
ترانه ایست بیدار
دریا حضور آزادیست
دیدارش میکنم
دریا دریاست
هنگامی که میخواهد به حماسه مبدل شود

(c) ketabton.com: The Digital Library

سباوون

آصف معروف:

روزنامه نگاری یک کار خلاق و هنرمندانه است.

ص (۲۲)

چهار برنامهٔ رادیویی فرهنگ ازدواج میان افغانها در شرایط جنگ و مهاجرت

ص (۸۰)

نیما صورتگر:

به ورزش زنان توجه شود

ص (۴۹)

شفیقه حبیبی:

برندهٔ جایزهٔ شجاعت و مقاومت

ص (۲۰)

سه غزل در ترانه کمتر از یک دقیقه

ص (۱۸)

ص (۵۸)

PROPERTY OF ACKU

هیأت تحریر:

دوکتور عبدالحی "الهی"، عبدالقادر "امامی" رزاق "مامون"، عبدالغفور "لیوال"، فهیم "دشتی"، برشنا "نظری"

نشریهء اتحادیه ژورنالیستان افغانستان

تحت نظر محمد انور شعیب رئیس اتحادیهٔ ژورنالیستان افغانستان

مدیر مسؤول:	لطیفه سیدی پوپل
معاون:	محمد محسن نظری
سکرتر مسؤول:	سوریه عظیمی
کامپیوتر:	اکمل "عازم" - مرکز کمپیوتری مولوی بلخی، جوار وزارت پلان
خطاط:	محمد احسان
فوتو راپورتر:	گ: الهام
آدرس	سرک ۱۰، وزیر اکبر خان

(c) ketabton.com: The Digital Library

سخن سبز

شانزده سال قبل از امروز ستارهء زیبایی که ارمغانش صبح طراوت بخش بود، در آسمان مطبوعات کمرنگ با جسارت و مسوولیت شناسی گروپی از ژورنالیستان به درخشش آغاز نمود، این درست زمانی بود که نوعی کرختی و بسته گی زبانی در ارائه اندیشه و عقاید مردم بر کشور مستولی بود و هر آنچه میگفتی، می نوشتی و می سرودی می بایست وصفی میبود.

این جسارت مثبت گروپی از ژورنالیستان بی بدیل از جمله ظاهر طنین بود که سنگ بر شیشهء مکدر آن زمان زد و آنرا فروشکست،بزرگترین کاری که در آن وقت به نفع علاقمندان مطالعهء مطبوعات شد، نشر مجلهء سباوون بود.

مجلهء سباوون از همان آغاز کار با مسؤولیت شناسی و بارعایت اصول و معیارهای روزنامه نگاری چنگ به دلها زد و بعد از نشر نخستین شماره سیلی از خواننده ها را بخود کشانید و تیراژ آن از دوهزار نسخه در شماره اول به بیست و دو هزار در شمارهء دوم صعود کرد.

چنانی که سباوون کارش را با هدف برگشتاندن آرامش به خانواده ها، آغاز نموده بود اکنون نیز این هدف تازه و زنده است، سعی ما نیز بر آن است تا سباوون را همانطوری که بود، همانگونه ارائه بکنیم.

شمارهء حاضر را که خوانندهء عزیز مطالعه میکند نواقص خیلی زیادی دارد؛ زیرا تا اکنون این مجلهء وزین که کتله های وسیعی از خواننده ها را بسوی خود کشانیده بود، و امید واریم در آینده نیز چنین باشد، هیچ نهاد و یا سازمان داخلی ویا خارجی و یا هم دولت انتقالی اسلامی از نگاه مالی تمویل نکرده است، همکاری و دلسوزی محمد انور شعیب رئیس اتحادیهء ژورنالیستان وسایر همکاران اتحادیه نیز در پیشبرد روند نشرات کنونی مجله اثر خیلی مثبت داشت و نیز بی انصافی خواهد بود که اگر از همکاری های فهیم دشتی مدیر مسوول هفته نامه کابل یاد آوری نکنیم.

جای خوشبختی است که مردم ما قضاوت های لازم خود را در مورد"خوب و بد" دارند، تقاضای مکرر خوانندگان بخاطر از سرگیری نشرات مجله سباوون ما را قوت بیشتر بخشید و افزون بر آن مردم فرهنگ دوست این سرزمین برای خوانش برگهای مجله ، ژورنالیستان سباوون را به این امید بزرگ دلبسته ساخت که ((راه یافتن به قلب ها ئیکه در شور اصالت ، یک رصالت مقدس می تپد ، نزدیک ساخته و آنچه ایمان ما را به پایش و زایش صخره فرهنگ ها استوار میدارد ،باور ما به بقای اثیر زیست فرهنگی مردم صبور دیار ماست که درد خونین ترین شلاق روزگار و دولتها نتوانست غبار کدورت نیستی برسیمای بلند بالای داشته های کهن آنان بگذارد".

بلی خوانندهء عزیزما بااتکاء به این باور، مجلهء سباوون را که یقیناً جایش در خانوادهء مطبوعات خالی است رویدست گرفتیم تا با ارائهء مطالب خانواده گی، ذوقی، هنری وفرهنگی مسیر این جویبار سبز وآرام مطبوعات را به باغستان پر از طراوت و زیبایی اندیشه های والای فرهنگیان متعهد و مسؤولیت شناس جاری بسازیم، البته در پیشبرد این مسوولیت عظیم به همکاری معنوی ومادی نهاد ها و فرهنگیان عزیز نیاز داریم.

خوشبختانه دور دوم نشرات مجلهء سباوون را زمانی آغاز می کنیم که کشور وارد مرحلهء جدید حیات سیاسی خود گردیده است و این مساعدت شرایط و فضای باز بخاطر ارائهء اندیشه ها، پالیسی مجله را بخاطر انعکاس دردهای خانواده ها قویتر میسازد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

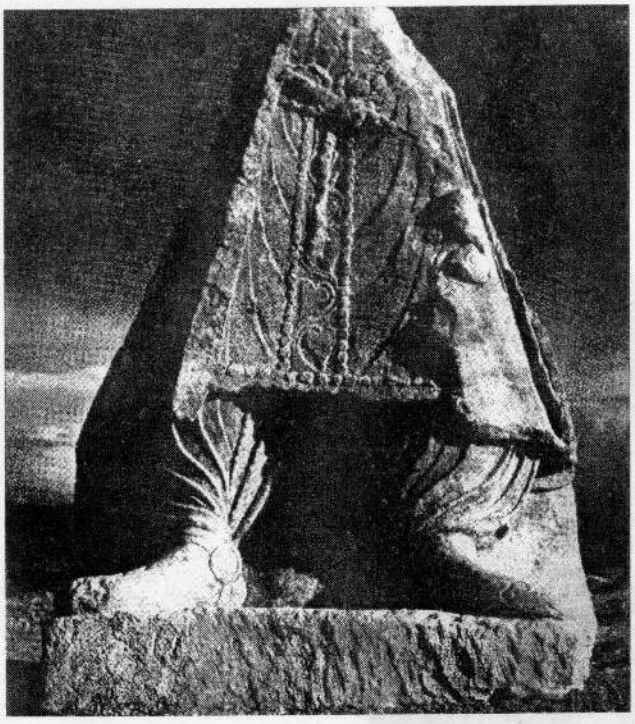

از دوسیه های تاریخ

برشنا نظری

تاریخچهٔ موزیم کابل

موزیم کابل دارای تاریخچهٔ نسبتاً کوتاه بوده است.

در سال ۱۲۹۸ هجری شمسی یکتعداد از نسخه های خطی، اسناد سلطنتی، اسلحه، آثار میناتوری و رسامی های که توسط خانوادهٔ سلطنتی جمع آوری شده بود، ترتیب و در منطقهٔ باغ بالا در قصر مهتاب عبدالرحمن خان جاسازی شد.

چند سال بعد امان الله خان (پادشاه افغانستان بین سالهای (۱۲۹۸-۱۳۰۶) جاسازی این اشیا را به قصر سلطنتی در مرکز شهر انتقال داد و در سال ۱۳۱۰ این آثار به تعمیر فعلی آن در دارالامان واقع در هشت کیلومتری شهر کابل که قبلاً درآن تعمیر دفاتر شاروالی کابل بود، بُرده شد.

در اوایل دههٔ ۱۲۹۹ با اولین حفاری هیأت باستان شناسان فرانسوی و افغان، گنجینه های گرانبهای افغانستان بدست آمد. و بعد از آن هیأت های باستان شناسان، یکی بعد دیگر چون دانشمندان انستیتوت افغانستان شناسی بریتانیا، **Istituto Italiano per ilmedio ed Estremo Oriente**، هیأت تحقیقاتی پوهنتون توکیو، انستیتوت اسمیتونیان، پوهنتون هیدلبرگ و غیره شروع به حفاری نمودند.

امروز بسیاری از باستانشاسان می گویند که فقط سطح زمین حفاری شده بود و از آن آثار پنج هزار سال قبل بدست آمده بود. موزیم کابل با ناپدید شدن آثار، از آوان تشکیل در سال ۱۲۹۸ اشنا بود، مگر هیچ کدام از اینها با مصیبتی که موزیم در چند سال اخیر دید، قابل مقایسه نیست. این چند سال اخیر موزیم را شدیداً ویران نمود.

بعد از تحولات ثور ۱۳۵۷ محتویات موزیم از تعمیر دارالامان به خانهٔ محمد واسع نعیم برادر داود خان، نزدیک سفارت فرانسه در وزیر اکبر خانه مینه منتقل شد.

تعمیر دارلامان در جمع ملکیت وزرات دفاع در آمد و به یک ساحهٔ نظامی مبدل شد.

به ماموران موزیم دستور داده شده بود که در عرض سه روز باید محتویات موزیم را منتقل کنند ولی این کار، در عرض ۳ هفته

(c) ketabton.com: The Digital Library

انجام شد. تمام محتویات موزیم مهرولاک، بسته بندی و منتقل شد. دفاتر در منزل سردار نعیم اشیای موزیم در یک اتاق تا به سقف انبار شده بود. مامورین به پیاده خانه ها و کتابخانهء موزیم به گراج منتقل شد.

در سال ۱۳۵۶ محتویات موزیم دوباره به تعمیر دارالامان منتقل شد.

در آن زمان تعمیر در وضعیت بسیار خوب بسر میبرد. اتاق ها و "دهلیز" ها رنگ شده بود-، تشناب جدید درست شده بود و زمین موزیم نیز ترمیم شده بود.

مجموعه ها در جایهای اصلی آن جابجا شده بودند.

دانشمندان که در کابل بودند، نمایشگاه آثار را که بعد از مدت طولانی برگزار شده بود، نسبت به دورهٔ قبلی بسیار خوب یافتند.

بعضی آثار جدید مانند (دلبرجن) و اشیایی از آی خانم، سنگ سفید و سعدیا نیز به نمایش گذاشته شد.

در سال ۱۳۶۸ درهای موزیم بخاطر محفوظ ماندن از جنگ بسته شد و در زمان حکومت داکتر نجیب الله، باز هم دستور داده شد تا اجناس مجدداً بسته بندی شوند. برای انکه خطر از بین رفتن آن کم شود، اجناس موزیم را در سه جای مختلف، وزارت اطلاعات و کلتور، ارگ و خزانهٔ بانک مرکزی جابجا کردند. تمام اشیای طلایی، نقره و سکه های طلا و نقره از تپهٔ فلول با Hoard طلایی طلاتپه در ارگ جابجا شده بود.

در سالهای ۱۳۷۱ – ۱۳۷۴ این سالهای تباهی برای کابل و موزیم دارالامان بود.

چور و چپاول در سال ۱۳۷۲ شروع شد، در حالیکه کارمندان موزیم نتوانستد در طول ماهها از موزیم خبر بگیرند و هر بار که منطقه به دست یکی از جناح های متخاصم دیگر می افتاد، موزیم چور و چپاول می شد.

دراوایل ماه ثور سال ۱۳۶۰ موزیم بر اثر اصابت راکت ویران شد و دروازه های آن بروی دزدان باز ماند.

در اوایل ۱۳۷۳ UNCHS (سازمان حفظ و نگهداری آثار تاریخی وابسته به سازمان ملل متحد) سقف موزیم را پوشاند و دروازه های فلزی را در آن نصب کرد و تمام کلکین ها را خشت گرفت. اما دزدی ادامه یافت.

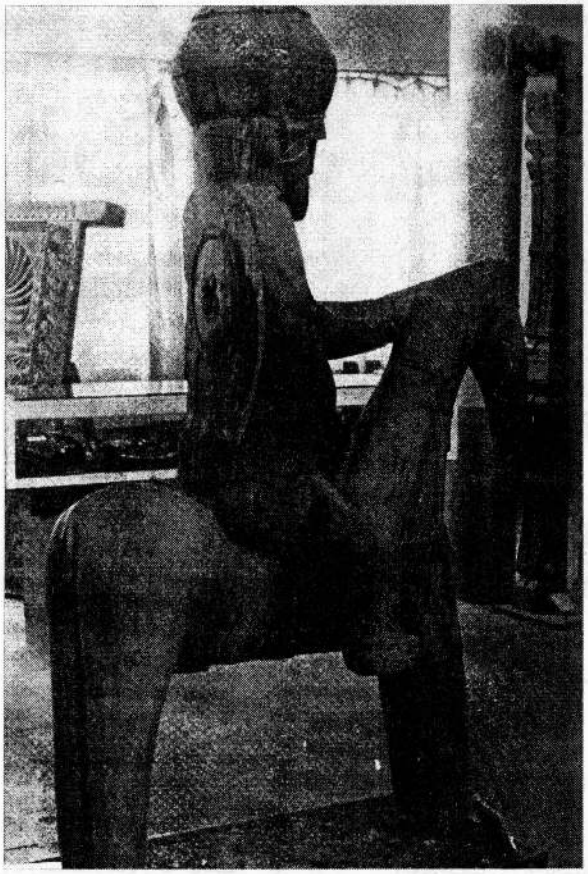

به گفتهٔ مسوولین موزیم کابل بعداً در حدود ۳۰۰۰۰ جنس از بین آوار بر آمد.

در سال ۱۳۷۳ در اثر کوشش های نانسی دوپری و سوتوریو مسیوریس نمایندهٔ ویژهٔ سازمان ملل متحد برای افغانستان، انجمن نگهداری از آثار عتیقه افغانستان (SPACH)در اسلام آباد تأسیس شد.

گومیت یک عضو مؤسسه برای دو هفته به کابل آمد تا در بازسازی و پاکسازی موزیم با مامورین موزیم کابل کمک وهمکاری کند. همچنان در اوایل ۱۳۷۴ یک افسر ارتباطی SPACH به کابل آمد تا به کمک یک سازمان هالندی، ساختمان موزیم کابل را دوباره اعمار کند.

در سال ۱۳۷۵ وزارت اطلاعات و کلتور دولت وقت تصمیم گرفت تا اشیای موزیم را به جای دیگر نقل دهد تا از خطر بی امنیتی آن کاسته شود.

بعد ها برای حفظ و نگهداشت اشیای موزیم، هوتل کابل را معین کردند.

در خزان ۱۳۷۵ مامورین موزیم به دلیل راکت پراگنی و جنگ نتوانستند به موزیم حاضر شوند. بعد همان بس کهنهٔ که مامورین را انتقال می داد، مورد اصابت راکت قرار گرفت، چند وقت بعد مسجد "لشکری بازار" مورد اصابت راکت قرار گرفت که یک

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوراخ ۳ فوت در صحن مسجد از خود بجا گذاشت. ولی با وجود این همه بعضی چیزها سالم مانده بودند. مانند مجسمهٔ آی خانم که بدون سر یافت شد. بعد سر آن در اتاق دیگر پیدا شد و مجسمه تکمیل گردید.

نسخه های خطی کوتل سرخ نیز سالم به دست آمد.

۵ مجسمهٔ چوبی که از نورستان به دست آمده بود نیز سالم مانده بودند. ولی بعضی مجسمه های چوبی دیگر و چوکات های دروازه های موزیم را افراد مسلح و مردم محل در سه سال گذشته در آتش سوختانده بودند.

دو هفته قبل از آمدن طالبان در حدود ۵۰۰ کریت و بکس که در آن زیادتر از ۳،۳۱۱ جنس عتیقه بسته بندی شده بود، از موزیم به هوتل کابل منتقل شد. لیکن بعضی اشیا از جمله محراب و منبر مسجد "لشکری بازار"، مجسمهٔ بی سر کنشکا و غیره در صحن موزیم باقی ماندند.

در زمین بایر عقب موزیم نیز موتر امان الله خان به دست قضا سپرده شد و از جمله موترهای امان الله خان که در موزیم نگهداری میشد یکی هم درست نماند. و در آخرین روزهای انتظار طالبان دومین جنراتور که توسط SPACH کمک شده بود نیز به سرقت برده شد.

در خزان ۱۳۷۶ دروازه های هوتل کابل توسط طالبان بسته شد و به هیچکس اجازه داده نشد که به دارالامان برود. گفته میشد که امنیت در آن ساحات خوب نبود و در این دو محل هوتل کابل و دارالامان فقط یک محافظ در دارالامان بود و وقتی که دفتر ارتباطی SPACH به موزیم رفت تا از اوضاع بازدید کند جای پای او در خاک ضخیم که پله ها را پوشانده بود یگانه جای پای بود.

در خزان سال ۱۳۷۷ مامور ارتباطی SPACH ، با ملا هوتک معین فرهنگی طالبان تماس گرفت و با موافقت او قرار شد که به مصرف $۱۴،۰۰۰ کمک یونسکو، صحن موزیم تعمیر شود، و تمام اشیای عتیقه از هوتل کابل به وزارت اطلاعات و کلتور منتقل گردند.

در خزان سال ۱۳۷۸ مامور ارتباطی SPACH دوباره به کابل برگشت و شروع به ترمیم موزیم نمود.

وقتیکه اشیای موزیم را بسته بندی می نمودند چیز های زیاد پیدا شد که امید، بودن آنها نمی رفت.

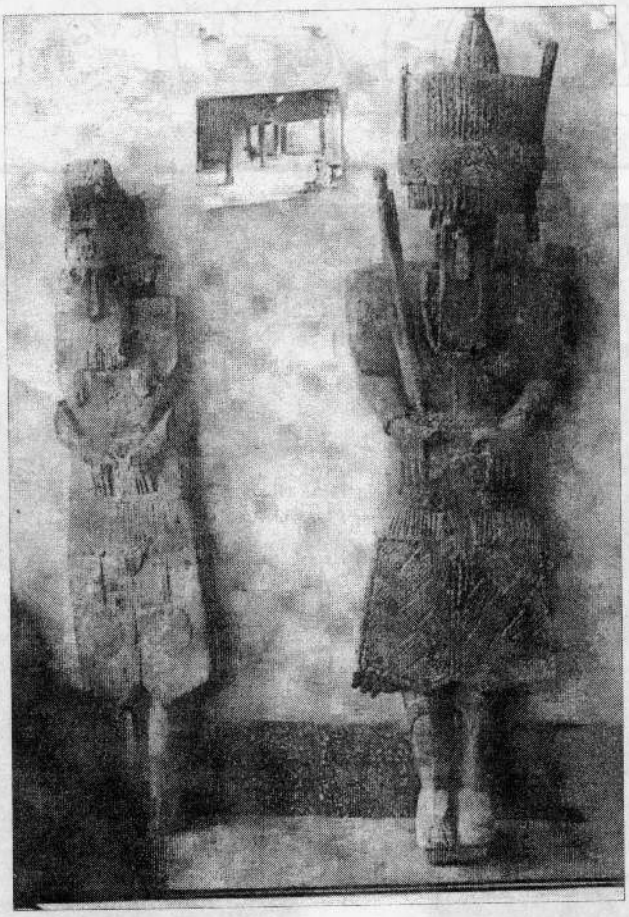

طور مثال: اینطور اندازه شده بود که یک چیز از مجموعهٔ بگرام باقی نمانده است، لیکن در حدود ۳۵۰ جنس از بگرام بدست آمد و دهها جنس دیگر.در نزدیکی های زمستان اینطور فکر میشد که کار به اثر سردی زمستان ادامه نخواهد یافت و زیاد تر از ۱۱۰۰ جسن عتیقه بسته و راجستر شده بودند و بعد به وزارت اطلاعات و کلتور منتقل شده اند و ترمیم تعمیر، که بر اثر راکت و بم خراب شده بود نیز شروع شد.

در خزان سال ۱۳۷۹ مامورین موزیم تمام فصل خزان را کار کردند تا در حدود ۱۰۰۰ تکه دیگر جنس عتیقه بسته بندی و بعد از شمارش معلوم شد که در طول چهار سال در حدود ۶،۵۲۰ جنس از ۴۹ منطقهٔ مختلف ثبت و بسته بندی شده است، ولی مامورین در حدود ۳۵۰۰۰ جنس را پیش بینی می کردند. اینطور اندازه شده بود که در سال ۱۳۶۹ در حدود ۲۰ بکس یکجا با مجسمهٔ خدای طلاتپه به وزارت اطلاعات و کلتور برده شده بود.

اما در این مورد تا کنون نیز ابراز نظرهای مختلفی صورت میگیرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

د موقتي دورې په شپږ میاشتنۍ

عبدالسمیع سمیع

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدی د میاشتی په لومړۍ ورځ چې ۲۰۰۱ کال د دسامبر د ۲۲ مې نیټې سره سمون خوري د کورنیو چارو وزارت په تالار کې د ۲۰۰۰ تنو کورنیوالو د ۳۵ بهرنیو هیوادونو د استازو په ګډون د [illegible] خاصو مراسمو په لړکې د افغانستان د جمهور رئیس محترم استاد رباني څخه د موقتي اداري مشر محترم حامد کرزی ته قدرت انتقال شو.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدي په دوهمه د موقتي اداري مشر محترم حامد کرزی د خپلو وزیرانو سره د ګلخاني پیه ماڼۍ کې لومړنۍ غونډه وکړه او په امنیتي موضوعاتو یې خبرې وکړې.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدي په پنځمه محترم حامد کرزی د ګلخانی په ماڼۍ کې د خپلو وزیرانو سره دوهمه غونډه وکړه او په مختلفو موضوعاتو یې خبرې وکړې.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدی د میاشتي په شپږمه په افغانستان باندې د پخواني شوروی اتحاد د یرغل غندنه د موقتي اداري د چارواکو له خوا وشوه.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدي په اتمه مولوی فضل هادی شینواری د ستري محکمې د رئیس په توګه وروپیژندل شو او په دغه مراسمو کې د موقتي اداري محترم مشر حامد کرزی هم خبرې وکړې.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدي په لسمه د موقتي اداري د وزیرانو شورا حامد کرزی په مشرۍ غونډه وکړه او په امنیتي چارویي خبرې وکړې.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدي په لسمه د ملي دفاع وزیر محترم ستر جنرال محمد قسیم فهیم د ملګرو ملتونو د خاص استازی محترم الاخضر ابراهیمی سره خبرې وکړې او په افغانستان کې د سوله ساتنې ځواکونو په لیږلو او ځای پرځولو موافقه وکړه.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدي د میاشتي په یولسمه د موقتي اداري محترم مشر حامد کرزی د ګلخانی په ماڼۍ کې د ملګرو ملتونو د خاص استازی محترم الاخضر ابراهیمی سره د سوله ساتنې ځواکونو د ځای په ځای کولو په باب خبرې وکړې.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدي په ۱۲ مه د وزیرانو شورا غونډه د حامد کرزی په مشري وشوه او امنیتي موضوعګانې په کې وڅیړل شوې.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدي په ۱۵ مه د افغانستان په چارو کې د امریکا جمهور رئیس جورج ډبلیو بوش مرستیال زلمی خلیل زاد کابل ته راورسید.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدي د میاشت په ۱۵ مه د کورنیو چارو د وزارت په وړاندیز او د موقتي اداري د رئیس محترم حامد کرزی په منظورۍ د کورنیو چارو وزارت مرستیالان او

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوره کې د مهمو پیښو کرونولوژي

دځینو ولایتونو والیان وټاکل شول.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدی د میاشتې په ۱۶ مه د موقتي اداري مشر محترم حامد کرزی د ګلخانی په ماڼۍ کې د امریکا د کانګرس دیولوړ رتبه پلاوي سره د افغانستان د حالاتو په باب خبری وکړی.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدی د میاشتې په ۱۷ مه د موقتي اداری دوزیرانو غونډه د محترم حامد کرزی په مشری جوړه شوه او په افغانستان کې یې د بهرنیو انجوګانو دکار او فعالیت په باب خبری وکړی.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدی په ۱۷ مه موقتی اداری محترم مشر حامد کرزی د انګلستان د صدراعظم تونی بلیر سره ویډیو کانفرانس په هوایي ډګرکی خبري وکړی په خبرو کي د انګلستان صدراعظم تونی بلیر ډاډ ورکړ چی د مؤقتی اداری سره به زیاتی مرستی وکړی.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدی د میاشتې په ۱۸ مه د مؤقتی اداری مشر محترم حامد کرزی د ګلخانی په ماڼۍ کی د امریکا د جمهور رئیس د استازی محترم زلمی خلیل زاد سره خبری وکړی.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدی د میاشتی په ۱۹ مه د موقتی اداری مشر محترم حامد کرزی د خپل کار شپږ میاشتنی کړنلاره د تلویزیون او رادیو اداري واورله.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدی د میاشتی په ۲۱ مه موقتي اداری مشر محترم حامد کرزی له بی بی سی رادیو سره په مرکه کی وویل چی ټولو مامورینو او افسرانو ته هغه معاشونه ورکړی چي طالبانو نه دي ورکړی.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدی د میاشتی په ۲۰ مه د مؤقتی اداری محترم مشر حامد کرزی په کابل کی د جاپان د صدراعظم مرستیالي میرمن اوګاتا سره د ګلخانی په ماڼۍ کی ولیدل او په خبرو کې د جاپان په مرستو ټینګاروشو.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدی په ۲۲ مه د موقتی اداري مشر حامد کرزی د امریکا د سنا مجلس د سناتور جوزف بایډن د ګلخاني په ماڼۍ کي خپل حضورته ومانه او د علاقه وړ موضوعګانو په باره کی یي خبری وکړی او د ملی اردو او د ملی پولیسو په جوړولو کی یي د خپلو مرستو وعده ورکړه.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدی د میاشتی په ۲۱ مه د القاعده د ډلی شل تنه بندیان په امریکایی آلوتکه کی په کیوبا کې د امریکا نظامي هدې ته ولیږدول شول.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدی د میاشتی په ۲۴ مه د وزیرانو شورا غونډه د محترم حامد کرزی په مشری جوړه شوه او فیصله وشوه چي مامورینو دې ته دیوې میاشتی معاش ژرترژره ورکړل شي.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدی په ۲۴ مه مؤقتی اداری محترم مشر حامد کرزی د ایران د جمهوری رئیس سید محمد خاتمی سره په تیلفون کی خبری وکړی په دغه خبرو کی دواړو خواو د ښو اړیکو لاپیاوړو غوښتله.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدی د میاشتی په ۲۵ مه د دفاع وزیر سترجنرال فهیم ایران ته د سفر وخت کي د ایران د دفاع وزیر امیر البحر محمد علی شمخانی سره په تهران کی خبری وکړی.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدی د میاشتی په ۲۰ مه محترم حامد کرزی د ایران پولو ړرتبه پلاوی د صادق خرازی په مشری خپل حضورته ومانه او خبری یي ورسره وکړی.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدی د میاشتی ۲۵ مه محترم حامد کرزی د امریکا د کانګرس یولوړرتبه پلاوی د ګلخانی په ماڼۍ کی خپل حضور ته ومانه او د افغانستان د اقتصادی حالت په باب یي ورسره خبري وکړی.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدی د میاشتی په ۲۵ مه د ملګرو ملتونو د امنیت شورا د آریانا الوتکو په آلوتنو هغه بندیز لرې کړ چي د طالبانو په وخت کې پورې لګول شوې و. د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدی د میاشتی په ۲۵ مه د القاعده د ډلی ۳۰ تنه بندیان له کندهار څخه د امریکا په آلوتکه کی د کیوبا د ګوانتانامو هدې ته ولیږدول شول.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدی د میاشتی په ۲۶ مه د موقتی اداری د مشر محترم حامد کرزی د فرمان له مخی په ټول هیواد کی د کوکنارو کښت منع شو.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدی د میاشتی ۲۶ مه د کابل هوایي ډګرله ترمیم وروسته بیا د آلوتکو د آلوتنو په مخ خلاص شو.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدی د میاشتی په ۲۷ مه د امریکا د بهرنیو چارو وزیر کولن پاول افغانستان ته راغی او د بګرام په هوایي هډه کي تود هر کلی وشو او بیا په آلوتکه کی د کابل هوایي ډګرته راورسید او په هوایي ډګرکی یي تود هرکلی وشو او د موقتی اداری د مشر محترم حامد کزری سره یي د ګلخانی په ماڼۍ کی د علاقه وړ مسئلو په باره کی خبری وکړی.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدی د میاشتی په ۲۷ مه محترم حامد کرزی د یولوړ رتبه پلاوی په مشری د سعودی عربستان د پاچا ملك فهد او ولیعهد عبدالله په بلنه جده ته ورسید.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدی د میاشتی په ۲۷ مه په افغانستان کی د امریکا د جمهور رئیس مرستیال محترم زلمی خلیل زاد ایران ته اخطار ورکړ چی افغانستان ته اوریکی راونه لیږی.

د ۱۳۸۰ هـ ش کال د جدی د میاشتی په ۲۸ مه امنیتی پولیسو د کابل د ښار په لسه ناحیه کی ۷ تنه د القاعده غړی ونیول.

پاتی یې بلګنه

(c) ketabton.com: The Digital Library

دولت جدید کار خویش را با چلنج

عبدالولی

کابینهٔ دولت انتقالی اسلامی با امید های فروان مردم و مسوولین نظام جدید بتاریخ ۲ سرطان در حالی آغاز به کار کرد که لویه جرگه در میان هالهٔ از بیم و امید به پایان رسیده بود. محصول آن ایجاد نظامی بود مبتنی بر تنوع و قاعدهٔ بالنسبه وسیع که در پایان یکنیم سال کار خود میبایستی افغانستان را صاحب قانون اساسی، ارتش و پول ملی و بالاخره برقراری نظامی متکی بر ارادهٔ آزاد احاد مردم افغانستان سازد. برنامه کاری تعیین شده برای دولت جدید هر چند دلچسپ ومردم پسند است، اما مشکل اساسی فراروی مسوولین نظام همانا به عرصهٔ عمل پیاده کردن ایدیال هایی است که از جانب برخی موانع، آشکار و پنهان به مبارزهٔ سخت و دشواری طلبیده میشود. به عقیدهٔ صاحبنظری این موانع متعدد و بیشمار احتمالاً هراز گاهی به گونهٔ غیر قابل باوری تبارز نموده که میتوان عمده ترین آنها را قرار آتی برشمرد:

۱- تهدید سازمان القاعده و طالبان

۲- موجودیت سلاح در دست افراد و اشخاص

۳- رقابت و دشمنی های شخصی

۴- مداخلات بیگانگان

محورکاری و اولویت دولت فایق آمدن بر مشکلات یاد شده است که زمان وقت طولانی می طلبد و در عین حال همیاری و مساعدت سخاوتمندانهٔ جامعهٔ بین المللی را که تعهد ظاهراً قوی به آن از قبل صورت گرفته و تأکید در تعهدات متذکره توسط رهبران قدرتمندترین کشور های

(c) ketabton.com: The Digital Library

بزرگ از سوی دشمنان آغاز کرد

جهان مانند امریکا، بریتانیا، جاپان و اتحادیه اروپا تازه و تکرار شده است. با اندکی درنگ آنچه مسوولین نظام قویاً در نظر دارند که انجام دهند یعنی اعمال و اجرای قوانین در سرتاسر کشور تردیدی باقی نمی ماند که آیندهٔ درخشان انتظار مردم خسته و منزجر از جنگ افغانستان را میکشد اما حادثاتی نخواسته همچون قتل حاجی قدیر و بمباران مناطق مسکونی در ولایت ارزگان توسط قوای ائتلاف بین المللی همانند ضربات خورد کننده بر پیکر جوان دولت است که جلو رشد و انکشاف اوضاع را به سوی ثبات و کارآیی حکومت گرفته، جامعهٔ بین المللی را مأیوس از پیشرفت در امر سرپا ایستاد کردن افغانستان رنجور میسازد. درینجا این سوال مطرح میشود که آنانیکه به قتل حاجی قدیر دست زدند آیا به پنجهٔ قانون و عدالت سپرده خواهند شد و آیا نیروهایی که مردم و محلات مسکونی را بمباران نمودند چگونه پاسخ به فامیل بازماندهٔ قربانیان خواهند گفت؟؟

به نظر صاحبنظران سیاسی فرار قاتلین حاجی قدیر از چنگال قانون مشکل بزرگی برای دولت آفریده است و اگر مسوولین امنیتی نتوانند باوجود همکاری نیرو های ISAF آنها را دستگیر و به پای میز محاکمه بکشانند شکست مأیوس کننده خواهد بود که جبران آن پراخت بهای گزافی می طلبد، ولی به هر حال ۲۳ سال جنگ مردم کشور مانرا از کوره های داغ سیاست و آگاهی به پخته گی رسانیده، و به خوبی درک میکنند که غفلت و سهل انگاری باعث سقوط خدای نخواسته وحشتناکتر از قبل آنان به اعماق گودال های سیاه بدبختی برادرکشی خواهد شد که اینچنین سرنوشت شوم مورد نظر هیچ قشر، گروه، قوم و منطقهٔ افغانستان نبوده آنچه فراروی خویش منحیث یک هدف کلی قرار داده اند همانا صلح، امنیت، برادری و برابری است که در ضمن تحکیم وحدت ملی، امید رسیدن به آن روشن به نظر میرسد و شکست نیروهای مکدر اهریمنی اجتناب ناپذیر.

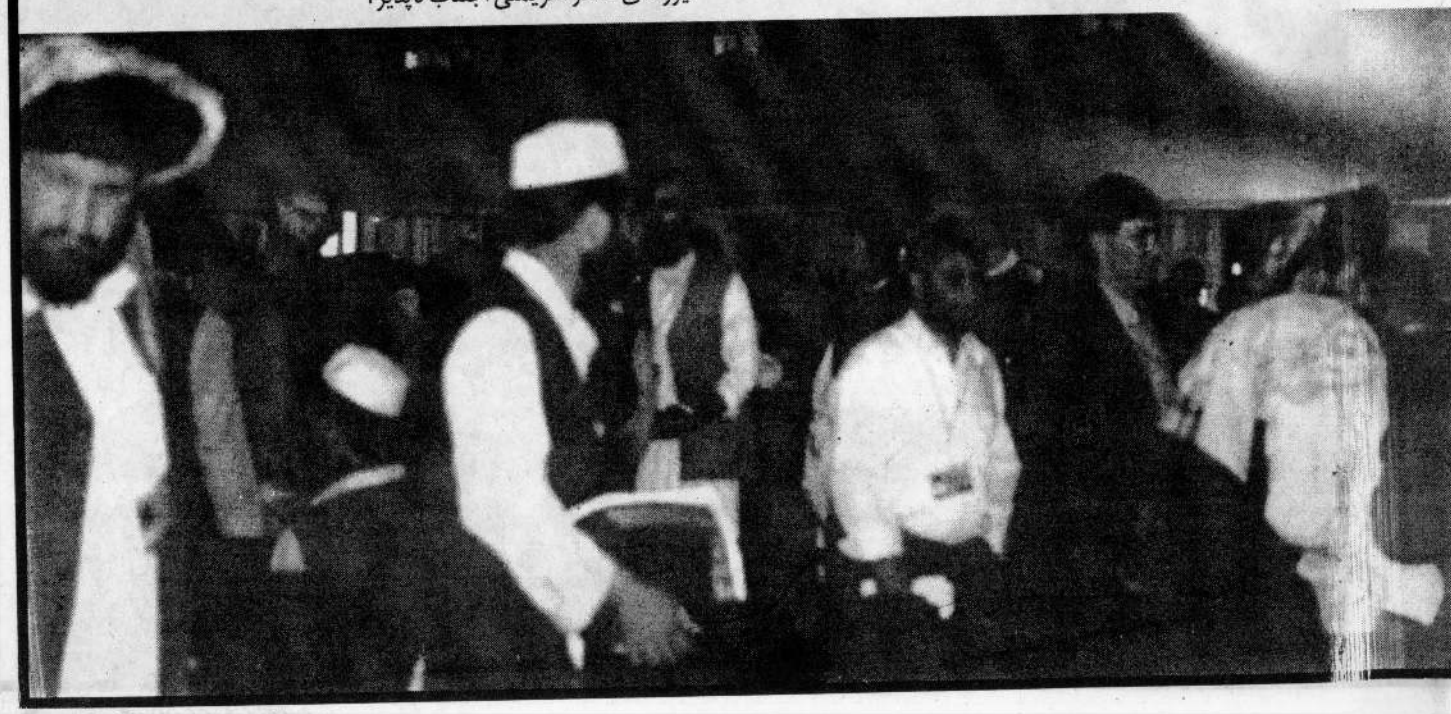

(c) ketabton.com: The Digital Library

سیاتیاجیت رای
غزل سرای جاده ها

برگرفته شده از هفته نامه سینما چاپ ایران

(c) ketabton.com: The Digital Library

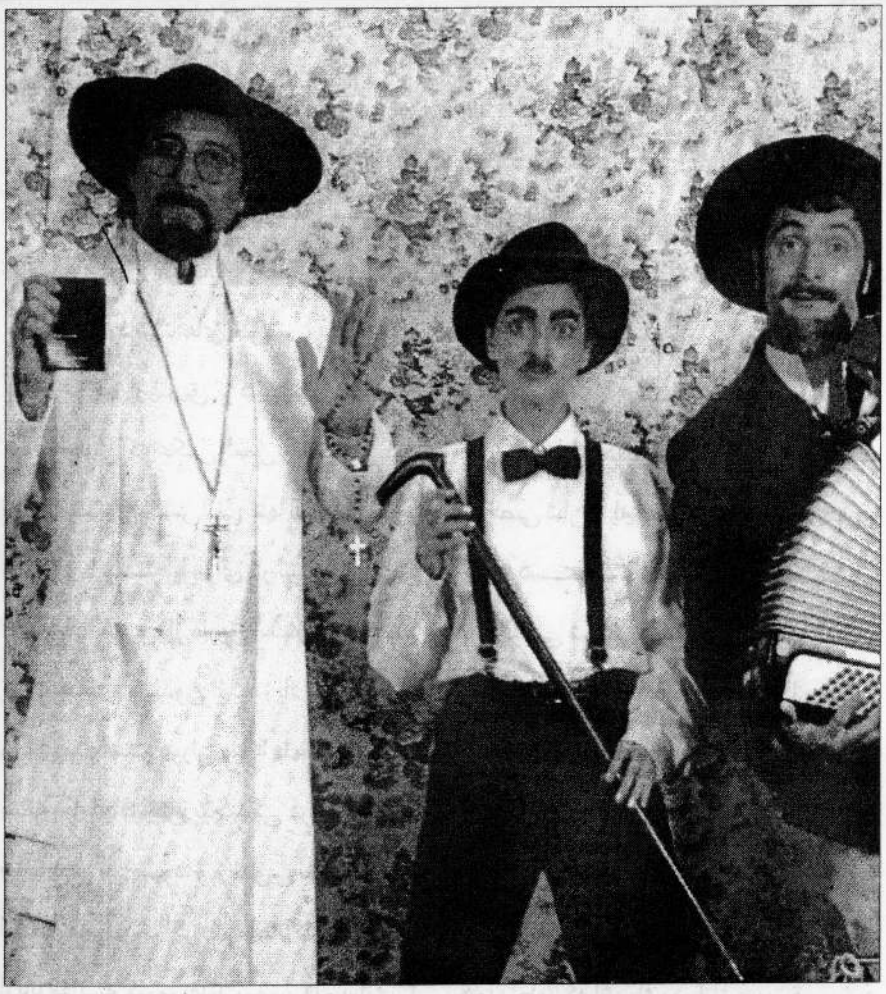

ساتیا جیت رای از همان ابتدای شروع فلم سازی علاقه مند بود تا راهی پیدا کند که افکار و احساسات شخصیت هایش آشکار شود. از آن جا که او بسیار رؤوف است، اغلب به این متهم می شود که چهرهٔ شیطان را نیز در دنیای فلم هایش نرم و ملایم می کند. اما کارگردانی که احساسات شخصیت هایش رابه تنهایی و یا در ارتباط با هم به نمایش می گذارد، مانند این است که حتی در مورد قابل سرزنش ترین شخصیت هم درهای انسانیت را به روی تماشاگر می گشاید. به هر حال، رای از همان اولین آثار فلم سازی اش تدبیری اندیشید تازند گی درونی را نشان دهد. او سطح و ظاهر اعمال نمایشی را آن قدر ساده کرد تا تمام توجه تماشاگر معطوف به عکس العمل مردم نسبت به یکدیگر یا نسبت به محیط، حس منتقل شده از مناظر طبیعی یا اشیا، موسیقی به عنوان کلید ذهنیت تماشاگر شود. در ۳ گانه **آپو** همیشه دوربین با یکی از ۲شخصیتی است که در صحنه حضور دارند تا بتواند پاسخ بی کلام او را به دیگری ثبت کند. یا این که پس از هر اتفاق مشخص در روایت، ساتیاجیت رای، مشابه همان اتفاق را در دنیای طبیعی به نمایش می گذارد. وقتی در پاترپانچالی، همسر کارت پستال زیبایی از شوهرش دریافت کرده و خوشحال می شود، بلافاصله صحنه بازی و شادی در یک دریاچه را می بینیم. رای برای فلم هایش از همکاری بزرگ ترین موسیقیدانان سنتی و کلاسیک هند نظیر روی شنکر، ولایت خان، علی اکبرخان و غیره سود می جست؛ اما از فلم تین کانیا به بعد تصمیم گرفت موسیقی ملایم تری را مورد استفاده قرار دهد که برای همان فلم ساخته شده باشد. منظوراو این بودکه بتواند با موسیقی تجربیات حسی شخصیت های خود را بیان کند. فعالیت فلم سازی رای به ۳ دوره تقسیم می شود، دوره ابتدایی از۶۶-۱۹۵۵که از پاترپانچالی تانایاک را در بر می گیرد، دورهٔ میانه از ۷۷-۱۹۶۹یعنی از گوگیگاین با گابایین تا شطرنج بازان و دورهٔ اخیر از جوی بابا فلونات تاسادگاتی و گاره باهیده، ویژگی های دوره ابتدایی فلم سازی او شامل ریالیستی دقیق، تمرکزی عمیق در میزانسن، صحنه های طولانی و حرکت آرام دوربین است. تدوین فلم های او در این دوره نرم بوده و تغییرات فرم روایت را دنبال کرده و برش ها به سبک هالیوودی است. تاکید رای بررسیدن به واقعیت در کانچانجانگا به خوبی مشهود است. در این فلم، ۱۰۰دقیقه از زندگی شخصیت ها در ۱۰۰دقیقه فلم گنجانده شده است. ۳ گانه آپو، پاراش پاتر، اتاق موسیقی و الهه همه مثال هایی هستند از آن چه رای از

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوران استدیو سالاری هالیوود، میزانسن های ژان رنوار و استفاده از موسیقی کلاسیک هندی در سینما آموخت.چارولاتا، سمبول و نمونهٔ کاملی از سبک و سیاق ابتدایی فلمسازی رای است. این فلم بادکور، موسیقی ، برداشت های طولانی، فعال سازی عمق هر چیز از طریق ترکیب بندی صحیح و صحنه هایی که عکس العمل را ثبت می کند، در خدمت بیان حس زنی تنها است. قدرت فلم های ابتدایی رای در نشان دادن احساسات عمیق، از طریق استفاده از نشانه های سطحی و بدون تأکید زیاد بر آن هابه وجود آمده است. دوران میانهٔ فلم سازی رای به خاطر افزایش پیچیدگی در سبک، مشخص می شود. و از تدوین نیز به دقت استفاده می کند. اگر فلم ماهاناگار را با چانا آریانا مقایسه کنیم، تفاوت روش فلم سازی ۲ دورهٔ ابتدایی و میانهٔ رای بخوبی درک خواهیم کرد هر دو فلم به زندگی در کلکته مربوط است. شخصیت مثبت ماهاناگار به دلیل اعتراض به اخراج ناعادلانه از دانشگاه از کار کناره گیری می کند. فلم بر صحت این تصمیم اعتقاد دارد. در انتهای فلم او در کنار همسرش بر برج بلندی ایستاده می گوید ((چه شهر بزرگی !چه قدر کار!بالاخره یک جایی یک کاری برای یکی از ما پیدا می شود!))و ما نیز این حرف را باور می کنیم. اما ۱۰سال بعد در جانا آریانا، کار پیدا نمی شود و چندان اهمیتی به عدالت و بی عدالتی داده نمی شود. تیرگی که بر فلم های دوره میانی رای سایه افگنده، ظاهراً مربوط به تغییرات سیاسی پس از مرگ نهرو است. پس از جریان بنگال بسیاری از جوانان تندر و برای نابودی ساختار های موجود به جنبش مایوییستی پیوستند و بسیاری از آن ها زیر فشار پلیس از بین رفتند و بعضی از سیاستمداران هندی برای این که قدرت شخصی شان را به اثبات برسانند، از طرفداری نهر و دست کشیدند و جذب سوسیال دموکراسی شدند. تدوین رای در سیما باد ها و آرانیر دین را تری تند است، اما تکان دهنده نیست. از طرف دیگر طنز رای در شطرنج بازان کاملاً مهار شده است . او فضای آبی رنگ اتاق موسیقی یکی از اشراف را به شهری مزدحم و جنگ زده قطع می کند. همان طور که اشراف در اتاق موسیقی خود مشغول بازی هستند، مردم عادی بر سر پیروزی طرفین نبرد شرط بندی می کنند. مردم هند از فلم های دورهٔ ابتدای ساتیاجیت رای به خوبی استقبال کردند؛ اما نتوانستند با پیچیدگی موضوعات فلم های دورهٔ میانه او کنار بیایند. مردم انتظار داشتند که فلمی چون شطرنج بازان، عزت و شکوه اشراف هندی را باز سازی کند، همان طور که در اتاق موسیقی شرف فیودال های بنگال حفظ و در چارولاتا به اشراف ویکتوریایی بنگال بها داده شد. اما آنچه در این فلم دیده شد، آزمایش سختی بود که ارتش رو به زوال هند پشت سر گذارد. رای اعتقاد دارد که بریتانیا چندان مقصر نیست، بلکه هندی هایی که خود را در بست در اختیار بریتانیا گذاشتند و یا به سر نوشت خود بی اعتنایی کردند، بیشتر قابل سرزنش هستند، نقطه نظرات رای در شطرنج بازان مورد علاقه پخش کنند گان نبود و در نتیجه این اولین فلم هندی زبان او در بسیاری از شهر های هند به نمایش در نیامد. رای در دورهٔ آخر فلم سازی اش تمایل نداشت که به زمان و مکان مشخص بپردازد و با تماشای پیکو و سادگاتی به این امر واقف می شویم، شخصیت ها و موقعیت هابه سرعت معرفی می شوند. رای در تمرکز بر زندگی درونی و روابط انسانی در بستر سیستم سیاسی و اجتماعی، سنت های انسانی را بیندرانات تاگور را ادامه می دهد. رای در دانشگاه ((سانتینیکان)) تحصیل کرد که مؤسس تاگور بود. رای دین خود را به تاگور با ساختن یک فلم مستند شاعرانه ادا کرد. او فلم تین کانیا، چارولاتا و گاره باهیده را نیز بر اساس داستان هایی از تاگور ساخت. اگر تاگور شاعر الگوی خودش بود، رای نیز در میان کارگردانان جوان مهمی چون شیام بنگال، م. س. ساتیا، گ. آرویندان تبدیل به الگو شد. آن هااز او آموختند که چطور از طریق موقعیت های ساده و کوچک بتوانند مسایل سیاسی و فرهنگی بزرگی را بیان کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

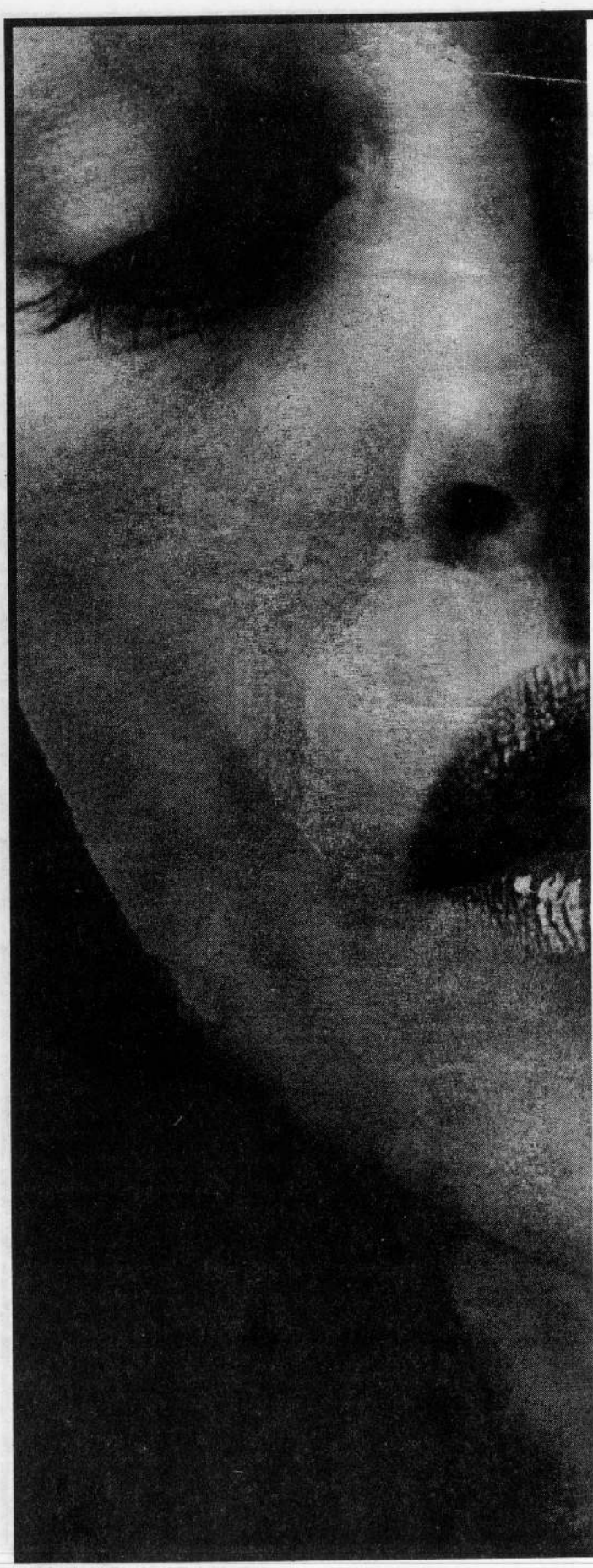

سایه چشم چه تاثیری در آرامش صورت دارد

سایهٔ چشم می تواند تغییر مهمی را در زیبایی صورت ایجاد کند. به یاد داشته باشید که جالبترین سایهٔ چشم برای شما همیشه همرنگ چشمانتان نیست. مثلاً اگر چشم های تان آبی است با سایه آبی ترکیب جالبی نمی تواند باشد و لی کسانیکه چشمهای قهوه یی دارند با سایه چشم قهوه یی زیباتر به نظر می رسند. وقتیکه لباس شما دارای رنگهای مختلف است. رنگی را که کمتر به چشم می آید برگزینند، و سایه چشم را از همان رنگ بکار ببرید و به یاد داشته باشید که سایه چشم پررنگ و تیره، چشم برآمده را خوابیده تر نشان خواهد داد. درحالیکه سایه چشم کم رنگ و روشن، چشم گود را برجسته تر نشان خواهد داد.

راهنمای درمان و پیشگیری از شوره سر چیست؟

با نظافت و دقت دائمی در حفظ پاکیزگی سر از بروز شوره جلوگیری می شود. در ضمن خود داری یا حداقل امساک در مصرف چربی در مورد پیشگیری و مبارزه با شورهء سر نقش موثری دارد. وقتی چربی زیاد مصرف کنیم کالری حاصل از آن، غدد مترشحه چربی را تحریک می کندو شوره بیشتر میشود در صورتیکه در معرض حمله شوره قرار دارید هفته ای دو روز موهایتان را بایک شامپوی طبی یا شامپوی ضد شورهء سرشستشو دهید. این شامپوها دارای موادی هستند که رشد باکتری ها را در مو، متوقف می کنند. دراین موارد می توان اول سر راتر نموده بعد شامپو مالید سپس پنج دقیقه بعد سرتان را آبکش کنید به موازات این برنامه ترتیبی دهید، که در هر فرصت دوش بگیرید و ذرات شوره را که روی گردن و شانه و پیشانی شما می ریزد پاک کنید. باوجود اینکه گفته میشود شوره یک عارضه واگیر دار و سری نیست به هیچوجه از نظر بهداشتی درست نیست که شانه و برس دیگری را بکار ببرید. شانه و برسهای خود را نیز مرتب بشویید. و برای آبکش از محلول امونیاک استفاده کنید. علاوه براین چادر، کلاه و وسایل تزیینی را که در قسمت سربکار می برید پاک نگهدارید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نادیه هاشمی محصل سال اول پوهنځی ادبیات رشته انگلیسی:

تمام محصلین چه دختر و چه پسردر پیروی از ((مود و فیشن)) باید حداعتدال را رعایت نمایند. لباس محیط پوهنتون تا یک محفل عروسی باید از هم فرق داشته باشد. برخی پسران محصل در پیروی از ((مود و فیشن)) آنقدر افراط میکنند. که انسان فکر میکند از کشور دیگری هستند. جوانان ما باید درک کنند که عصری بودن تنها در پوشیدن لباسهای غربی نیست.

دختران و پسران

حشمت الله صحرایی محصل سال اول پوهنځی ژورنالیزم:

در ارتباط مود و فیشن جوانان ما باید سطح فرهنگ، اقتصاد فامیل و خواسته های مشروع اجتماع را در نظر بگیرند. باید بخاطر داشته باشیم که دیروز در شرایطی قرار داشتیم که حتی در پوشیدن لباس از داشتن آزادی محروم بودیم و امروز که آزاد هستیم، نباید آنقدر از مود و فیشن بیگانه ها نا آگاهانه تقلید کنیم که انگشت نما شویم. خوب، باید فیشن و آرایش ظاهر تا با سطح دانش و بینش ما مطابقت داشته باشد. در هر سطح اقتصادی که قرار داشته باشیم باید بپذیریم که زیبایی در ساده گیست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

محمد هارون محصل سال اول پوهنحی ژورنالیزم:

یک تعداد از محصلین چه دختر و چه پسر از ((مود و فیشن)) در حد افراط پیروی میکنند،چون ما مسلمان هستیم و تابع رسم و رواج اسلامی، پس خواهران ما بیشتر در پوشیدن لباس و آرایش چهره، اصول اسلامی را باید رعایت نمایند. ما باید منحیث جوانان روشنفکر سمبول أخلاق اسلامی باشیم. در پیروی از مود و فیشن اقتصاد فامیل و خواست جامعه را در نظر بگیریم.

محمد ضیا"رحیم" فارغ پوهنحی تربیت بدنی پوهنتون تعلیم و تربیه:

چون لباس پوشیدن معرف شخصیت انسان است، بیشتر طرفدار سرو صورت آراسته، منظم و پاکیزه میباشم. در محافل عروسی، دریشی و نکتایی و در محل تحصیل و کار با لباسی که انسان خود را در آن راحت احساس کند می پذیرم. برخی جوانان ما فکر میکنند آرایش نماینده گی از دانشمند بودن و پیشرفته بودن میکند، برخی جوانان که تازه از پاکستان به کابل آمده اند چوری، انگشتر، زنجیر گردن و حتی یک حلقه در گوش دارند و مانند هنرمندان فلمی لباس های جالب می

چی میگویند

نفیسه محصل سال اول سوم پوهنحی ژورنالیزم پوهنتون کابل:

من مخالف پیروی از مود و فیشن نیستم. دختران و خانمها باید با سرو صورت و لباس منظم تر در اجتماع حضور یابند طی ۵ سال گذشته افراد جامعه ما در قسمت پوشیدن لباس تحت فشار و قیود قرار داشتند. تغییر شرایط، مردان فامیلها را متعصب ساخته است: لباس نامناسب با فیشن و آرایش زیاد جلب توجه میکند و دیدگاه های منفی را بار میاورد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ای آتش

فرمود حقتعالی:

"ای آتش بر ابراهیم سرد باش و او راسلامت نگهدار!"

... در آنروز که قوم نمرود به صحرا بر آمدند تا جشن عید را بر پا دارند، ابراهیم بر خاست و به بتخانه رفت. ابراهیم با تبری که در دست داشت همه بتانرا شکست؛ مگر بتی که بزرگتر از همه بود.

ابراهیم تبر را بر شانهٔ بت بزرگتر نهاد و خود از بتخانه بیرون شد.

چون خبر به نمرودیان رسید، همه بر خروشیدند و بر ستوران سوار شدند، وحشتی در میان قوم افتاد، همه پیاده به شهر آمدند و گفتند:

"که کرده است بگوئید تا مکافات آن کس بکنیم؛" پس آمدند و گفتند:

"شنیدیم آن فتنه جوانی کرده است که او را ابراهیم خوانند"، پس ابراهیم را بیآوردند و نمرود پلید ویرا تهدید کرد که بتان ما را چرا شکسته ای!

گفت: "من نشکسته ام"

مردی بر پای خاست و گفت من از تو شنیده ام که گفته ای این بتانرا بشکنم! باز روی به ابراهیم کردند و گفتند:

"این بتان را تو شکسته ای و این فعل تست، ای ابراهیم!"

گفت:

"من نشکسته ام، شاید آن بت بزرگ شکسته باشد"

همه گفتند:

"یا ابراهیم بتان سخن نگویند و نشنوند و حرکت نکنند"

گفت:

"یا قوم کسی را که نگوید و نشنود و نه بیند ویرا خدا چون گوئید؟"

همه سر در پیش او افگندند و دانستند که راست میگوید.

ابراهیم دانست که از جواب عاجز آمدند؛ گفت:

"ای قوم شما آن خدای عزوجل را عبادت کنید که شما را آفریده است. در پرستش بتان هیچ سود و منفعت نیست و هیچ مضرت از شما باز ندارند اگر عقل دارید دور باشید از چنین معبودی و از پرستیدن بتان باز آیید."

چون ایشان را هیچ حجت نماند به هلاک ابراهیم مشغول شدند و گفتند:

"بیائید تا ابراهیم را بسوزانیم و خدایان خود را نصرت کنیم"

(لعنت بر نمرود

"چهار دیوار را خشت بسازید، چهار فرسنگ دور باشد و صد گز بالا." جمله دیوار را از خشت پخته کردند.

پس نمرود لعین گفت که در شهر منادی کنید که هرکه دوست من است هیزم آرد. هر کس از شهر و روستا به اندازهٔ توان، امکان و طاقت هیزم آوردند، تا چهار فرسنگ هیزم نهاده و تا اطراف دیار هیزم پر کردند و آتش زدند. آتش چنان باد گرفت که هر مرغی که به فاصلهٔ یک فرسنگ از آن دیوار بودن از آتش میسوخت.

پس عاجز و متحیر بماندند که ابراهیم را در آن آتش چگونه اندازند. ابلیس علیه اللعنه آمد و گفت:

"جای بلندی سازید تا من حیله کنم" ... سپس درودگران را خواستند که منجنیق بسازند، پیش ازین هیچ کس منجنیق نساخته بود و ندیده؛ اما چون ابلیس در هاویه (یک طبقه از هفت طبقهٔ دوزخ) دیده بود، چون کسی را در دوزخ میاندازند به منجنیق کرده بیاندازند، ابلیس ملعون منجنیق را درست کرد و چون تمام کردند، ندا آمد:

((یا جبرئیل در های آسمان بکشا تا جمله ملکوت به نظارهء دوست ما آیند که چگونه به دست دشمن دادم تاویرا بسوزند)) جمله ملائک در سجود آمدند و گفتند: ((ملکا، درین وادی زمین یک موحد است که ترا میپرستد، او را به دست دادی تا ویرا عذاب کنند.))

ندا آمد که:

((ای فرشتگان، اگر از شماست، ویرا امان دهید)). ابلیس علیه اللعنه منجنیق درست کرد. چهارصد رسن دروی افگند. وزیر نمرود لعین گفت: ((پیراهن خود را بروی بپوشانید تا اگر نسوزد، گویند که از برکت تو نسوخت. پیراهن نمرود را برابراهیم (ع)پوشانیدند. دست و پای ابراهیم را استوار بسته آنرا در منجنیق نهادند و چهارصد مردبه یکباره گی قوت کردند. منجنیق از جای نه جنبید. پدر ابراهیم آمد و گفت:

یک رسن به من دهید تامن نیز بکشم اگرچه این فرزند از پشت من است؛ اما مخالف دین است. ابراهیم چشم باز کرد و پدر را دید که رسن به دست گرفت؛ گفت:

((الهی
پدرم رسن میکشد،
مردم شکایت دیگران پیش پدر برند، ملکا ازهمه بیگانه شدم و با تو یگانه ام))

پس چهار هزار مرد درآن منجنیق آویختند، برنخاست. ابلیس لعین به صورت پری آنجا بیامد و گفت مردمان از مشرق تا به مغرب جمع شده این منجنیق را کشیده نتوانستند. نمرودگفت:- چی کنیم؟

ابلیس گفت:- من شمارا حیلتی آموزم. چهل مرد و زن به حرام جمع شوید، آنها با یکدیگر جمع شدند و فرشتگان ازین حال نفور کردند و برفتند.

پس ابلیس لعین نیز با آن ها منجنیق کشید. ابراهیم (ع) از جا برخاست و به هوا شد. فرشتگان هفت آسمان به سجده آمدند و گفتند:

"بار خدایا، خلیل ترا در آتش انداختند." در حال، جبرئیل با هفتاد هزار فرشته در رسید و گفت:

((یا ابرهیم اگر خواهی تایک پر برین آتش زنم آنان را در دریای محیط اندازم))

گفت:- "یا جبرائل خدای متعال فرموده است؟

گفت:- نه.

گفت:- یاجبرئیل آنچه خدای عزوجل فرموده است همین کن."

باز گفت:- یا ابراهیم تراچه حاجت است؟"

گفت:- ((حاجت دارم؛ اما به تونه و مرا حاجت به آن است که همهء عالم محتاج اوست)) چون ابراهیم نزدیک آتش رسید در آنجا جامهء نمرود لعین بسوخت و هیچ آفت و آسیب به ابراهیم نرسید و در آن حال، مرغی که آنرا عندلیب گویند از جای جسته با ابراهیم در آتش در آمد. از حق تعالی ندارسید: "ای آتش بر ابراهیم سرد باش و سلامت نگهدار" چون ابراهیم میان آتش فرود آمد، خدای متعال در آن حال چشمهٔ آب پدید آورد. سپس جبرئیل در رسید و تختی از نور بیآورد و خلعتهای

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر ابراهیم سرد باش

جمیله عمر

بهشت در وی پوشانید و در وقت بـه آتش در آمدن، همه بـند ها که ابـراهیم را بـدان بسـته بـودند بسوخت، چنانچه یک موی او بقدرت خدای متعال از تن او نیآزرد، آنگه جبرئیل او را بـرتخت نشـاند و جبـرئیل متحـیر شـد و ابراهیم را نگریست.

ابـراهیم گفت:

((ای برادر!
ترا چه شـده اسـت
که متعجب مینگری))

جبرئیل گفت:

"مرا از قدرت حق تعالی عجب آمد، لیکن بـر صبر تو عجب تر است که درین چنین جای بـه غیر خدای عزوجل با کسی حاجت نخواستی و نه کسی را به یاری خواندی و هیچ کسی را سـخن نگفتی، تا خدای متعال این کرامت را برتو ارزانی داشت، پیش از تو این کرامت کسی را نداده.))

آن درختهایی که بعضی سوخته بودند همه بیخ برزمین بـودند و شـاخهای سبـز بـر آورده، میوه دار شدند و از چهار گوشهء تخت، نرگس و بنفشـه پدید آمد.

نمرود مردود بر سـر مناره رفته جانب ابـراهیم نگاه کرد، دید در میان گل و ریحان برتخت نشسته و درختان سایه افگنده، گفت:

((ای دریغا رنج من ضایع شد.))

بفرمود تا سنگ آسیا ها بیآوردند برسرابـراهیم سـنگها در هوا، بـفرمان خدای متعال بایسـتادند، همچنانکه گویا ابر در وقـت بـهار سـایه افگند پس بـاران از سـنگها بـاریدن گرفت، بـه قـدرت خدای متعال چندان بارید که آتش کشته شـد. نمرود لعین را وزیری بود هارون نام، به رفاقـت نمرود بـر مناره رفت و از جانب او آواز داد و گفت:

"یا ابراهیم، نیکو خداییسـت که تو داری، تا ترا در میان چندین آتش نگاه داشته و این همه کرامت بخشید" نمرود گفت:

" ای ابراهیم سخت بزرگوار اسـت خدای تو که او را میپرستی." آنگاه نمرود باز گشت و بـه خانه آمد و هیچکس را بار نداد و چندین روز تدبیر همین کرد که مسلمان شود لیکن ترسید که پادشـاهی را زیان دارد. آنگاه ابراهیم ر ا بخواند گفت:

((ای ابـراهیم من از بـرای خدای تو قربـانی خواهم کرد))

ابراهیم (ع) گفت:

((خدای من قربـــانی تو نپذیرد، تا تو مســلمان نشوی))

نمـــرود گفت: ((من قربانی بکنم. خواه پذیرد یا نپذیرد))... و فرمود تا چهار هزار گاو قربـان کردند. بـاز نمرود گفت: یا ابراهیم من ده خزانه زر سرخ و ده قنه سیم به خدای تو دهم تا مرا چنین کرامت دهد. ابـراهیم گفت:

((ای ملعون، خدای من آنچه دهد بـه عطا دهد و بـها ء هر چه تو داری از آن اوسـت تو آفریدهء او هستی))

هارون گفت: ((یا نمرود آن کرامت ابراهیم از سبب آتش پرستی یافته)) و.... بیشتر از این سـخنها گفت یا این آتش فرشته است اگر خواهد عذاب کند و اگر نخواهد نکندو گبرانیه، بـه این واسـطه، آتش پرسـت شـدند و ایشـان چند گروه اند؛ مزدوقـیان، نوشیر و انیان و ساسانیان. چون هارون این سخنها را بگفـت ذرهٔ آتـش از هـوا در دیـدهٔ او افتـاد و او را برجای بسوخت، نمرود لعین دختری داشت ، بالای قصر برآمده و فرو نگریست ابـراهیم را بـدان رونق دید. در میان آتش بـرتخت نشسـته و بـر کنار های وی چشمه های آب، روان شده، بـرهر چهار سـوی تختش گل نرگس و بنفشه رسته و سنگهای چون ابرریخته شده بر سراو ایستاده...

ابراهیم بـه هزار نام خدای متعال را خواند وآواز بر آورد. نمرود لعین دید و گفت: ((ای دختر، ابراهیم را دیدی؟))

گفت: ((دیدم))

گفت: ((هارون را نگر)) چون نگاه کرد. هـارون را دید که در میان مشـتی از خاکسـتر شـده، دختر گفت:

((ای پدر ابراهیم بدین کرامت و هارون بـه آن عقوبـت اسـت و خود نیز در این میان چه خاموش ایستاده و نمیگویی که خدای ابراهیم برحق اسـت."

نمرود لعین بـــانگ بـــردخترزد که چنین مگو و نزدیک هارون شد. پس دختر از آنجا فرود آمد و نزدیک آتش شد و آواز داد ای ابراهیم بر من کرم کن تا بـه خدای تو ایمان آرم ابـــراهیم ایمـان عـرض کـرد و گفت: ((لااله الا الله ابـــراهیم رسول الله))

چون دختر این کلمه بگفت ، مومنه شـد و گفت ای ابـــراهیم ، پدر را نیز دعوت کنم . دختر نمرود از پدر دعوت کرد. نمرود گفـت: ((بگیریـد و او را پاره . پاره کنید))چون قصد وی کردند که بگیرند ابری در آمد و دختر را بر گرفت و بر کندهء کوه قاف برد و بـه قـول دیگر آمده اسـت که آن دختر از آن روز در نماز ایسـتاده ، تا نفح صور ، چون خلق الله آن بـدیدند هر کس را هدایت از لی بـــود، پای در آتش مینهاد و پیش ابراهیم میرفت، مسلمان میشـد و نمیسـوخت ....

(c) ketabton.com: The Digital Library

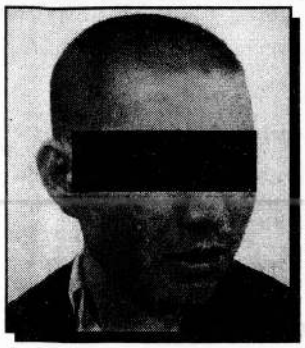

سه قتل در فاصلهٔ کمتر از یک دقیقه

ع. شهرزاد

قلم از تلخکامی حسن رضا گریه میکند و کاغذ از پذیرفتن سیاهی بخت خواهران او، دلتنگ میشود، از سیاهی بخت دخترانی که تلخ زیستند و زشت مردند.

فاجعهٔ آنروز، بزرگتر از آن بود که در دل کوچک خانهٔ حسن رضا و خانواده اش بگنجد. چهار بدن آغشته به خون در چهار سوی اتاق، آرام، افتیده و حسن رضای خاموش در کنجی نشسته، از دهشت یک فاجعه - یک سرگذشت سیاه- قصه میکرد.

آنروز حسن رضا توانسته بود بار چند سالهٔ ناتوانی را از شانه هایش فرو گذارد، بار ها یک عالم سخن زشت، دنیای کنایه ها و طعنه های مردم او را میآزرد و سخنان ساده لوحانهٔ پدر و مادر به مغز مغز استخوانش میرسید، او چقدر رنج برده بود!؟

آفتاب، درست در وسط آسمان قرار میگرفت و ساعت، ظهر (شاید حوالی ۱۲) را نشان میداد؛ وقتیکه حسن رضا به حویلی داخل شد و خواست همه چیز و همه کس را، که او را میآزرد، ختم نماید. او به اتاقی رفت که خواهرانش آنجا نشسته بودند - آنها چی میکردند و چی میگفتند، کس نمیدانست - حسن رضا بر صحت تفنگچه اش اطمینان داشت، دست بر ماشه برد و مرمیها سریعتر از آنکه او میخواست به هدف خورد.

کامله خواهر بزرگتر حسن رضا ۱۸ سال، شاکره خواهر دومی ۱۶ سال، شبانه خواهر سومی ۱۴ سال داشت و راضیه کوچکتر از همه بود؛ انگار اینان عاصیانی بودند که عدل و داد آنها را به اندازهٔ معصیت شان مجازات کرد. کامله، شاکره و شبانه را چنگال مرگ درید و راضیه- که شاید گناهانش به میزان عمر و جسامتش کوچکتر بود- جزای کوچکی دریافت، صرف زخمی برداشت؛ اما نمرد.

واقعه:

آمریت تحقیق علیه اشخاص قوماندانی امنیهٔ ولایت کابل به تاریخ ۲۴ سرطان سال جاری اطلاع یافت که شخصی سه خواهر خود را به قتل رسانیده است. هیأت تخنیکی، به محل واقعه رفتند و مشاهده کردند که پسر جوانی به نام حسن رضا، خواهران خود را ذریعهٔ یک تفنگچهٔ میکاروف به رگبار مرمی بسته و در نتیجه سه خواهرش کشته و یکی از آنان زخمی شده است.

حسن رضا انگیزهٔ این عملش را روابط نا مشروع خواهرانش با مردان بیگانه میخواند، او در روز واقعه از محل فرار نکرده و به انتظار سرنوشت معلومش در کنجی نشسته بود که افراد پولیس به سراغش آمدند. او در نخستین لحظه به جرمش اعتراف و اسلحه اشرا تسلیم افراد پولیس کرده است.

بنابر اظهار یکی از مستنطقین، طب عدلی از پذیرش و معاینهٔ اجساد صرف نظر کرد؛ زیرا در روز واقعه، اجساد به طب عدلی ناوقت رسیده بود و پنج روز بعد که باز هم لازم افتاد اجساد معاینه گردند، دیگر اجساد دفن گردیده و به حالت تفسخ رسیده بودند و فرصتی دست نداد که اجساد معاینه و تثبیت بکارت گردند. از اینرو در رابطه به ادعای متهم، جز اقرار خودش، هیچگونه شهود دیگری در دست نیست.

- خانوادهٔ حسن رضا از طبقات متوسط جامعه است، پدر و مادر این خانواده بیسواد اند و در تمامی خانواده صرف یکی دو نفر تعلیمات ابتدایی تمام و یا نیمه تمام دیده اند. آنان در منطقهٔ در غرب کابل زنده گی میکنند. پدر خانواده دکان حلبی سازی دارد. پسر کلان از مدت یکسال به اینسو مفقود الاثر است و پسر دومی حسن رضا نام دارد که به اتهام قتل خواهران دستگیر و به جرمش معترف شده است. سایر اعضای خانواده را چهار خواهر و دو برادر دیگر حسن رضا تشکیل میدهند.

خانوادهٔ حسن یک سال قبل دختر کلانشان، موسوم به کامله را با شخصی به نام داکترشکور الله مشهور به بیژن نامزد کردند؛ ولی بعد از مدتی دریافتند که داکترشکور الله صاحب زن و فرزند است. کامله مدت درازی با مرد مذکور نامزد ماند، هر چند بار بار حسن رضا خواهش کرده بود که اگر با مصارف خیلی ناچیز هم میشود، باید، مراسم عروسی بر پا شود؛ ولی نامزد کامله حاضر نبود عروسی کند. او گفته بود که وی زن دارد، اولاد دارد و صرف به خاطر خوشگذرانی با کامله نامزد شده است، از اینرو متوقع بود، خانوادهٔ کامله به او اجازه دهند که شب و روز، وقت و ناوقت به نزد کامله بیاید و ... وی چندین بار به خاطر این خواستش حسن رضا را با تفنگچه تهدید کرده بود.

داکتربیژن که آنوقتها خود را از حامیان طالبان معرفی میکرد با رویکار آمدن ادارهٔ مؤقت از شهر کابل فرار و به جای نامعلومی رفته است.

حسن رضا که از قبل میخواست این نامزدی را فسخ کند قضای آمده را استقبال کرد و دیگر حاضر نشد سراغ نامزد خواهرش را بگیرد.

باری - یکسال قبل شخصی به نام حاجی بشیر، به وساطت پسر خالهٔ حسن رضا، به خانهٔ آنان میآید و سر رشته دوستی و همدردی را با خانوادهٔ حسن میگیرد. حاجی بشیر خود را از افراد صاحب نفوذ و پر قدرت معرفی میکند و از همان آغاز، وعده و وعیدهایی به این خانواده میکند و آنانرا مجلوب و مجذوب خود میسازد.

حاجی بشیر، آهسته آهسته با خانوادهٔ حسن رضا یکی میشود، اتاقی را در حویلی شان بر میگزیند و اموال و اسباب خود را با اموال خانوادهٔ حسن رضا میآمیزد و ... .

حسن رضا نمیخواست حاجی بشیر در خانهٔ شان باشد.

هرچند حاجی بشیر توانسته بود دل همهٔ اعضای خانواده را، به جز حسن رضا، به دست آورد؛ ولی حسن رضا نمی خواست چنین صمیمیتی بار آید. حاجی بشیر با ورودش در خانهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنان پولهای زیادی در جیبش میگذاشته و هنگامیکه، کامله و به ویژه شاکره برای تعارف چای و یا نان به آن اتاق میرفته، پولها را از جیب حاجی میبرداشته است. حاجی بشیر بار بار، برای این دختران زیورات طلا خریده، آنها را ذریعهٔ موتر سراچه به هوا خوری برده و برای خانوادهٔ آنان اخذ یک نمره زمین را وعده کرده است. او برای پر قدرت نشان دادن خودش حسن رضا را به وزارتهای معادن و صنایع، دفاع و به ادارهٔ امور... برده و از روابط نزدیک خود با حاجی ... ع.... نیز حکایت کرده است ... و بدین حال، حاجی بشیر بدون آنکه کوچکترین پیوندی با خانوادهٔ حسن رضا داشته باشد، جزء خانوادهٔ حسن رضا میشود و شب و روزش را در خانهٔ آنان میگذراند!

چشم دیدهای حسن رضا:

حسن رضا میگوید؛ یک سال قبل، یکروز وقتی به سوی خانه میرفت، دید خواهر کوچکش کنار در خروجی حویلی ایستاده و پهره میدهد و یک بایسکل نیز در نزدیک او متوقف است. او هنوز به دروازه نزدیک نشده بود که خواهرش به خانه رفت و در عوض مردی از خانه بر آمد و بر بایسکل سوار شد و فرار کرد، که برای حسن رضا کاملاً نا شناس بود. حسن او را تعقیب کرد؛ ولی نتوانست خود را به او برساند، وقتی داخل خانه شد دید که داکتربیژن نامزد خواهرش نیز در اتاقی نشسته که پرده های آن به کلی تا شده و اتاق را تاریک کرده است. داکتربیژن دکان کست فروشی دارد و قبل از نامزدی، کامله همیشه در همان دکان نزدش میرفته و به همین منوال با او آشنا شده و بعد از نامزدی روابط این دو خیلی عمیق بوده است... .

یکبار دیگر حسن رضا دیده است که خواهران او با حاجی بشیر در یک موتر سراچه سوار و جایی میرفته اند و موتر سراچهٔ دیگرآنها را تعقیب میکرد. چند بار دیگر وقتی او به خانه آمده، خواهرانش را که کارگاه قالینبافی داشتند بر سر کار ندیده است و ... آخرین بار روزی بود که خانوادهٔ حسن رضا از حویلی قبلی کوچ کرده بودند؛ ولی شاکره با مادر و برادر کوچکش به همان حویلی رفته بودند و حاجی بشیر نیز در آنجا بود، به گفته برادر کوچک او، حاجی بشیر از شاکره تقاضایی کرده و شاکره نپذیرفته، تا آنجا که گریه کرده است و ... .

آخرین تصمیم:

"... کنایه های مردم همیشه مرا میآزرد. خبر شدم که مردم محل با هم مشوره کرده اند تا صاحب خانه را وادارند که ما را از خانه جواب دهد و حتا گفته اند:

"ما پول جمع میکنیم و کرایهٔ خانه را میدهیم؛ ولی هر طوریکه میشود این فامیل باید ازینجا کوچ کند."

صاحب خانه به بهانهٔ اینکه خواهر زاده اش میآید ما را جواب داد و من به امید اینکه در همین فرصت از حاجی بشیر جدا میشویم، خرسند شدم، حتا به پدرم که یک مقدار پول از حاجی بشیر قرض گرفته بود، وعده سپردم که من قرض او را خلاص میکنم ولی هر طوری میشود باید ازینجا برویم.

روز کوچ کشی فرا رسید و تا جاییکه امکانش بود مالهای حاجی را از اموال خانهٔ خود جدا ساختیم و کوچ را با موتر به خانهٔ نو خود انتقال دادیم. مادرم گفت که چند جوجه مرغ ما در حویلی قبلی مانده و باید برود آنها را بیآورد. او با برادر کوچکم رفت؛ ولی متوجه شدم که شاکره نیز به دنبال آنان شتافت و من مشکوک شدم، میخواستم تعقیب شان کنم، پدرم نگذاشت و مرا دشنام داد... .

ساعتهای ۹ - ۸ شب بود که شاکره به خانه آمد. پرسیدم تو چرا رفتی، پدرم گفت به تو غرض نیست، اولاد من است یا از تو؟ حوصله ام سر رفت با پدرم گلاویز شدم، خواهرانم با استفاده از فرصت بر سر و روی من ریختند، شور و غوغا به حدی رسید که همسایه ها آمدند و مرا از چنگ خانواده ام رها کردند و من به خانهٔ کاکایم رفتم... . در آنجا دختر عمه ام برایم گفت که مادرم با شاکره اموال حاجی بشیر را، پنهان از من، به خانهٔ داماد عمه ام برده اند داماد عمه ام گفت خواهرانت با چند نفر دیگر نیز عکسهایی گرفته اند، من رفتم با آنها تا البوم های حاجی بشیر را ببینم، بکس حاجی را باز کردم در بکس عکسها زیاد؛ ولی مربوط به دیگران بود. در بکس تفنگچه ای را دیدم و آنرا برداشتم.

صبح وقت رفتم به حمام، وقتی از حمام برگشتم بر چهار گوشهٔ حویلی کشیک میدادم که آیا باز هم خواهرانم به حویلی سابقه (که حاجی بشیر هنوز در آنجا سکونت دارد) میروند یا نه! گرچه قبل از آمدنم به خانه، پسر کاکایم را، که هنوز خوردسن است، دیدم و او گفت؛ حاجی بشیر چند لحظه قبل آمده بود... به خانه رفتم، خواهرانم در اتاقی نشسته بودند، بدون آنکه حرفی بزنم و یا از آنها بشنوم، تفنگچهٔ را که هفت مرمی داشت آماده ساختم و به یکباره گی فیر نمودم. شش مرمی را فیر کردم و مرمی هفتمی شاید، در داخل تفنگچه قید شده بود.

همینکه دیدم، آنها به هر طرف افتادند، دیگر، رفتم و به گوشهٔ حویلی نشستم. نمیدانم کیها آمدند و چی وقت آنان به شفاخانه منتقل شدند؛ چون لحظه ای از حادثه نگذشته بود که افراد پولیس آمدند و از من پرسیدند که چی گپ است؟ تفنگچه را برایشان دادم و گفتم که چی کرده ام!!!.

حسن رضا جوان میانه قد و گوشت آلود است. او ۲۱ سال دارد. سالم و صحتمند به نظر میخورد و آرام آرام حرف میزند. در تمام مدتی که سرگذشتش را حکایه میکرد، طوری خونسرد نشسته بود که تازه از یک وظیفهٔ بزرگ، مؤفق به در آمده باشد؛ او گفت:

"میدانم، کار خوبی نکرده ام و پشیمانم؛ ولی نمیتوانستم بدبختی خواهرانم را به چشم سر ببینم، آنان هیچگاه حرف مرا گوش نکردند، من میدانستم که حاجی بشیر چگونه آدمیست، او هرگز علاقه نداشت با خواهرم (شاکره) نامزد شود، آخر او زن و اولاد داشت. من فکر میکنم که خواهرم بارها مورد تجاوز او قرار گرفته بود... ."

در سراسر مدتی که حسن رضا از تلخی زندگیشان سخن میگفت فقط یکبار بود که چشمان کوچکش پر از اشک شد و لمحه ای از حال دلشرا با شنونده در میان گذاشت:

"... جگرم به این خون شده است که من همیشه سخت کار کرده ام، عرق ریخته ام، حتا وقتی در کشور ایران بودم به فکر خانواده و خواهرانم بودم، از مصارف خود کم میکردم خود را میرنجاندم؛ ولی پول کافی برای فامیلم تهیه میکردم که به خاطر پول، دست نیاز به کسی دراز نکنند، به خودم لباس نمی خریدم، از بسیاری خواسته هایم گذشتم؛ اما ... . حال حیرانم که من به خانواده ام چی کردم و آنها به من چی کردند، آنان حرف مرا ناشنیده گرفتند... مادرم زن ساده است، او راز های خانه را از من پنهان میکرد و پدرم عاقبت این همه خود خواهی هایشرا نمیدانست".

❀❀❀

(c) ketabton.com: The Digital Library

ده فیلم برتر سال 2001

سال ۲۰۰۱ سال خوبی برای سینمای هند بود. سالی که کارگردانان شجاعت ساختن فلم های متفاوت را پیدا کردند و از سوی منتقدان مورد ستایش واقع شدند. اما انتخاب ۱۰ فلم برتر سال گذشته اندکی دشوار است. نخستین فلمی که ممکن است به ذهن آید، "قدر" است که بسیار هم پرفروش بود. اما این فلم در رقابت تنگاتنگی با دیگر فلم ها در سیاهه ۱۰ اثر برتر قرار نمی گیرد. ۲ فلم مالیات و آشوکا با تحسین منتقدان در خارج از کشور روبرو شدند. بنا براین رقابت نزدیکی میان ۱۰فیلم مهم سال گذشته، وجود داشته است. "تقدم" و "تاخر" نام فلم های برتر سال گذشته بنابر نظر منتقدان سایت انترنتی ((پلنت بالیوود)) قرار گرفته است. قابل ذکر است که آنان ۳ فلم را به عنوان دهمین فلم سال گذشته گزینش کردند.

۱- دل چه می خواهد؟کارگردان: فرهان اختر، موسیقی: شنکر، ایشان، لوی، بازیگران عامرخان،سیف علی خان، اکشی کهنه، دمپل کپادیه، پریتی زینتا. سونالی کالکارانی،سوهاسینی مولی و ایوب خان.

کمی تردیدوجودداشت که آیا فرهان اختر، فرزند جاوید اختر، توانایی ساختن فلم خوب را دارد، اما او فلمی کلاسیک با موضوع رابطه دوستی، عشق، زندگی و رنج ساخته است.

۲- مالیات، کارگردان:آشوتوش گواریکار، موسیقی: ا.ر.ر

رحمان، بازیگران: عامر خان، گریسی سینگ، ریچل شلی،پل بلک تورن.

پیروزی روح انسان دوستی،سادگی و روایت داستانی دلنیشن.

۳- عکس،کارگردان: راش ام پرکاش مهرا، موسیقی: آنوملک، بازیگران: امیتا بهبچن، مانوج باج پایی، راوینا تندن، ناندیتا داس، ک.ک.رینا و

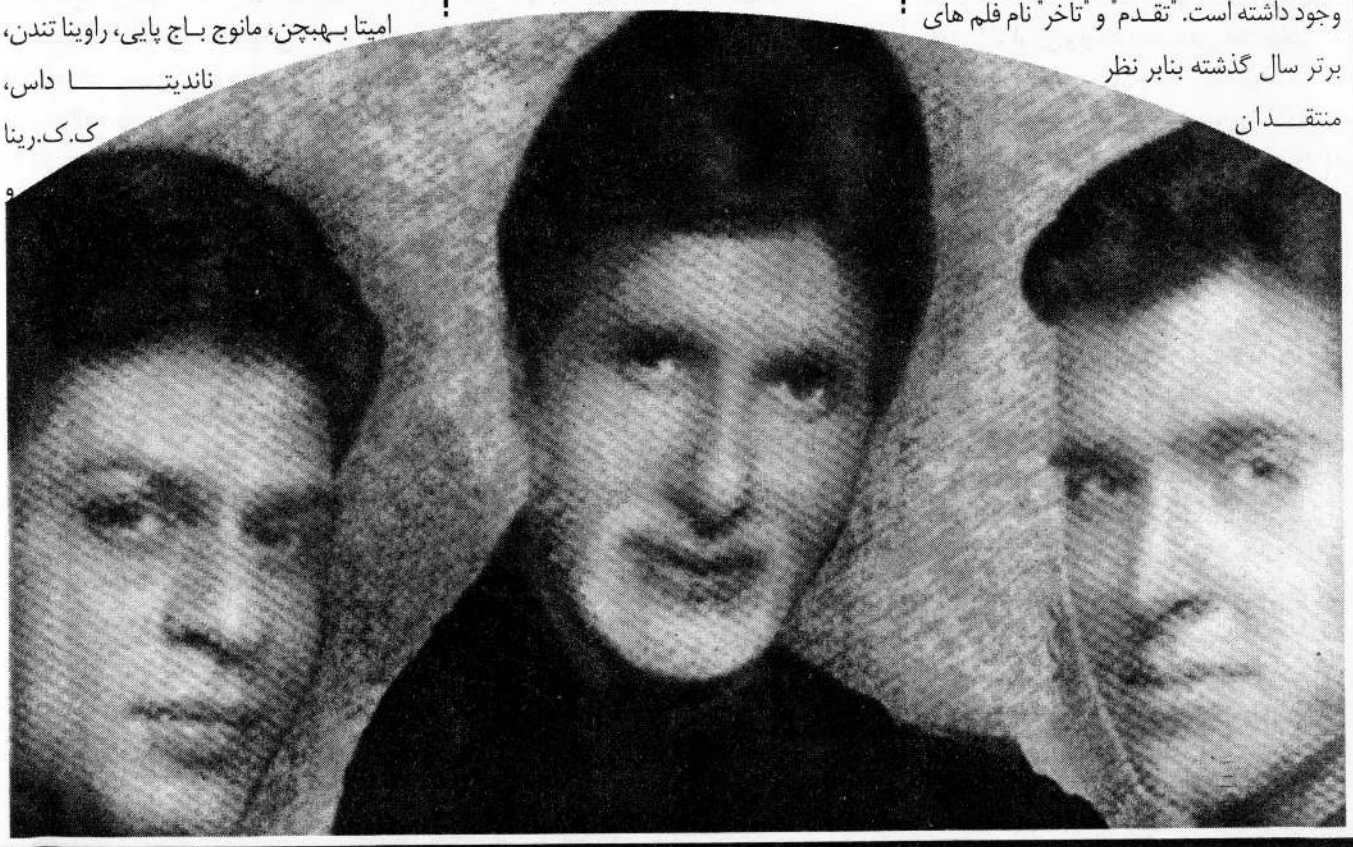

(c) ketabton.com: The Digital Library

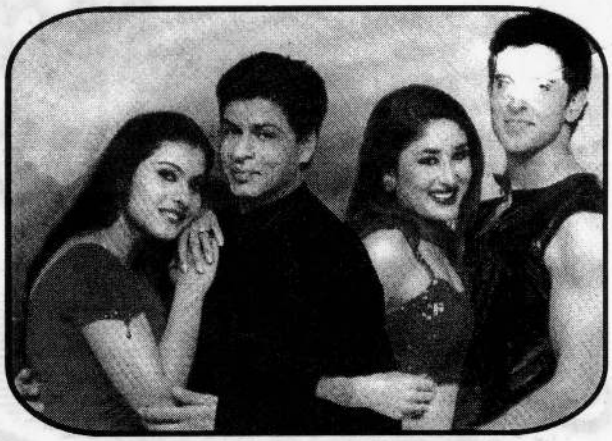

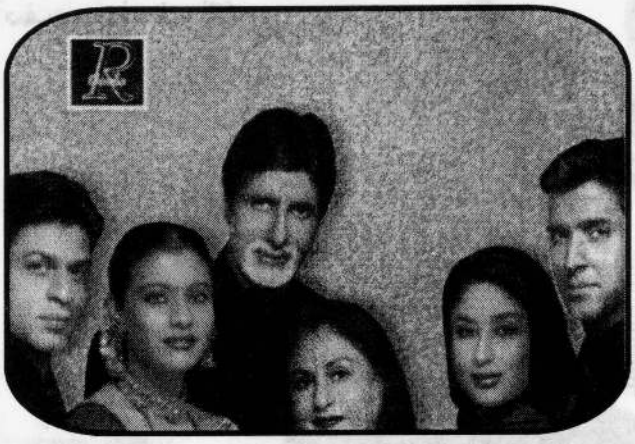

آمول پاله کار.

برای نخستین بار پس از باز گشت دوباره آمیتابـبچن بـه حـیطه بازیگری،تماشاگران نقـش آفرینی متفاوتی از او بـر پرده سـینما میبینند. حداقل چیزی که می توان در بـارهٔ این فلم گفت این است که بـه مبـارزه درونی خیر و شـر می پردازد و در این پرداخت بسـیار موفق است.

۴- زبیده کارگردان: شیام بنگال، موسیقی: ا. ر. رحمان، بازیگران: ریکها، مانوج بـاجپایی و کریشمه کپور. زبیده داستان زن کامل را روایت می کند، این روایت بر اسـاس داسـتان واقـعی شکل گرفته است.

۵- پیارتونـی کیاکیـا، کـارگردان: راجـات موکرجی، موسیقـی: سـندیپ چوتا، بـازیگران: ارمیلاماتندکار، فردین خان، سـونالی کاسکارانی، سورش ابروی.

بار فلم بردوش اشتبـاهات فکری قـهرمان زن داستان است.

تماشاگر با این سوال که آیا حقیقـتا تمامی این ها، اشتباهات اوست؟ سالن سـینما را ترک می کند.

۶-چاندنی بـار، کارگردان: مدهور بهاندارکار، بازیگران: تبو، آتول کالکارانی و راج پال یاداو.

جای شک وجوددارد که آیا تا آیندهٔ نزدیک ، می توان چنین فلم سیاه ، نومید کننده و عبرت آموزی را برپرده سینما ها دید؟

۷- گاهی خوشـی، گاهی غم، کارگردان :کرن جوهر، موسیقی جاتین. لالیت، سـاندش ، سـاندیلیا، آدش شـیر و اسـتاوا، بـازیگران: آمیتابـبچن،جیها بچن، شـاهرخ خان، کاجل، اریتیک روشن، کریناکپور.

داستان فلم به اندازه قـدامت تاریخی اهرام ثلاثه مصر جدید اسـت!!! اما تماشـای آن بـه بازیگران خوبش می ارزد.

۸- موکشـا، کارگردان: آشـوک مهتا، موسیقـی: راجیش روشـن، بـازیگران: آرجون رامپال، منیشـا کویرالا، نصرالدین شـاه، فریده جلال، دنی دنزگوپتا.

کمک کردن به مستضعف، نشان از نجابت دارد اما در دست یابی به این هدف آیا بـاید خود خواهی و خود محوری را هم ارج نهاد؟

۹- آشـوکا، کارگردان: سـانتوش سـیوان، موسیقـی: آنوملک، بـازیگران: شـاهرخ خان، کرینا کپور، آجیت کمار، سوراج بالاجی، راهول دیو، دنی دنزگوپتا و جانی لور.

جذاب اما پر از خون ریزی. این فلم داستان شـاهزاده ای تاریخی و بـا اسـتیل را روایت می کند.

Loveke Liye Kuch Bhikarege -10

کارگردان: ۱. نیواس، موسیقـی: ویشـال، بازیگران:سـیف علی خان، فردین خان، آفتاب شیوداسانی، سونالی بندر، توینکل کهنه و جانی لور.

نیواس بـا این فیلم ثابـت می کند که نمی توان نادیده اش گرفت. قـصور، کارگردان: ویکرم بهات، موسیقی: ندیم شراوان، بازیگران: آفتاب شیوداسـانی، لیزا رای، آپوروا آگهینوتری و آشوتوش رانا.

روایت هندی لبـه مضرس، بـا کار گردانی خوب و یکرم بهات.

لاجا، کارگردان: راج کمار سانتوشـی، موسیقـی: آنوملک/ لیاراجا، بـازیگران: منیشـا کویرالا، مدهوری دیکشـیت، ریکها، مهیما، چودری، آجی دیوگن، آنیل کپور، جگی شـرف، سونالی بندر و اورمیلاماتور.

بـه قـدرت رسـیدن زنان در این فلم شـاید کمی آبکی باشد، اما شـخصیت اصلی داسـتان، "ستیاس" نگاه ها را به فلم تعدیل می کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آصف معروف خبرنگار بی بی سی:

روزنامه نگاری یک کار خلاق و هنرمندانه است

مصاحبه کننده: لطیفه سیدی نوبل

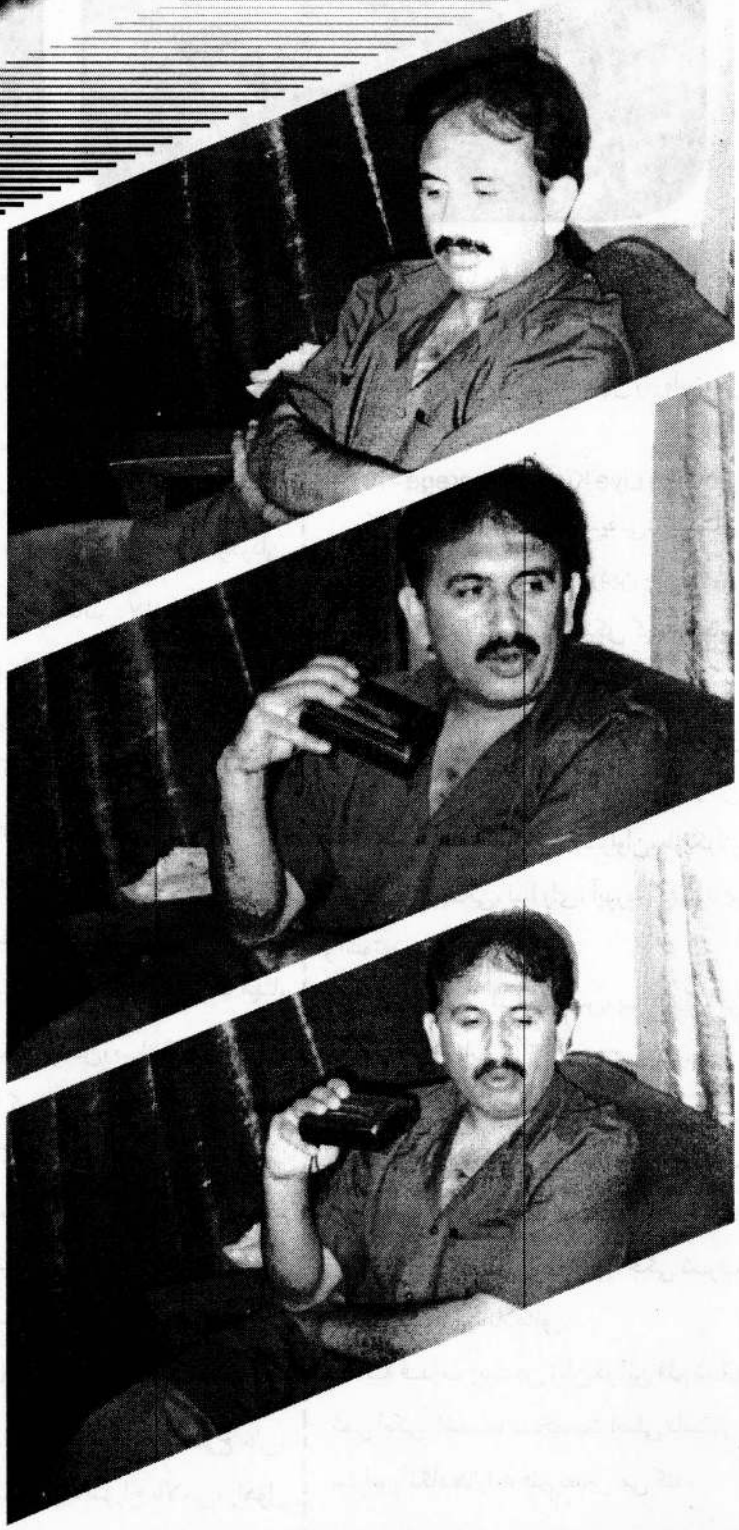

آصف معروف، نام آشنایست به همه ژورنالیستان و فرهنگیان کشور، چیزی که او را بیشتر معروف ساخت، کار هنرمندانه و تلاش خلاقانه او جهت دریافت بهترین و جالب ترین اخبار ونبشته ها به مجلهٔ سباوون بود، قابل یاد دهانیست که او را به مثابه کسی که سهم فعال و با اهمیتی در آرایش و سلیقه اکادمیک و ژورنالیستی در مجله سباوون داشت یاد نمایم . آصف"معروف" که در میان دوستان و ژورنالیستان نزدیک خود به"مصروف" شهر ت یافته بود، دیریست که در رادیوی بی، بی، سی به اسم مستعار داوود دسلیمان، مصروف تهیه برنامه های مشخص و تهیه گزارش ها و اخبار است. خوشبختانه او را وقتی ملاقات نمودم که اولین شماره دور دوم مجلهٔ سباوون زیر چاپ میرفت.

معروف را در دفتر بی. بی.سی به گفت و شنود فرا خواندم، در نخستین برخورد بعد از هشت سال او را همان ژورنالیست پرکار و ورزیده یافتم، در سیمایش هیچ نوع اثری از خسته گی دیده نمیشود، اما صرفاً موهای سرش "ماش و برنج" شده است که او را یک فرهنگی با سابقه شاید پانزده الی شانزده

(c) ketabton.com: The Digital Library

سال معرفی میکند: آقای آصف معروف گرچه همه با نام و مسلک شما آشنایی دارند، اما حوادث و جنگ های سال های اخیر تاثیر خیلی منفی بر اذهان مردم گذاشته است خوب است ابتدا در مورد خود بگویید.

- من آصف معروف، دوره مکتب را در لیسه غازی در کابل به اتمام رسانیده ام بعداً در رشته ژورنالیزم شامل پوهنتون کابل شدم، دوره تحصیلات عالی خود را به موفقیت به اکمال رسانیدم. و نخستین کارهای ژورنالیستی را در روزنامه آنوقت در کابل آغاز نمودم، با تجاربی که درین راستا کسب نمودم در مجلهٔ سباوون به سمت معاونیت به فعالیت آغاز کردم. که الی توقف نشرات مجله در کابل بودم، با دریغ که جنگ های خونین و شلیک راکت به مرکز شهر کابل مرا واداشت تا کشورم را ترک کنم.

باز هم درد دوری از وطن را در لابلای نوشته ها و کارهایم در مجلهٔ سحر که پیرو خط مشی مجله سباوون بود، انعکاس میدادم و نیز با بعضی از روزنامه ها و جراید و برخی ازسازمانهای سیاسی افغانستان در پشاور همکاری داشتم.

تا اینکه در سال(۱۹۹۵) بی.بی.سی در پشاور یک استدیو ایجاد کرد، و از من تقاضا نمود تا با آنها کار کنم، که فعلاً کارم درین رادیو ادامه دارد.

- منحیث ژورنالیست رادیوی بی.بی. سی میشود بگویید که چگونه در یک گزارش میتوانید اصل بیطرفی و غیر جانبداری را حفظ کنید؟

- شما هم میدانید که کار روزنامه نگاری، در ذات خود کار خلاق هنرمندانه و زیبایست زمانیکه با بیطرفی انجام میشود، فقط وسیله میشویم به اطلاع دادن و رسانیدن خبر به مردم اگر جانبدار نباشد بدیهی است که بهتر خواهد بود. البته در مورد خودم چهار اصل را که در بی .بی.سی آموخته ام، اصل بیطرفی، منصفانه بودن، دقت وتوازن، نکات فوق شامل حال تمام ژورنالیستان میشود که در برابر مسلک تعهدی دارند.

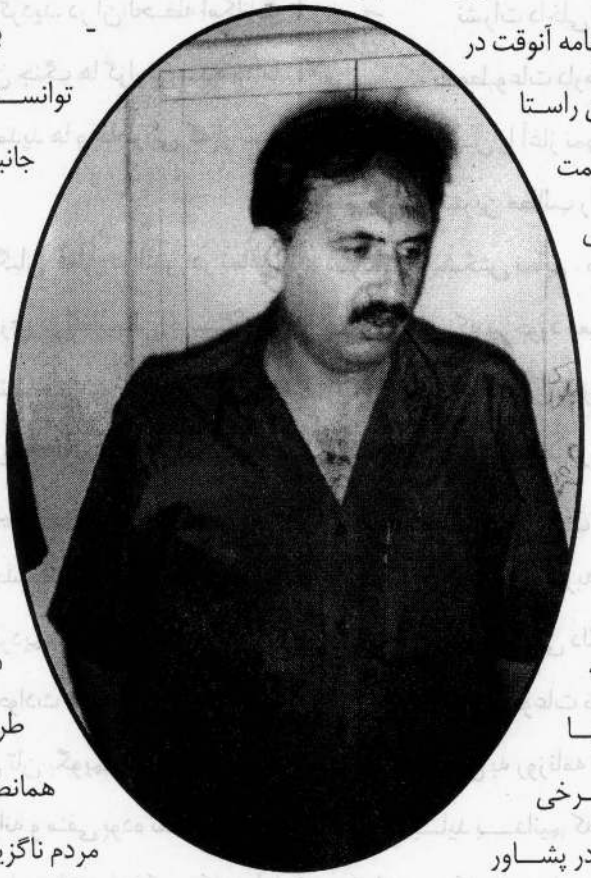

- بارعایت این چهار اصل واضح است که توانسته ایم گزارش و یاتحلیل خود را غیر جانبدارانه ارائه کنیم.

- کدام موارد ویژه به اعتبار جهانی رادیوی بی. بی. سی افزوده است؟

- فکر میکنم عواملی مختلفی وجود دارد، که یکی آن بحران در منطقه خصوصاً افغانستان میباشد. چون رسانه های گروهی دولتی در افغانستان معمولاً در قضایا طرف بودند نتوانستند اطلاعات را همانطوری که رخ میدهد انعکاس دهند. بنأ مردم ناگزیر بودند تا بدانند در خانه همسایهء شان چه خبر است . بنا برین به رادیوی بی. بی. سی پناه میبرند. و بدان گوش میدادند. نتیجه اینکه B.B.C توانسته است که به اصطلاح خبر را با حفظ بیطرفی پیشکش شنونده نماید که این دقت بر اعتبار و حیثیت بین المللی B.B.C افزوده است.

- آیا گاهی از نبرد های خونین داخل افغانستان گزارش به رادیو B.B.C داشته اید؟- وقتیکه من از فاکولته فارغ شدم و به روز نامه نگاری پرداختم افغانستان درگیر جنگ بود، در واقع ما به

(c) ketabton.com: The Digital Library

نحوی روز نامه نگاران دوران جنگ بودیم. ولی شخصآنه علاقه داشتم و نه اتفاق افتاده است که به جبهات بروم وگزارش از آن تهیه کنم . آنچه مربوط به کارم در B.B.C میشود انجام میدهم. یکبار به مزار شریف سفر نمودم و آنهم طوری اتفاق افتاد که من در تخار بودم و اولین حملهء طالبان به مزار شریف آغاز شد، شهرها یکی پی دیگر سقوط میکردند، من به پلخمری رفتم، وقتی که به مزار رسیدم در مدت بیست و چهار ساعت شهر مزار شریف نیز سقوط نمود که جنگ های خونین در شهر شعله ور گردید. در آن لحظه امکانات تیلفونی و مخابراتی نداشتم تا از جریان جنگ ها گزارش بدهم، اما بعداً که به دفتر در پشاور رسیدم چشمدید ها و خاطراتی که از سه روز جنگ داشتم، نوشتم.

- شما حتماً با فرهنگیان افغان در لندن در تماس هستید، نظریات آنها در مورد مسایل جاری در افغانستان چیست؟

- این بحث طویلی است، شما میدانید که افغانستان در سال های جنگ دچار قطب بندی های مختلف شده. متأسفانه در سال های اخیر این قطب بندی ها که بیشتر زبانی شده بود مشهود و محسوس بود. در لندن در بعضی از جلساتی که روشنفکران دایر میکردند،این مسله را خوبتر درک میکردیم. همین سلیقه و جهت گیری ها الی رویداد یازده سپتمبر که حوادث شکل دیگری به خود گرفت، ادامه داشت. اگر برای تان بگویم که موضع گیری فرهنگیان متأسفانه غیر سالم و جانبدارانه و منفی بوده تعجب نکنید، ولی کسانی هم هستند که به وحدت ملی و ا تحاد فکر میکنند، اما صدای آنها کمتر به گوش میرسد.

- گاهی آتفاق افتاده است که یک گزارش یا یک خبر از افغانستان به B.B.C رسیده و در آن بصورت غیر مستقیم بر ضد منافع ملی افغانستان بوده باشد، شما منحیث یک افغان چه عکس العمل نشان میدهید. و یا اینکه شما صرفاً یک ژورنالیست در رادیوی B.B.C هستید؟

- ببینید شما وقتی در یک رادیوی جهانی نظیر B.B.C کار می کنید، یک تعهد دارید و آنگاه شما به حیث یک تبعهٔ افغان عمل نمی کنید، ما به یک معیار و اصول سر و کار داریم مثلاً در افغانستان یک خبرنگار افغان چه در اروپا باشد، چه در لندن و یا هم در رادیوی B.B.C باشد، وقتی شما معتقد به بیطرفی وایجاد توازن باشید طبیعی است که منافع ملی کشور شما و یا کشور دیگری صدمه نمی بینند؟

- نشرات داخلی افغانستان را چگونه یافتید؟

بنابرشرق فراوانی که به مطبوعات دارم، بارسیدن به کابل بررسی بخشی از مطبوعات کابل را آغاز نمودم. و کوشش نهایی من این بوده تا بهترین و جالبترین مطالب را از روزنامه ها و جراید انتخاب بکنم و به شنونده ها پیشکش نمایم . متأسفانه من تا حال با یک روزنامه یا هفته نامه ای که برخورد معیاری با خبر و ا طلاعات داشته باشد، کمتر روبرو شده ام.اما بعضی چیزها را در هفته نامه کابل و روزنامه آرمان میشود دریافت کرد، کلاً ارزیابی کنیم ده تا پانزده فیصد از مطالب مطبوعات حرفهای به گفتن دارد، و پرداخت های جالبی دارند، ولی هفتاد تا هشتاد در صد نشریه ها متاسفانه سیاهی و صفحه پر کردن است. که این حالت خیلی دلگیر کننده است. ما فعلاً به یک انقلاب در عرصهء مطبوعات ضرورت داریم، نمی توانیم بگوییم که در افغانستان کسی به روزنامه نگاری بلد نیست یا اینجا امکانات وجود ندارد. اما باید بدانیم که طرف مقابل یعنی خواننده از ما چی میخواهد. مشکل درینجاست که در افغانستان اکثریت مردم بیسواد است و یا هم اگر سواد دارند، علاقه به روزنامه خوانی ندارند، باید آهسته،آهسته این فرهنگ را ترویج دهیم، تا تفکیک خوب و بد شود.

- ایا از نشرات فعلی افغانستان بوی دیموکراسی به مشام تان رسیده است؟

- خوب، دیموکراسی بزرگ است، شما دیموکراسی را به

(c) ketabton.com: The Digital Library

عنوان یک مسئله مردم سالاری و نقش مردم در کار زار سیاسی، دولتی میدانید، جلوه های مختلف دیموکراسی همیشه در افغانستان وجود داشته است، چیز نو و نا آشنانیست. در زمان ظاهر شاه تجربه ها از دیموکراسی داشته ایم. حتا در زمان حاکمیت مجاهدین نیز به نحوی دیموکراسی وجود داشت ، ولی حالا تعبیر از دیموکراسی در جاهای مختلف، مختلف شده است. مخصوصاً در افغانستان سعی می کنند. که بین دیموکراسی و اسلام یک تلفیق بوجود بیاورند. روزنامه های مختلفی وجود دارند که تمرین دیموکراسی میکنند و چیزهای هم نشر میشود، اما نشرات افغانستان در بعضی موارد خیلی تند مسایل را مطرح می کنند وگاهی هم می لنگند، چون اینجا به گونهء سایهء تفنگ وجود دارد، کشوری که بیست و سه سال جنگ را تحمل کرده یک زمان بکار است تا مسایل با جرأت تمام مطرح شوند، اما آنروز دیر نخواهد بود، شاهد تجربه های خوبی در مطبوعات افغانستان خواهیم بود.

- نظر شما منحیث یکی از گرداننده گان فعال مجلهٔ سباوون در مورد بهبود کار در مجله چیست؟

- طوریکه میدانید کار عمده و اساسی را در مجله سباوون ظاهر طنین به عهده داشت که وی آغاز گر موفقی بود و ما به عنوان یک تیم باوی کار می کردیم. و میتوان گفت که سباوون نخستین مشق دیموکراسی دوران بسته و سخت حاکمیت حزب دیموکراتیک خلق بوده. من فکر میکنم جای سباوون همیشه در مطبوعات ما از آن روزگاری که متوقف شده خالی بوده است تا وقتیکه دوباره این نشریه به نشر برسد و آن وقت با هدف آرامش به خانواده ها کار سباوون آغاز شود. این هدف هنوز هم تازه است.

فعلاً خانواده ها به آرامش نیاز دارند و یک ماهنامهٔ خانواده گی خوب میتواند متناسب به وضعیت کنونی کار خود را دنبال کند. بیشتر باید از آثار جهان ترجمه های داشته باشید، میان خانواده ها بروید، گفتنی های آنها را بشنوید، ولو اگر غم انگیز هم باشد. و انعکاس این غم ها و درد ها از غم آنها میکاهد زیرا دیگری نیز با آنها شریک میشود. و در اخیر موفقیت هرچه بیشتر به تیم شما خواهان هستم .

دیگر تعجبم از حد گذشته بود.

دو صحنهٔ جالب و غم انگیز دیگر که از دوران جنگ روسها دارم این است که در جبل السراج در جریان فلمبرداری بودم که یک راکت در یکی از منازل رهایشی اصابت کرد خیلی با عجله خود را به آنجا رساندم و فامیل متذکره همه تقریباً قطعه، قطعه شده بودند حادثه خیلی ها غم انگیز و تعجب آور بود که نمی خواهم در زندگیم دیگر تکرار شود. من قطعه های گوشت را مشاهده مینمودم که در حال حرکت بود و سرهایی را که از تن جدا شده بودند و چشمان شان هنوز میدید و حرکت داشت و زبان های شان از دهن بیرون میشد و تکان میخورد این صحنهٔ جنگ برای من هم تعجب آور و هم دردآوربود. و من همچو صحنه های غم انگیز را خیلی زیاد فلمبرداری نموده ام. یک صحنه دیگر که از او فلمبرداری نمودم و هیچگاه فراموشم نمیشود.

در میدان هوایی خوست بود که یکصد و بیست فروند طیاره نظامی را در میدان هوایی خوست مشاهده نمودم که خیلی خرسند شدم از اینکه تجهیزاتی در این منطقه نیز داریم و در هنگام جنگ میشود از آن استفاده کرد. برخی ازاین طیاره ها تازه به زمین نشست کرده بودند که من از آنها هم عکس گرفتم و هم فلمبرداری نمودم، فردای آنروز وقتی به میدان آمدم دیدم که طیاره ها را پرزه، پرزه جدا میکنند، خیلی ناراحت شدم وقتی موضوع را از مسوولین میدان هوایی پرسیدم برایم گفت: این طیاره ها به امر یکتن از رهبران جهادی در ولایت خوست باید به پاکستان انتقال داده شود. که همینطور نیز شد. همه طیاره ها را به کشور پاکستان انتقال دادند و تنها چیزی که از آن طیاره هاباقی ماند عکس آنها در نزد من بود. که آن عکس را تاحال به عنوان نشانه ای از خیانت برخی از گروپ های مجاهدین علیه کشور، نزد خود نگهداشته ام . و یکبار دیگر نیز در مسیر راه تورخم جلال آباد در زمان جنگ روس ها ، تقریباً هفتاد نفر سرباز افغانی، سربازانیکه به زور و جبر توسط دولت کمونیستی سابق به خط اول جبهه فرستاده شده بودند. بعد از جنگ این سربازان اسیر شده و آنها را یکی از سران تنظیم ها به پاکستان انتقال دادند و در پاکستان آنها را سرزده و سرهای شانرا در صندوق ها جابجا نموده و دوباره به کشور انتقال داده بودند وما از این صندوقها که سرهای سربازان در آن جابجا شده بود فلمبرداری نمودیم که از آن صحنه تلخ تلویزیون فرانسه نیز فلمبرداری نموده و نشانه ای از جنایت برخی از تنظیم ها را به کشور خویش منتقل ساخته و نمایش دادند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

چاقی بیماری است.

مشکل اضافه وزن که در تعبیر عام بـه آن((چاقـی)) اطلاق می شود، از مهم ترین مشکلاتی است که در سال های اخیر گریبـانگیر سلامت افراد جوامع بشری بـوده است. چاقی که زمانی فقط به علت ایجاد ناهنجاری در زیبـایی و تناسب اندام، مورد توجه قـرار می گرفت، امروز، مرتبط با بروز بـرخی از بـیماری های جدی از جمله فشارخون بیماری قلبی، عروقـی، دیابـت، بـیماری های کلیوی، افزایش چربی خون و بیماری های کیسه صفرا قـلمداد می شـود و بـه عنوان یک عامل خطر ساز و تهدید کننده، سلامت افراد، شـدیداً مورد توجه قـرار گرفته اسـت. مشـکل چاقی در چند دهه قبـل، بـه عنوان یکی از پیامدهای زندگی ماشـینی، عموماً به جوامع پیشرفته اختصاص داشت. سطح بـلند اجتماعی، رژیم های غذایی اشبـاع و کم بـودن فعالیت و تحرک افراد، از عللی بـود که این مشکل رابه جوامع غربـی و پیشـرفته اختصاص میداد، ولی امروز، در جوامع در حال توسعه نیز ، چاقـی ، بـه عنوان یک عامل مشـکل سـاز مورد توجه مسوولین صحی درمانی کشور ها می باشـد، شـاید در اطراف خود بسـیار دیده باشـید دختر خانم های نوجوانی را که از وحشـت چاقـی و بـه هم خوردن تناسب اندام، بـا انواع رژیم های غذایی سخت و طاقت فرسـا، بـدن خود را از تامین نیاز های ضروری محـروم می سـازندو یا مردان مسـنی که بـدون در نظر گرفتن شرایط بـدنی خود، در میانه روز، بـه زحـمت طول پیاده روها را می پیمایند تا شـاید کمی از برجستگی شـکم خود بـکاهند. متاسفانه باید گفت که این افراد بـا بـه کار بـردن روش غیر علمی و نادرست، بیشـتر بـه سـلامت خود آسیب می زنند. البـته شـاید دراین میان، تقـصیر زیادی متوجه آنها نباشد. چرا که در کشـور ما، نه تنها تعریف درسـتی از چاقـی واضافه وزن ارائه نشده است، بـلکه شـیوه صحـیح و علمی کنترول وزن و مبـارزه بـا چاقـی نیز آموزش داده نمی شود. دراین میان، بازار بـرخی از افراد سـودجو و فرصت طلب شدیداً رونق یافته که با انتشار انواع آگهی های ریز و درشـت و اغواکننده، روش های غیر اصولـی و غیر علمـی کاهـش وزن را ارائـه می نمایند.

طبـق آخرین مطالعات پژوهـشگران دانـشگاه UCIA آمریکا، شاید بـتوان چاقـی را، یک بـیماری نامید که درآن، در اثر دخالت فاکتور های متعـدد، تـوازن انرژی دریافتی فرد، بـا انرژی مصرفی بـه هم خورده، منجر بـه تجمع مقـدار بـیش از اندازه بـافت چربی، در بخش های مختلف بدن می شود. تحقیقـات درزمینه طیف عوامل دخیل و چگونگی تاثیر آنها، هنـوز هـم ادامـه دارد، ولـی نقش۳عامل ژنتیک، پرخوری و کم بـودن تحـرک بـدن، اثبـات شـده اسـت. دراین میان، کم بـودن فعالیت فیزیکی، نقـش اساسـی را ایفا می کند. بـه این ترتیب، در همین ابـتدا، می توان بـه نقـش کلیدی تحـرک بـدنی و ورزش در کنترول وزن و مهار چاقی پی برد.

مقدار چربی ذخیره ای، به طور متوسـط در مردان ۱۲درصد و در زنان۱۵در صد وزن کل بـدن می باشـد. براسـاس اسـتاندارد های موجود، اگرمقادیر فوق از حد معین بیشتر شـود، فرد به((چاقی))مبـتلا خواهدبـود. این مقـادیر در مردان بـالای۲۰ درصد و در زنان بـالای۳۰در صد در نظر گرفته می شود. چربـی اضافی، براساس یک الگوی مشخص، در نقاط خاصی از بدن تجمع می یابد و در دراز مدت، منجربه برهم خوردن تناسب اندام می شود.

دریک تقسـیم بـندی کلی،گروهی از محققین، چاقـی را براساس محـل استقـرار چربـی اضافی در بـدن هرفرد، بـه چهار دسته تقسیم کرده اند.

۱ – گروه اول که چربـی زیرپوستی،درتمام نواحی بـدن بـه طور یکسان منتشر می شود.

۲ – گروه دوم که چربـی، در نواحـی فوقـانی، یعنی در تنه و تاحدی دست ها،متمرکز می باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بـــه این فرم چاقـــی، حـــالت مردانه(آندروئید) یا الگوی ســـیب مانند گفته می شود.

۳- گروه سوم که چربی، در نواحی تحتانی بدن بخصوص پایین شکم، سرین و ران هامتمرکز می باشد. به این حالت، فرم زنانه (ژنیکوئید) یا الگوی گلابـــی مانند اطلاق می شود.

۴-گروه چهارم که چربی، در اطراف احشـا و در داخل شـــکم متمرکز مـی گردد. از میان چهار گروه یادشـــــــده، افراد گروه دوم(الگوی سیب) بیشتر در معرض ابتلا به بیماری های مرتبط با چاقی به خصوص بیماری های قلبی عروقی می باشند.

نوع دیگر تقسیم بندی چاقی، براساس اندازه و تعداد سلول های چربی بدن می باشد. به طور کلی چربی بدن به دو طریق افزایش می یابد. یکی به وسیله بزرگ شدن اندازه سلول های چربی و دیگری از طریق افزایش تعداد کلی سلول های چربی. از آنجایی که اندازهٔ سلول های چربی از یک حد مشخص، بزرگ تر نمی شود، فاکتور اصلی در بروز چاقی مفرط، تعداد سلول های چربی فرد می باشد. این تعداد، در هر فرد میزان معین است که در سه مقطع زمانی خاص تعیین می شود: در۳ ماهه سوم زندگی داخل رحمی جنین، در یکسال اول پس از تولد و درزمان رشد سریع و ناگهانی فرد در حین بلوغ. دخالت عوامل ژنتیکی و نیز عوامل محیطی در این سه مرحله، با تاثیر بر تعداد سلول های چربی آینده فرد را از نظر احتمال ابتلا به چاقی تعیین می کنند. افرادی که عنوان می شود ذاتاً استعداد چاقی دارند یا به گفته خود شان، با خوردن آب هم چاق می شوند،آنهایی هستند که در اثر تاثیر فاکتورهای یاد شده، نسبت به دیگران، دارای تعداد بیشتری سلول چربی می باشند بر اساس یافته های اخیر پژوهشگران، ثابت شده است که کنترول چاقی و رسیدن به وزن ایده آل، در هر فرد، حتی در موارد ناشی از تاثیر و دخالت عوامل ژنتیکی نیز امکان پذیراست. اجرای یک برنامه آگاهانه و منظم و استمرار آن از اصول اولیهٔ رسیدن به این مقصود است. کاهش وزن ناگهانی باارائه رژیم های غذایی غیر اصولی، هر چند منجربه کاهش بافت چربی ذخیره ای می شود، ولی خطر بروز مشکلات و مسائل جانبی، نظیر سوء تغذیه و مسائل مربوط به آن ناتوانی در انجام اعمال روزمره و مهم تر از همه ایجاد انواع بیماری های متابولیک را به همراه دارد. انجام فعالیت های بدنی شدید و طاقت فرسا، بدون رعایت مسائل علمی، همانند رژیم های غذایی غلط، خطرات زیادی به همراه دارد. این مسئله در زنان، از اهمیت بیشتری برخوردار است، بروز اختلالات و بـــــی نظمی های قاعدگی و یا حتی توقف قاعدگی در زنانی که فعالیت های بـــدنی شدید دارند و یا به طور مستمر تمرین های سخت ورزشی انجام می دهند، از عواقب عدم توجه به این مسله است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

همشهری جوان

هویت و خود باوری

هرگز از خود سوال کرده اید چه کسی هستید؟ آیا می دانید در چه دوره ای از زندگی خود قرار دارید؟ آیا توانایی های خود رامی شناسید؟و آیا می دانید در آینده چه می خواهید انجام دهید؟ نوجوانی، دورهٔ است که شما در آن قرار دارید. دراین مرحله از زندگی ، شما با تغییرات وسیع جسمانی، اعمال ذهنی (شیوه تفکر، روابط اجتماعی) احساس وعواطف مربوط به خود روبروهستید. یک دورهٔ نسبتاً طولانی که بر سلامت دوران بزرگسالی شما اثر مستیقم دارد. دورهٔ نوجوانی است که بسیاری از تواناییها شکل گرفته و کامل می گردد. یکی از موهبت هایی که دراین دوران حاصل می گردد، دستیابی به هویت است. اینکه کشف کنیم چه کسی هستیم؟ تواناییهای بالقوهء خودمان را بشناسیم و در نهایت بتوانیم خود را توصیف کنیم. به عبارت دیگر رسیدن به یک هویت منسجم و باثبات و داشتن یک احساس خود قوی نسبت به خویشتن.

(c) ketabton.com: The Digital Library

هویت چیست؟

(ادراک هر یک از ما خود بـــه عنوان فردی مجزا از دیگران که دارای هماهنگی و وحدت در رفتار، نیاز ها، انگیزه ها و علایق می باشـد. هویت ماست که "احساس یگانگی و وحدت"، "احساس تداوم" و "احساس تقابل" را شکل می دهد.

باحضور این سه بخش ، می توانیم به نگرشها و ارزشهای ثابت دست یافته، تصمیم گیری نموده، شیوه زندگی خود را تعیین کرده و بالاخره بـه یک احساس(خود) قوی دست یابیم. اگر دردستیابـی بـه هویت شکسـت بـخوریم، موجب درهم ریختگی و عدم ثبـات در درون خود می شـــویم، یعنی نمی توانیم به سوالهای مطرح شده در باره خود مان پاسـخ دهیم. در نتیجه قادرنخواهیم شد به(کشف خود) نائل شویم. اما چگونه می شود بـه هویتی سالم ومنسجم دست یافت؟ در رسـیدن بـه یک هویت منسـجم ، تأیید دیگران، مقایسـه اجتماعی و همانند سـازی دارای اهمیت اساسـی است. تایید دیگران به معنای ارزیابی دیگری از ما است. بـطور کلی افراد همیشـــه در معرض تأیید و یا تکذیب دیگران هســـتند. دردوره نوجوانی آنچه نسبت به خود باور داشته ایم، مجدداً مورد بررسی قرار می گیرد و به همین جهت تأیید دیگران در شـکل گیری و ثبـات شـخصیتی ما در این دوره، اثر ویژه ای دارد. تایید دیگران موجب به وجود آمدن اعتماد به خود می شود و احساس اعتماد به خود در تشکیل باور های مثبت در بـاره خود به عنوان یک فرد توانا، موثر است. مقایسهٔ اجتماعی نیز در ساخت باورها و نگرشها نسبت بـه خود، جایگاه خاصی دارد. مقایسـه اجتماعی عبـارت است از دیدگاه فردی ما در باره مقایسه خود با دیگران،مقایسـه اجتماعی، بایستی باافراد مشابه صورت پذیرد. دراین صورت اسـت که فرد بـه یک تأیید و باور درست در مورد خود، دست می یابد. موضوع دیگری که برای رسیدن به یک هویت منسجم نقش بنیادی دارد، مسـأله همانند سـازی است. همانند سازی عبارت است از پذیرفتن ویژگیها و رفتار های دیگران که مورد سـتایش و علاقـهء ما بـوده، آن را در رفتار های خود بـــروز می دهیم.

درطول زندگی، الگوهای همانند سـازی تغییر می کنند. ما در کودکی والدین را مورد همانند سازی قرار می دهیم، دردوران مدرسـه بـا معلمان ودر دورهء نوجوانی با افراد مشهور، موفق و...همانند سازی می کنیم.

همچنین در دورهء نوجوانی همانند سـازیهای متعدد و مختلفی انجام می دهیم تا سرانجام ویژگیهای مطلوب خود را به دست آوریم.

انواع هویت

معمولاً ما درابتدای نوجوانی، در ((هویت مبهم)) قـرار داریم. دراین دوران دچار بی تصمیمی می شویم و نمی توانیم در مورد مسـائل مختلف زندگی تصمیم بگیریم.

بـــطور مثال اگر در این دوره از ما بپرســـند که می خواهید چه کاره شوید، می گوییم نمی دانیم.

علت این امر، تغییرات سریع و همه جانبـه در ابـعاد جسـمانی، شـیوه تفکر ، روابـط اجتماعی و عاطفی اسـت که موجب می شـود ما احسـاس تداوم خود را از دسـت بـدهیم. اما زمانی که توانسـتند خود را بـــاتغییرات سـریع و همه جانبـه هماهنگ نمایند، از هویت مبـهم خارج شـده و بـه (هویت منع) می رسند.

در هویت منع، نسبت به خود و تواناییها یمان دچار تردید می شـویم و اعتماد کافی بـــه خودنداریم، نمی دانیم فکر خود را بپذیریم و یا هدفهایی که دیگران برایمان تعیین کرده اند، برگزینیم، بـه همین دلیل انتخابـها و تصمیم گیری های مربوط به خود را به عهده دیگران می گذاریم. هویت منع، مقدمه ورود به(هویت بحران) است. در هویت بحران، به کشف خود پرداخته، بـه هدفها و تواناییهای خود فکر کرده ، نقـش های مختلف را تجربه نموده و مسؤولیت های متفاوتی را پذیرا می شویم تا به ویژگیهای مطلوب دست یابیم. نوجوانان در این مرحله بـرای تصمیم گیری در موارد مختلف وقـت زیادی را صرف می کنند و دائماً بـه ارزیابـی خود و توانایی های شـان در مورد هدف تعیین شـده، می پردازند. بـــا طی کردن هویت بحران به (هویت پیشرفت) می رسیم. یعنی زمانی که بحرانها راحل کرده و به یک ثبات ارزشی دست یافته ایم.

ما باداشتن هویت پیشرفته قـادر بـه تصمیم گیری و انتخاب در مورد مسائل مربوط بـه خود هسـتیم زیرا خود را کشـف کرده، تواناییها یمان را شناخته و به یک باور درست نسبت به خود رسیده ایم. بـاید توجه داشـت که ممکن است به دلایلی هویت نوجوانان در هر مرحله تثبـیت نشـده و مانع طی مراحل بعدی گردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

چی کسی بدبختی را درد

حس نمیکنم در پرداختهای داستانی تاکنون به ویژه گی منحصر به فردی دست یافته باشم

پرسش: نخست به پرسشهای مختصری پاسخ بدهید، از جمله این که فکر نوشتن "عصر خودکشی" در ذهن تان چند ساله شده است؟

پاسخ: این کودک ذهنی شانزده ساله شده است، ولی همان طوری که میبینید در قلمرو رمان به تازه گی تولد یافته است.

پرسش: یعنی شانزده سال کار و شانزده سال انتظار؟

پاسخ: خیر، دوازده سال آرزو، چهار سال کار و سالهای انتظار دیگری هم در راه است!

پرسش: حتماً موافقید که سالها آرزو به دل داشتن خود نوعی انتظار سوزان است؟

پاسخ: در ست میگویید، خواستنی ترین سوختن پنهان هم است!

پرسش: آیا هیچگاه نخواستید عمر این سوختن پنهانی را کو تاه کنید؟

پاسخ: اگر مفهوم مقولهٔ "خواستن توانستن است" را صرفاً برای یکبار وارونه فرض کنیم؛ میتوان گفت که سوختنهای پنهانی در بساحالات تابع اراده و احکام عقل نیستند؛ خاصتاً در کار آفرینش هنری. و تازه، این که جنس این سوختن از نوع دیگری است!

پرسش: میخواهید بگویید که "عصر خود کشی" هم از جنس "دیگری" است؟

پاسخ:چنین نیست اما شایدشیرینی کوچکی از یک تلخی بزرگ باشد. این تلخی را همهٔ ما چشیده ایم و متأسفانه حتی یکی دو نسل بعد از ماهم ازین تلخی ها سهمی خواهند برد.

پرسش: در جریان آفریدن "عصرخودکشی" به کدام در یافتهای تازه رسیدید که قبل از آن نرسیده بودید؟

پاسخ: اول این که تاحدودی برایم روشن شد که چرا جای رمان در درازای دهها سالی که هنر داستان نگاری در افغانستان رواج داشته، خالی بوده. دوم این که اگر در ادبیات افغانستان رمان نویسی روزی به سنت ادبی بدل شود، انسان شناسی افغانستانی، رمان مدل ارائه خواهد کرد.

پرسش این دو نوع در یافت ظاهراً متضاد را چگونه بپذیریم؟

پاسخ: اینطور به نظرم میرسد، از زمانی که کشور افغانستان با دروازه های بسته به عنوان واقعیت مصلحتی میان قدرتهای بزرگ قبول شد، هر گونه فرصت رشد طبیعی را نسل اندر نسل از دست داده ایم. ار تباطهای ما با سایر مردمان منطقه، وابسته به تأیید کشورهای قدر تمندی بوده که سرنوشت ما را میان شان تقسیم کرده بودند. بدین ترتیب دیریست که از هر لحاظ با انزوای غیر عادلانه دست به گریبان بوده ایم. ذهنیت و در یافت ما از دنیا و زنده گی هم ناگزیر متناسب با همین موقعیت غم انگیز بوده است. به هر حال ادبیات ملی ما در هر شرایطی بالاخره به حیاتش ادامه داده، ولی از مبادلهٔ فرهنگی ملتها سهم بسیار اندک یا حتا هیچ سهمی برای ما نرسیده است. نسیم هنر داستان و رمان نیز از روزنه های کوچکی که مقارن با آغاز سالهای استقلال بود، به سوی ما وزیدن گرفت و هوای ایستادهٔ هنر روایی را در کشور به حرکت آورد و این روزنه ها اندک اندک در سالهای بعد کم و بیش فراختر شدند؛ با آن هم میبینیم که داستان نویسی حتا در میان قشر متوسط شهری و تحصیلکردهء افغانستان، آن گونه که در کشور های دیگر و جود داشته، به یک جریان زنده تبدیل نشد.

پرسش: علت چه بود؟

پاسخ: علت آن بود که این غریبه در یک جامعهٔ عقب افتاده و نا آشنا با روند ادبیات منطقه و جهان به طور کُل یک پدیدهٔ ناشناخته باقی ماند. چون نوعی کرختی تاریخی به طور کُل در زمینهٔ فعالیتهای ادبی وجود داشت، هنر رمان نویسی تا زمان تجربهٔ تباهی های بزرگ و پرتاب شدن جبری دهها هزار انسان سرزمین ما به سرزمینهای دیگران، در روان ما به قوام نرسید.

به یاد دارم در سال ۱۳۶۸ خورشیدی قدیر حبیب منشی بخش داستان نویسی در انجمن نویسنده گان بود. من قبل از آن که او را از نزدیک ببینم، مجموعهٔ داستانهای کوتاه او را زیر نام "زمین" خوانده بودم. او را بر خلاف ظاهر ساکت و جدی اش آدم بسیار خوش قلب، نیک سرشت اما غمزده یافتم. در آن زمان به تازه گی در محیط فرهنگیان راه یافته بودم و میکوشیدم نظریات بزرگان وچهره های مطرح داستان نویسی افغانستان را در باب رمان نویسی بدانم. از قدیر حبیب پرسیدم که آیا روی رمان یا داستان دیگری کار میکنید؟

لبخندی از تهٔ بروتهای سیاه و عریضش

(c) ketabton.com: The Digital Library

نفرین بهتر از ما میشناسد؟

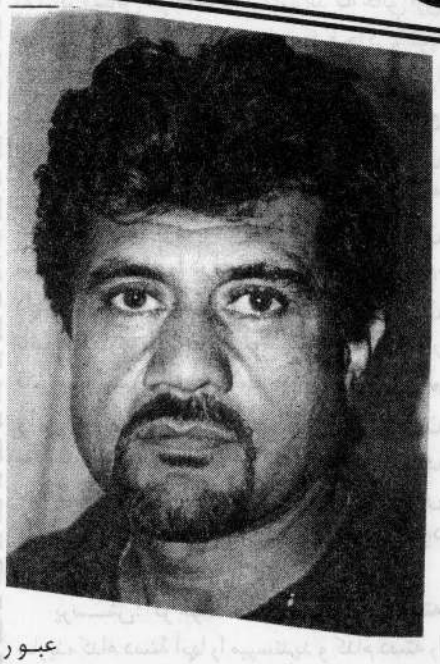

عبور کرد و در پوست تیرهٔ صورتش حل شد و گفت: نوشتن رمان درد سرهای زیاد دارد... شما مجبورید پرونده های مختلفی را ترتیب بدهید و هر یکی را در جای معین بگذارید مختصر اینکه در وضعیتی که ما در آن زندگی داریم، نمیشود این کار را کرد... من خاموشانه به سخنانش گوش میدادم. او بعداً از من پرسید: همینطور نیست؟ گفتم: شاید! با همین کلمهٔ "شاید" از دم نگاههای نجیبانه اش رد شدم. چون خودم گرفتار خیال پردازی های عجیبی در بارهٔ نوشتن رمان بودم در پذیرش دیدگاه او حداقل در همان لحظه مردد ماندم حالانکه نظر من در بارهٔ خودش این بود که او قدرت خلاقهٔ شگفت انگیزی در آفریدن داستانهای بلند داشت. جالب این است که از برکت توصیه های مکرر او مایه های فکری من در نگارش "عصر خودکشی" روز به روز بارآورتر میشد و او بود که اعتمادم را در نوشتن رمان تقویت میکرد .

علت این رکود درونی را باید در فضای همان دوره جستجو کرد. فکر میکنم درآن زمان احساس نویسنده گان ما چنین بود که همه چیز به سوی بن بست میرفت. جنگ و خون و بی اعتمادی مثل زخم کهنه ای به شکل دیگری در درون آدمها برای خود جا باز میکرد و با گذشت هر روز گوشه ای از ایده آلهای روشنفکران پیش دیده گان شان فرو میریخت. به خوبی معلوم بود که چهار چوبهای قرار دادی سیاسی و محافظه کاری سنتی که از سالیان دراز، روان جامعه را قالب گیری کرده بود، همچون قانون اجتناب ناپذیر تقدیر، جریان اندیشهٔ انسانی را به شیوهٔ خود هدایت میکرد. اما هیچکس نمیدانست که درد ناک ترین دههٔ دهشت هنوز در راه بود و خرمنهای کوبیده شدهٔ، مصیبت و فاجعه‌بار دیگر باید کوبیده میشد و چنان هم شد. روز گار چنان آمد که شخصیت انسانی ما را در چندین نوبت در آسیابهای کینه و بیرحمی آرد کردند. حالا فکر میکنم ترسهای روشنفکرانه از سر همهٔ ما پریده است. دیگر چیزی برای باختن نداریم و خود به تهدید مجسم تبدیل شده ایم. به آشیانهٔ نیمه ویران مان طوفانهای تازه فرستادند و کوچک ترین آتشپاره های درد و آلامی را که آرزو داشتیم بعد از سالهای نفرین در روان خود خاموش کنیم، برای چندمین بار دیگر تازه کردند. چه کسی بدبختی را در روی زمین بهتر از ما میشناسد؟ تلخکام ترین نسل اهانت شدهٔ روی زمینیم؛ چهرهٔ نسل دیروز و امروز ما در بازار های معاملات بزرگ اهانت، در حال از شکل افتادن است. گرسنه گی، حقارت و در مانده گی هر روز در روان آسیب دیدهٔ ما، مفاهیم تازه ای به خود میگیرند و خوب احساس میکنیم که اگر رستاخیز معجزه آسایی را راه نیاندازیم و اگر بنیاد فکری ایستاده مردن را در کارزار امروز استوار نگردانیم؛ هیچکسی به خاطر انهدام قطعی ما اشکی نخواهد ریخت. نویسندهٔ روزگار ما در هر جایی که پناه گرفته است، از سوزش مرگبار این هشدار در امان نخواهد بود. دریغا که ما از ذخایر ارزشهای جاودانهٔ خویش هیچ خرجی نکرده ایم. فکر من این است که اگر نویسندهٔ افغانستانی در زمینهٔ ادبیات ورمان به واقعیت انسانی خویشتن ایمان بیاورد، با یک دورهٔ آفرینشهای جادوین و جاودانی ادبی روبه رو خواهیم شد.

پرسش: به گمان من شما نظریاتی را دربارهٔ یک رؤیای تعبیر ناشده در ادبیات داستانی امروز ما باز گو کردید، همینطور نیست؟

پاسخ: شخصاً مطمئن هستم که این رؤیا تعبیر عملی درخشانی در آینده خواهد داشت، ولی شرط آن، خانه تکانی ذهنی- تاریخی است!

پرسش: مگر بیش از بیست سال خانه تکانی کفایت نمیکند تا گرهگاه های اصلی در زنده گی خود را آرام آرام بگشاییم؟

پاسخ: ویرانی های غیر منتظره و تحمیلی با خانه تکانی ذهنی، نمیتواند مفهوم مترادف داشته باشد. احتمالاً منظور شما تجربه های مهیبی است که دیگران به خاطر تأمین سعادت شان به ما ارزانی کرده اند. ولی آنچه من میخواهم بگویم این است که تجارب منحصر به فرد تاریخی ما در طی سالهای جنگ و نامرادی هم در زمینهٔ ادبیات و هم در عرصهٔ سیاست نتیجهٔ مثبت نداده است!

پرسش:یعنی به تاگید قول نهرو، تجربه ای که نتیجهٔ مثبت ندهد، باید بار دیگر آن را از سر گذراند؟

پاسخ: حرف بدی نیست، مگر نشان بدهید که نهرو به خاطر این که از دل تجربه های خونینی نتیجهٔ مثبت بیرون بیاورد، کدام تجربهٔ تلخ خود را تکرار کرده است؟ ما در افغانستان، به تکرار تجارب ناکام چه نیازی داریم؟ مهم این است که جانمایهٔ این تجارب چگونه برمنش انسانی ما تأثیر سازنده داشته باشد واین وظیفهٔ تاریخی به دوش ادبیات است. اگر ادبیات روایی ما از محکومیت آزاد شود، خانه تکانی ذهنی و روانی در جامعهٔ ما اجتناب ناپذیر است. نتیجه این که ما چه گونه باید از کرختیی که گاه لباس عادت به تن کرده و گاهی نقاب ضخیم قانون را به چهره کشیده است، بیرون بیاییم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پرسش: باز میگردیم به "عصرخودکشی"، این رمان در چند جلد شکل میابد و از نظر شما در کدام پله از سیر تکاملی داستان نگاری معاصر قرار خواهد گرفت؟

پاسخ: عصر خود کشی به پنداشت من باید در سه جلد ادامه یابد. ولی مشکل است پیش بینی کنم که در سیر طبیعی خود به کدام سو میرود، چون در رمان هیچ عاملی قادر مطلق نیست!

نکتهٔ دیگر این که رمان نویسی در افغانستان تاکنون از پلهٔ ارزشهای معینی بالا نرفته است. پس عصر خود کشی در بهترین حالت یکی از خشت پایه های پلهٔ نخستین رمان افغانستانی به حساب خواهد آمد.

پرسش: با این سنجش و دیدگاه محتاطانه در واقع رؤیاهای خوشبینانهٔ تان را مثل دم روباه گره میزنید تایخ نزند، همینطور نیست؟

پاسخ: خوشبینی های من ریشه در ارزشهای جاودانه ای دارد که در روح ما ذخیره است. ببینید ما به شیوه های مختلفی ویران شدن را احساس کرده ایم و درین میان تلاش برای حداقل یکبار آباد شدن چقدر میتواند ظرفیتهای انسانی ما را به کمال برساند. کشف یک زاویهٔ روح انسان افغانستانی در ذات خود، رمان بلند اقامهٔ داد علیه بیداد است. امید من این است که یکبار در زنده گی مشاهده کنیم که رود ناکرانه پیدای همان ارزشهایی که از پارینه های دور در نهاد همهٔ ما خوابیده است، در ادبیات ما به خروش افتاده است. ببینید اصالت انسانیی که در لایه های روح یک انسان ساده وقربانی شدهٔ جامعهٔ ما میمیرد، یک فاجعهٔ دورانی برای همهٔ ما نیست؟ اگر توان آن را پیداکنیم تا روزی ادبیات خود را با این جوهره های شریف بیاراییم و مرزهای مرتبط انسانی خویش را روشن کنیم، کار بزرگی نکرده ایم؟

پرسش: در عصر خود کشی ظاهراً در همین خط جلو رفته اید، ولی در کلیت داستان آفرینی چه چیزی را میخواهید بیان کنید البته هدف من پیام کلی و نتیجهء داستانها نیست؟

پاسخ: در اصل میخواهم رودبار نا ایستای رمان، "خودی" نوشته ناشدهٔ ما را با زمزمه های سحر آمیزش بنویسد. حال آن که فعلاً در مرحله یی قرار داریم که در به در به دنبال رمان روان هستیم!

پرسش: هنگام برخورد و پرورش آدم های داستانی تان چه نوع تحلیل های روشناسانه را مدنظر داشته اید؟

پاسخ: جستجو در پنهان ترین افکار ناگفته و کردار به عمل نیامده. من در تلاش کشف ویژه گی های انسان شناختی، به شکست، حسرت و شگفتی بیشتری روبه رو شده ام تا به پیروزی های سرر است که برای آدمهای دارای استعداد فوق العاده چندان طاقت فرسا نیست. این گرایش دیرینه گاهی مرا سخت بیچاره و در عین حال کله شخ میسازد. به هنگام خلق پهلوا نهای ابهت انگیز داستان ناگهان به گریه می افتم، اما احتمالاً بسیاری از خواننده گان گمان میبرند که به حد کافی سخت جان و سنگدل بار آمده ام. شاید هر دوی این حالات در روان من به همزیستی رسیده اند. ولی در واقع من به روانشناسی دلبسته ام که انسان افغانستانی، هم جوهره های وصف ناشدهٔ نجابت و هم گول خورده گی های تاریخی خویش را به خاطر رسیدن به یک بیداری بزرگ باور کند.

پرسش: میگویند بزرگترین کتابهای جهان را میتوان به فشرده گی چند سطر در آورد. آیا میتوانید کلیت رمان "عصر خودکشی" را در یک پاراگراف بیان کنید؟

پاسخ: گروههایی از یک سرزمین غمزده به قصد برآوردن نیازهای خود در مسیرهای مختلفی به راه افتادند. اما در حلقهٔ اشباح گرفتار آمدند. نبردی روی داد. در اول چند شبح به خاک افتادند. ولی دستهٔ دیگر آنان که از دیده ها پنهان بودند، فرشته های خوشباوری شان را چنان زخم ناسوری زدند که حالا در خشک زار تاریخ با پاهای برهنه راه میروند، تا دستی از غیب داروی شفابخشی در کامشان فرو بریزد. فقط یک خط لرزان نور به دنبال آنها روان است: شاید یکی از آن فرشته هاییست که هیچ شمشیری زخمش نتواند زد.

پرسش: آیا ممکن است سه ویژه گی آفرینشی در پرداختهای داستانی تان را بر شمارید که از دیدگاه خودتان منحصر به فرد باشد — یا مثلاً منحصر به روش خود شما؟

پاسخ: حس نمیکنم در پرداختهای داستانی تاکنون به ویژه گی منحصر به فردی دست یافته باشم. این امتیاز چندان آسان نیست و در کوتاه مدت به و جود نمی آید. به هر حال ویژه گی هایی ممکن است در بر خورد "نوعی" من نسبت به حالات انسانی و جود داشته باشد. مثلاً من همواره در پی آنم که بدانم در پس دروازهٔ قدیمی حس "غیرت و غروری" که بیشتر به داشتن آن خود را شهرت داده ای و یا دیگران در شخصیت تاریخی ما آن را طور اغراق آمیز فربه ساخته اند، بالاخره کدام نوع توهم، طنز یا کمداشت های همانند شتر سیاه و عظیم الجثه ای زانو خوابانیده است؟ این گونه تلقینها روان تاریخی ما را یک مقدار در گرو خواهشهای دیگران قرار داده است؛ به نحوی که در برخی حالات سبب میشود تا سپر بلای منافع بیگانه ها شویم. در نتیجهٔ زیانی که ازین ناحیه به هستی ما وارد آمده. نسبت به میزان بهره برداریی که دیگران از آن کرده اند، به مراتب ناچیز و چه بساکه در حد هیچ است. به همین گونه در ارتباط به سایر مسایل نیز به ما شعار داده اند که خالق ازل به عنوان برگزیده گان خاص این کرهٔ خاکی، گویا ماموریت دایمی پاسداری از بسا چیزهای دیگر را یک قلم در پای ماسجل کرده است و سایر مجامع از ین موهبت بی نصیب اند. وسوسهٔ من در نوشتن داستان این است که چه گونه کوتاه ترین راه به خاطر برون افگنی باشرح به ظاهر ناممکن این مرزهای ناگشوده را در ادبیات داستانی پیداکنم. دلهره کاوی واضطراب انگیزی های مستمر بر من تأثیر میگذارند تا در جریان نوشتن، چیزهای غیر قابل پیش بینی را با تخیلات خود باز آفرینی کنم و این سفر بی مکان ذهنی شاید اولین گام رسیدن به روشنایی هایی باشد که به برکت آن روزی حتاگمنام ترین لحظه های زند گی ما در لباس ظریف کلمات، اندام واره های رنگین هنری خود را نمایان کنند.

پرسش: اگر خواننده گان تان را دو دسته سازید، کدام دستهٔ آنها را میپسندید و کدام دسته را دوست میدارید، چرا؟

پاسخ: فرزانه گان را به خاطر نکته یابی های هیجان انگیز و میزان الحرارهٔ حساس ذهنی شان در سبک و سنگین کردن جرأت مندانهٔ نوشته هایم میپسندم؛ اما خواننده گان صمیمی و دلبسته به در یافتهای تازه را به خاطر سهم شان در ایجاد و جدان مشترک هنری دوست میدارم.

پرسش: پس در روز گار کنونی که "نقد بیرحم" زبانزد خاص و عام شده است، به منتقدی از کدام سطح، حق و صلاحیت نقد و بررسی آثار تان را میدهید؟

پاسخ: "نقد بیرحم" به فضای حیاتی نیازمند است: در غیر آن به عنوان وسیله تیراندزی غیر مسؤولانه در دست به اصطلاح "نیمچه ملاهای" عرصهٔ ادبیات قرار میگیرد. به نظرم میر سد در حال حاضر مفهوم "نقد بیرحم" در ذهن بسیاری ها به گونه "نفی بیرحم" تعبیر میشود و رواج این روحیه در حقیقت رخ دیگر همان قانون مکروه انقطاب سیاسی در افغانستان است. ببینید در شرایطی که بساط ادبیات معاصر ما خصوصاً از

(c) ketabton.com: The Digital Library

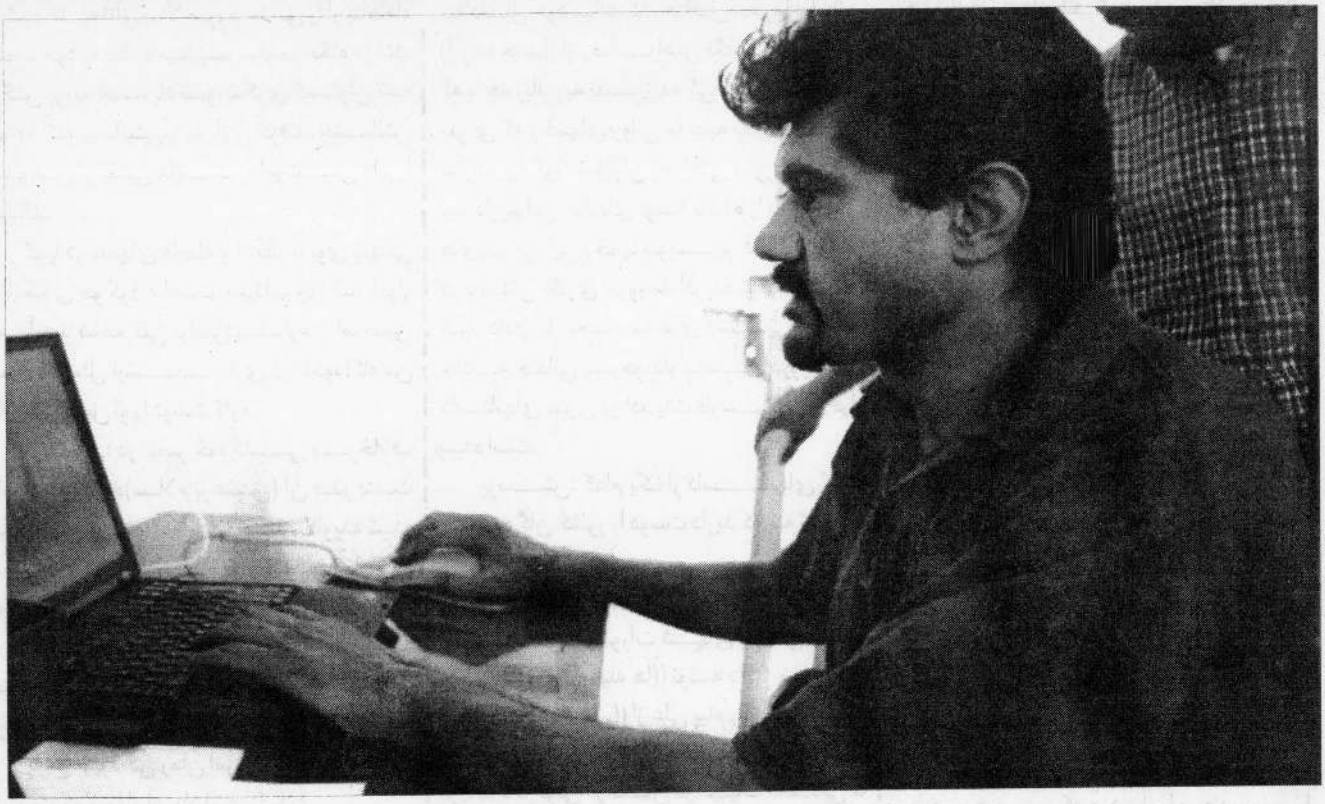

داشتن نمونه های درخشان داستان هنوز هم تقریباً خالی است (دست کم در مقایسه با ادبیات کشور های منطقه)طرح مسأله (نقد بیرحم) شاید قبل از وقت باشد.

پدیدهٔ نقد در جامعه ما بیشتر نسخه برداری از نمونه های دیگران بوده یا به عبارهٔ دیگر ما از مثالهای دیگران بنا به برداشت خود، اصولی استخراج کرده ایم. اصطلاح(نقد بیرحم)) در محیط فرهنگی ما ظاهراً تحلیلهای ادبی داکتر رضابراهنی درسی چهل سال اخیر را به یادمی آورد که در واقع آغازگر یک دورهٔ بار آور در ادبیات فارسی بود. او عملاً نشان داد که وجدان تربیت یافته ، قدرت شگفت انگیز فکری و آگاهی ادبیات جهانی، ابزار اساسی نقد ادبی به حساب می آیند. حس میکنم که نقد بیرحم سایه یی از یک نوع دکتاتوری روانی باشد که طی دهها سال حاکمیتهای استبدادی در ذهنیت ما به نوعی عادت موجه بدل شده است. این شعار خیلی به راحتی میتواند به یک نوع تفتیش غرض آلوده و نگرش عامیانه میدان بدهد. شاید در حال حاضر به نقد آموزنده و آمیخته با مدارا نیاز داشته باشیم. سوال اصلی این است که در ادبیات ما چه کسی ظرفیت پرداختن به نقد ادبی را دارد. هیچیک از صاحب نظر ان درین زمینه به طور فعال به پذیرش این(خطر) رضا نداده است. علت این امر را به درستی نمیدانیم. ولی به نظر من رهنورد زریاب، پویا فاریابی، صبور الله سیاه سنگ، سرور آذرخش، جواد خاوری، پرخاش احمدی و عبیدالله محک(اگر بخواهند)، قادر اند جریان نقد فعال را در زمینهٔ داستان نگاری، آن هم به طور دسته جمعی رهبری کنند و((نقد بیرحم)) را در مسیر سازندگی راه بیاندازند: یعنی نقد ادبی را به طور کل از گرایشهای بچه گانه یی که گاه گاه خاطر فوران هیجانهای نازا و تئوری پردازی های فاخرانه به بهانهٔ نقد درمطبوعات سالهای آخر دهه شصت خورشیدی به مشاهده رسید، در امان نگهدارند. ولی نقد و نظر های اجمالی که تا کنون در باره زمان عصر خودکشی در مطبوعات برون مرزی ارائه شده، غالباً سرسری، آماتوری، آمیخته با سلیقه های یک بُعدی و خلاصه با دقت کمتری همراه بوده اند و بیشتر به وسیلهٔ خواننده گانی صورت گرفته که مثلاً گوشه یی از گرایشهای شخصی شان را در کدام جایی از کتاب دریافته اند. اما گمان دارم که به طور کل در شناخت پدیده یی هنری به نام رمان،به ورزیده گی ذهنی بیشتری نیاز داشته باشند. به تصور من اگر قرار باشد عصر خودکشی به میدان نقد تحلیلی کشانیده شود، صبورالله سیاه سنگ به عنوان یکی از قربانیان عصر خودکشی در افغانستان و آشنایی دایمی که با آفریده های من دارد، دست کم شناختنامهٔ روشنتری از آن ارائه خواهد داد. او پیچ و تابهای آلام نهفته در هر سطر این رمان را شاید بهتر از هرکس دیگر میتواند توضیح دهد.

پرسش: حالا که از مجموعه داستانی(سلام برعشق) سالها فاصله گرفته اید، عشق درنگاه شما چی رنگی دارد؟

پاسخ: عشق آن سالها رو به سور ایده آلهای رنگین آینده داشت. زنده گی در نظرم یک طرح آسمانی بودکه تا هنوز غبار غم انگیز سرنوشتهای مجهول و دردناک برآن فروننشسته بود. راه رفتن در جاده های کابل هیجانی را در من بر می انگیخت و هنگامی که آفتاب ازسر شاخه های نازک درختان برزمین میریخت، مرا به نام صدا میزد و من عشق را میدیدم که به آرامی پیش نظرم راه میرفت: بدنش را مثل فنر نرمی حرکت میداد. اندامی راست، سینه های غنچه مانند و پاهای سفید داشت. موهای صاف و شانه خورده اش را تا کمر رها میکرد و پیراهن گلابی رنگش زیر شعاع آفتاب جلا میداد. اما حالا عشق به رنگ دیگری در آمده است، وقتی پرده چند سال اخیر را از روی شیشه ذهنم به یک سو میکشم، بته های گلاب حویلی مان را میبینم که رنگ باخته و کم

(c) ketabton.com: The Digital Library

بو شده اند. به اتاق بالا میروم عشق را از پناهگاه خلوت خود به نظاره مینشینم ....او مرا نگاه میکند. رنگش پریده است، باد شورشگری گیسوان تاب خورده کنار پیشانیش را به بازی گرفته. چشمانش اقیانوسی از گفتنی هاست. خاموشیش دلم را میشکند....

گویا در سالهای فاصله و انتظار با بوی تنهایی و نا امیدی خو گرفته است. نمیدانم چرا کنار دیوار نمی آید تا شاخه گلی برایش بیاندازم ... اما طنین صدای او مثل آبشاری در ناخودآگاه من جاریست....من او را دوست دارم...

پرسش: در عصر خودکشی برخلاف داستانهای ساده(سلام برعشق) آن قدر پشت پلکهاو اعماق روان آدمهای داستان کاویده شده است که گاهی خواننده را از نوع وسواس و ناراحتی روانی نویسندهٔ رمان خبر میدهد و نوعی تفتن درین روش افراطی به ملاحظه میرسد. لطفاً نه به عنوان دفاع از خود بلکه به عنوان داوری درین مورد مختصراً صحبت کنید!

پاسخ: ویژه گی رمان امروز ین درست همین چیزست که شما از آن یاد آوری کردید.

داستان نویسی ما همواره از کمبود همین جوهرهٔ اصلی تخیل و ژرفکاوی های آنسوی پلکها رنج برده است. ببینید ما با انبوهی از داستانهای توضیحی و گزارش گونه در کشور خود روبه رو بوده ایم لازم نیست فهرست آن داستانها را در این جا بیاوریم) در اندیشه شناسی امروز این سوال دیگر عادی شده است که جاودانه گی یک اثر هنری درچه است ؟ حالا نمیتوانیم در برابر تحول جادویی هنر رمان چشمان خود را ببندیم. پدیده های امروزین ادبیات نمودار عوالمی اند که دیگران کم و بیش به آن راه یافته اند و ما چه بخواهیم چه نخواهیم، نهادینه شدن ادبیات تخیلی، راه را به سوی تکامل ارزشهای نامکشوف انسانی باز میکند. روز گاری پر واز به آسمان در نظر آدمها یک تخیل یا رویای محض بود، اما حالا هیچکس آن را یک پدیدهٔ جادویی تلقی نمیکند: تازه این که عصر خودکشی از مرزهای جادویی روان انسانی خیلی هم فاصله دارد و پهناوردی ناراحتی روان آدمهای سرزمین ما چه بسا که برای نسل نویسنده گان امروزی در حکم رام کردن ارواح خوابیده در عوالم امکان است. ((ایلیاد و ادیسه)) ((بوف کور)) و یا مثلاً (عشق سالهای و با)) یا داستانهای بی شماری که ما از انها بی خبریم، با چه روالی به نوشت آمده اند که همه را به دنبال خود میکشند. حداقل به رمان ایرانی ((آزاده خانم)) از رضا براهنی نگاهی می اندازیم که با چه زبانی به تفسیر زنده گی رفته است. همان طوری که زخمهای روانی ما جنبه شوخی و تفنن ندارند، چه گونه نمیتوان به راحتی باور کرد که ما نیاز داریم این رمانهای نوشته ناشده را با ژرفکاوی های در خور این زخمها بنویسیم. فکر میکنم که در داستان نگاری امروز ما، آفریده شخصیتهای قرار دادی یا مجسمه های داستانی، دیگر از جاذبه چندانی برخوردار نباشد. درروره خلق داستانهای مدرن در ادبیات فارسی دری فرا رسیده است.

پرسش: کدام یک از داستانهای کوتاه نویسنده گان کشور را دوست دارید که به تازه گی خوانده باشید؟

پاسخ: داستان ((مارهای زیر درخت سنجد)) از رهنورد زریاب،((تصورات شبهای بلند)) از خالد نویسا، ((دوسوی میله ها)) نوشته داکتر صبور الله سیاه سنگ و ((دال)) از علی پیام را تا مرز ستایش دوست دارم. این داستانها آیینه های شفافی اند که از یک دگرگونی درخشان در ادبیات داستانی ما خبر میدهند. البته ممکن است نمونه های دیگری از قلم نویسنده گان کشور تراویده باشند که گناه نا آشنایی با آنها را به گردن خودم میگیرم.

پرسش: چرا این داستانها را دوست دارید؟

پاسخ: این داستانها به نظر من رگه هایی از مدرنیزم یا نوع تازه برخورد با هنر داستان کوتاه نویسی را در خود دارند: همان اصلی که ما برای سفر کشف آن در ادبیات خویش آماده میشویم.

پرسش : داستان نویسان ما در پی چی میگردند: پیشنهاد شما برای آنان چیست ؟

پاسخ: یافتن پاسخ به این سوال که درون همه ما را درین زمینه قناعت بدهد ، کار دشواری است . در طی بیش از بیست سال اخیر رویداد های تکان دهندهٔ جنگ و نا امنی و ماجراهای آسیب پذیری ارزشها و معیوب شدن تدریجی ((شخصیت)) در جامعه ما به جریان مهیبی بدل شده اند که حالا حتا خطر آن و جود دارد که این حوادث ساختار تاریخی و ملی ما را هم به شیوهٔ خودشان دستکاری کنند. در طی سالهای جنگ در کشور ، نویسنده گان و هنرمندان به طور اسف انگیز نسبت به این جریان شکل دهنده سر نوشت انسانی عقب افتاده اند. یعنی نویسنده گان ما فرصتهای مساعدی را به خاطر مقابله با واقعیتهای بیرحم و پیوسته مهاجم سالهای جنگ بحران از دست داده اند. گویا روان مبتلا به انقطاب و تحزب شماری از نویسنده گان از یک سو و محافظه کاری و بی غرضی ظاهری گروهی از نویسندگان از جانب دیگر، کلیت ادبیات، به ویژه هنر داستان پردازی را در کشور تا میزان زیادی از شاهراه پویایی به سوی باریکه های انتظار، وازده گی ، انزواو دلهر ، مداوم لغزانیده است طبیعتاً در چنین حالت غیر طبیعی ، نویسنده گان کمتر موفق شدند تا به طور طبیعی به دریافتهای زنده و بار آوری در هنر دست یابند. بدین ترتیب نویسنده گان افغانستان اسیر زنجیره های پیوسته، بحرانهای غافلگیرانه یی شدند. نظام زنده گی اجتماعی در کشور پیش دیده گان شان فرور یخت و همپابا آن اختلاف روابط عادی انسانی که از هسته خانواده ها آغاز گردید، طومار ناگشوده، دنیای ذهنی اکثر آنها را پیچیده تر کرده و تقریباً میتوان گفت که هر یک آنان به نماد مجسمی از موجودات بحران زده ، عطشناک و لبریز از انگیزه های نیرومند برای آفرینشهای بزرگ ادبی تبدیل شده اند. نتیجه این که با یک نسل نویسنده گانی روبه رو هستیم که درد و آرمان چندین نسل سوگوار را در سینه های شان حمل میکنند. به عبارهٔ بهتر ، نویسنده گان افغانستان از درون بزرگترین تراژ دی نیمه ء، دوم قرن بیستم سر برآوده اند و تا هنوز که هنوز است، خود را نیافته اند، گویا مشکل است باور کنند که و هم و هیاهوی سالهای وحشت و فاجعه در کشور را نقطه پایانی نیست و برای همین است که احساس میکنند اضطراب به همزاد شان بدل شده است. با توجه به این توضیح کلی ، من فکر میکنم نویسنده گان ما خواسته و یا نا خواسته، درگام اول به دنبال آرامش سرگردان اند که دیریست آن را گم کرده اند و تدریجاً در رویای شان به (اکسیر اعظم) بدل شده است. چه بسا که اکثر آنان احتمالاً آموخته اند که چه گونه حتا ردپای آرامشهای تصادفی و گریزنده را هم رها نکنند و غنیمتی به شمار آرند. شاید آنها می اندیشند که بازگرادنی آرامش از دست رفته، توازن زنده گی شان را سر از نو تأ مین کند تا بعد از آن قدرت آفرینش خود را در مسیر تازه یی راه اندازند . درین حالت نمیتوان پیشبینی کرد که چنین انتظار خاموش و مظلومانه تا چه زمانی ادامه خواهد یافت .

برخی نویسنده گان تاحدودی از چنگ طوفانهای مدهش تباهی ، خود شان را به سواحل

(c) ketabton.com: The Digital Library

امن تری در دیار غربت رسانیده اند، اما مثلی که هنوز هم از ته مانده های اضطراب دیروزی خویش میترسند و قدرت درونی خود را در امر دگرگونی هنری حوادث چندان به کار نمیگیریم. من شخصاً از ین راز به درستی سر در نمی آورم. شاید خویشتن را آدمهای مربوط به یک دوران سپری شده به حساب آورده اند و شاید فکر میکنند که ازلحاظ فکری دیگر به خط آخر بن بست رسیده اند و دهها شاید دیگر..

به هر حال احساس من این است که هنرمند سالهای بحران در افغانستان که پیشه های بزرگی از تجارب تلخ و تلخ تری را به دوش میکشد، به جای آن که از رویداد های جاری اجتماعی منقلب شود، بیشتر از مرده ریگ ترسهای اولیه سالهای بحران زده گی خویش رنج میکشد و چیزی از ریشه او را می آزارد و میلرزاند. او در هر جایی که زنده گی میکند، دستخوش حالت بد گمانی و تردید است و هر لحظه چیزی از درونش صدا میدهد که مبادا در یک معرکهء ناگهانی دیگری پایش گیر گند و بی آن که یاران و مخاطبان هم روزگار خویش را به اقامه علیه تاریخ فراخواند، به طور خصوصی دنبال (موقعیت) جدید راه افتاده است. پس درهر جایی که زنده گی میکند، آشیانه آسیب پذیر این (موقعیت) را دور از چشم دیگران، آرام آرام در ذهن و زنده گی خویش شکل میدهد. این دوره آرامش خاموش (موقعیت) جدید، میتواند سالها به درازا بکشد و او فکر میکند که آنگاه فصل مکروه آشفته گی های میراث سالهای بحران به پایان خواهد رسید.

دشوار است بتوان گفت که این گونه موقعیت آفرینی نویسندهء افغانستانی سرانجام ره به کجا میبرد.

هم اکنون شماری از استعداد های توانا در ادبیات افغانستان در تبعید عملاً به این واقعیت جدید چسبیده اند و ظاهراً فشار های(غم نان) و عسرت (غربت) پشت شان را خم کرده است. در صحبت با ایشان متوجه میشوید که از غذای (سیاست)هم خودشان را پرهیز کرده اند. این در حالیست که در دوره بی خیالی های سیاسی، سه نسل را خود به میدان سیاست بازی های اندو هباری کشانیده اند: اما حالا میخواهند دیگران بدانند که از گذشته ها درس عبرت گرفته اند: ولی به تأسی از همان سیاست بازی های بی ثمر، هرگز حاضر نمیشوند تا تجارب پیچیدهء تحول ذهنی خویش را برای نسل سرگردانی که از دنبالشان می آید، به قلمرو قلم بیاورند. این سکوت ناموجه از یک نوع سقوط و سوءِ تفاهم دردناک در آینده خبر میدهد. اما دستهء دیگری از نویسنده گان ما از موج پشت موج تکانهای بیرحم روانی، فقر و تهاجم بدبختی های پیاپی، دنبال (موقعیتی)ازنوع دیگر اند تا در قلمرو آفرینشهای هنری کاخ موقعیتی تازه را پی افگنند. درین سوی قضیه، جبر زنده گی دیر یا زود با آفرینشهای مقاومی پنجه در پنجه انداخته و به نفع خواسته های انسانی جامعه افغانستان دگرگون خواهد گشت. خوشبختانه این رویا رویی در ادبیات فارسی دری افغانستان چند سالیست که آغاز شده است. طبیعی است که درین روند، روند آفرینش آثار ادبی، نشانه های رنگینی از دریافتها و پرداختهای جدید به مشاهده میرسند که میتواند گفت، ویژه گی آثار داستانی افغانستانی‌ها که از هفت خوان تجارب دردناک زنده گی گذشته و هنوز هم درحریق تاریخ میسوزند و برای نخستین بار به دوره های تاریخی و گذشته های دل خوش کنک خویش با دیدی انتقادی مینگرند، آینده یی را نوید میدهد سبک مشخص رمان افغانستانی در گسترهء فرهنگ و ادبیات منطقه به جایگاه بس جلیلی راه خواهد یافت. حال مشاهده میکنیم که در ظرف کمتر از یک دهه علاوه برمجموعه های داستانهای کوتاه، شماری از رمانها برای نخستین بار در زمینهٔ ادبیات روایتی ما نمایان شده اند. آنچه از خامهٔ نویسنده گان این رمانها میتراود، آرمانهای جدی گرفته ناشده و به قلم نیامدهء مردمی است که در یک سر زمین یا معبر کوهستانی پر از حادثه های خونین و فراموش شده در کنار نیاز های انسانی خویش، قلبی برای دوست داشتن داشته اند و بازویی برای مقابله با آفات زنده گی. ملتی که بیگانه گان در درازنای دهها سال تلاش کرده اند تا زخمهای کهنه اش را خونین تر کنند، به بیچاره گیش بیافزایند و حتا به حساب حقوق انسانی نسلهای بعدی اش خمار های بزرگی بزنند. احساس من این است که رمان افغانستانی اکنون با خطوطی دلپسند و بیان آرمانهای نامبرنده و بر حق ملتی وارد ادبیات جهانی میشود که سرزمین شان سالهای سال گردشگاه جاسوسان منافع متجاوزین سرخ و سیاه بوده که به تبعیت اخلاق ضد اخلاقی خویش به آنان (مردمان وحشی و فا قد قانون) لقب میدادند و حالا نیز ما را به گرداب مصیبتها و آواره گی های دهشت انگیزی رها کرده اند. ما ناگزیریم به خاطر بقا و شناساندن خود ویژه گی های انسانی خویش، باز هم رسم ایستاده گی بیاموزیم، رنج ببریم و درین میان به آینده باور داشته باشیم. این وظیفهٔ شریف در قلمرو فرهنگ عمدهٔ به دوش آنان است که قدرت آفرینش خود را به آزمایش میگذارند و رمان نویسان ما آزمون سختی را درپیش دارند تا روح انسان افغانستان را از لوث خوش باوری ها آمیخته با سوءِ تفاهم در شناخت خود و دیگران و خشمهای ساخته گی که بیگانه گان برای ما تلقین کرده اند، پاکسازی کنند خوشبختانه در این دورهٔ دشوار، نویسندگانی چون رهنورد زریاب، اکرم عثمان، صبور الله سیاه سنگ، سرور آذرخش، زلمی باباکوهی، حسین فخری، عتیق رحیمی، خالد نویسا، مرادی، سیداسحاق شجاعی، جواد خاوری، مریم محبوب، علی پیام، ناصر فرزان، پروین پژواک، حسین محمدی، سید حسین فاطمی ،علینقی میر حسین، سیدمیرزا حسین بلخی، عزیز حامدی، تقی واحدی، معصومه کوثری، فاخره موسوی، باقر عادلی و سایر سیما های تازه آمده در داستان نویسی کشور (که متأسفانه در اثر جدا افتادنهای اجباری، به نام ایشان آشنا نیستم و آثار تازه آنها راتاکنون نخوانده ام) خشت بنای اساسی فرهنگ داستان پردازی عصر نوین در ادبیات فارسی دری افغانستان به حساب می آیند. هر یکی از ین آفرینشگران، دریک چنین روز گار فترت ارزشها و فزونی دردهای ریشه دار مهاجرت، با قلبهای داغ و لبریز از امید در سفر شجاعانه انسانی به خاطر بازیابی شخصیت انسان افغانستانی در فرهنگ امروز، زحمات ستایش انگیزی را پذیرا میشوند، آنها از لحاظ شیوهء برخورد بازنده گی، هریکی به راه خودشان میروند و این چشمه های زلال به هر مسیری که راه می افتند، سرانجام در رود باری درهم می آمیزند که گسترهء، فرهنگ ملی افغانستان از آن سیراب میشود: گستره یی که دیریست تشنه باران همت است.

ادامه دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

چگونه آرایش را می پسندید؟

تهمینه

آرایش و پیرایش دوکلمه متضاد همدیگر اند. و این دو همیشه برای زیبایی کاربرد دارند.

آرایش، چیزی به صورت افزودن به مقصد زیبا ساختن آن و پیرایش، چیزی را از صورت کم کردن و در نتیجه به زیبایی آن افزودن است.

آرایش از زمانهای خیلی قدیم در همه گوشه و کنار جهان به اشکال مختلف وجود داشته هر کشور هر طبقه و هر قوم، استفاده از آرایش های مخصوص به خود را در جامعه خویش داشته اند. و با گذشت زمان و تحولاتی که در سایر عرصه های زندگی رخ داده در این بخش نیز تغییراتی وارد آمده است. و در کشور ما نیز آرایش کار برد و سیعی دارد. و در محافلی چون عروسی، شرینی خوری، و سایر محافل خوشی که جمعی از دوستان و اقارب به مناسبتی دورهم جمع میشوند یک امر حتمی پنداشته میشود.

آرایش در شهر های، پیشرفته در مقایسه با شهرهای عقب مانده، شهر های مرکزی و اطراف و ولایات فرق چشمگیری دارد. حتی آرایش یک منطقه با منطقه دیگر تفاوت ها و تغییرات ویژه دارد.

در زمان طالبان آرایش وپیرایش بصورت قطعی منع قرار داده شده بود چنانچه آرایشگران شهرما با مشکلات فراوان و متعدد دست به گریبان بودند طوریکه بعضی از آنها مجبور به ترک وظیفه و برخی از آنها مجبور به ترک کشور شدند با وارد آمدن تغییرات در نظام دولت و ایجاد دولت انتقالی آرایشگاه ها دوباره به فعالیت آغاز کردند. سراغ آرایشگاه ماریا را که از سابقه دار ترین آرایشگاه های کابل است گرفتم. خانم میانه سالی مصروف آرایش یک دختر جوان بود در مورد آغاز کار، سابقهء کار و تحصیلات شان در این رشته چنین گفت:

(c) ketabton.com: The Digital Library

آرایشگر آرایشگاه ماریا

هستم، آرایشگاه ما در شهر نو موقعیت دارد، این آرایشگاه ۵۲ سال سابقه کار دارد. تقریباً ۲۳ سال قبل خانمی از کشور روسیه بنام((ژنه)) در کابل کورس آرایشگاه را تدریس دادند که آن کورس را تعقیب نمودم و بعداً با آرایشگا ماریا کار را آغاز کردم بعد از مدتی که به کار بلد شدم خودم نیز در مؤسسه نسوان کورس آرایشگری را تدریس میکردم. در زمان طالبان چون از این دکان نمیتوانستم استفاده کنم دکان آب میوه فروشی شده بود و خودم در منزل مشتریانم را آرایش میکردم.

باآنکه لایحهء مشخصی برای اخذ پول نداریم اما هیچگاه انصاف را از نظر دور نمیداریم. او در مورد دواهایی که استفاده میکند و اینکه امروز مردم چه نوع آرایش را می پسندند میگوید:"از دواهای تونی که در تونی کردن استفاده میکنیم بنام دوای تونی جرمنی خریداری میکنیم اما میدانیم که این دوا ها جرمنی نیستند بلکه همه پاکستانی اند. و دوای تونی جرمنی اصل اصلاً در کابل وجود ندارد.

امروز جوانان ما آرایش های ساده موهای صاف را می پسندند در حالیکه جوانان و مردمانی که از اطراف مراجعه میکنند برعکس رنگ لباس را تیره و آرایش را نیز غلیظ فرمایش میدهند. و مانیز مطابق خواست مشتریان عمل میکنیم و بیشتر آرایشی را که جوانان شهری فرمایش میدهند آخرین مدل آرایش در جهان است زیرا با سهولت به وسیله دیش آنتن ها میتوانند تلویزیونهای جهانرا مشاهده کنند. از آخرین مود پیروی نموده و آنرا فرمایش میدهند."

آرایشگاه بهار نیز از سابقه دارترین آرایشگاه های شهر کابل میباشد و در شهر نو موقعیت دارد. خانم بهار مالک آرایشگاه بهار در مورد کار و فعالیت آرایشگری خویش در زمان طالبان و قبل از آن چنین میگوید:

آرایشگاه بهار سابقه خیلی طولانی در این محل دارد و من خودم تقریباً ده سال است که در این آرایشگاه کار میکنم، تحصیلات عالی در رشته آرایشگری دارم در کشور هند زمانی که هفت سال داشتم کورس آرایشگری را که جاپانی ها تدریس میکردند تعقیب نمودم و تا زمانی که بزرگ شدم بعد از اینکه آنجا آموزشم تمام شد به آرایشگری مشغول شدم و با برگشت به کشور در این محل به کار آغاز کردم بعد از استقرار حکومت طالبان در منزل به آرایش گری مشغول شدم زیرا آنها آرایشگاه ها را مسدود ساخته بودند روزی طالبان به منزلم آمده لوحه مرا از دیوار کنده و تکه تکه کردند و خودم را نیز حرف های بدی زدند بنأ من مجبور شدم که کشور را ترک کنم و مدت چهار سال به پاکستان مهاجر شدم. بعد از استقرار دولت مؤقت دوباره به کشور برگشتم و به کار آغاز کردم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

رابطه نمک با فشار خون

یک پژوهشگر آمریکایی اعلان کرد فشار خون افراد ، ناشی از مصرف نمک طعام نیست. تحقیقات این پژوهشگر و آزمایش رژیم غذایی بدون نمک نشان داده است که مصرف نمک طعام اصلاً موجب فشار خون بالا در افراد نمی شود. بلکه مصرف نکردن مواد کانی عامل اصلی این بیماری است. این پژوهشگر و همکاران او که سالها روی اثر نمک طعام بر فشار خون تحقیق کرده اندمعتقدند کمبود کلسیم که در مواد لبنی موجود است و همچنین استفاده نکردن از میوه و سبزیجات دو عامل اصلی در ایجاد فشار خون بالادر افراد است .

یک سلول مرده برای شناسایی مجرمان

کار شناسان جرم شناسی اعلام کردند در آیندهٔ نزدیک با استفاده از اطلاعات(دی.ان.آ) سلولهای مجرمان، آنها را شناسایی خواهند کرد. دراین روش که تا ۱۰سال آینده کامل خواهد شد جرم شناسان می توانند با داشتن یک سلول مجرم و با کمک اطلاعات دانش(دی. ان.آ) سلول مجرم را شناسایی کنند. در روش(دی.ان.آ) حتی سلولهای مرده مانند شوره سرپا سلولهای مرده پوست که روی اشیا باقی می مانند برای تشخیص هویت کافی است. پولیس (بریتانیا) هم اکنون بیش از ۳۴۰هزار نمونه (دی . ان.آ) افراد متهم را نگهداری می کند .

خواص چای سیاه

پژوهشگران هندی اعلام کردند، مصرف چای سیاه خطر حمله قلبی و بیماری های انسداد سرخ رگهای قلب را کاهش می دهد. تحقیقات پژوهشگران نشان داده است که چای حاوی ماده ای به نام"فلیوونوید" است که نوعی شبیه ویتامین ضد خونریزی به شمار می رود. این ماده که در چای به فراوانی یافت میشود از حملات قلبی جلوگیری می کند و علاوه برآن خاصیت ضد سرطانی نیز دارد. پژوهشگران در حال حاضر این خاصیت چای را روی جانوران آزمایشگاهی آزمایش کرده اند ، اما امید دارند که این خاصیت چای در انسان نیز کار سازباشد. پیش از این ثابت شده بود افرادی که چای سیاه مصرف می کنند از نیروی تفکر و حافظه بهتری برخوردار هستند .

بیائید که بدانیم
جالب و خواندنی

به کودکان سیلی نزنید کم هوش می شوند

پژوهشگران انگلیسی اعلام کردند سیلی زدن به کودکان روی ضریب هوشی آنها تاثیر منفی می گذارد. پژوهشگران پس از تحقیق روی ۹۰۰کودک یک تا چهار ساله به این نتیجه رسیدند، کودکانی که بیش از سه بار در هفته تنبیه بدنی می شوند، کم هوش تر از دیگرانند. تحقیقات این پژوهشگران سه سال ادامه داشت و سرانجام روشن شد، کودکانی که از والدین شان سیلی می خورند یا به صورتهای دیگری تنبیه بدنی می شونداز نظر هوش۳ درصد ضعیف تر از دیگر کودکان هستند .

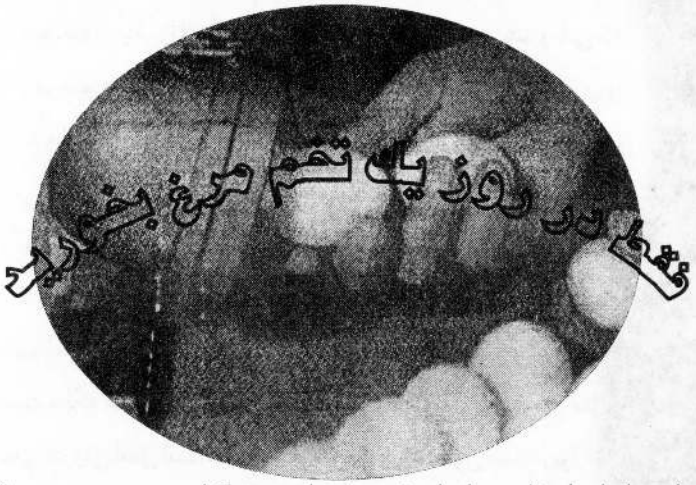

در باره زیانهای استفاده روزانه از تخم مرغ تاکنون مطالب زیادی گفته و نوشته شده است، اما حالا گروهی از پژوهشگران آمریکا پس از سالها مطالعه و بررسی نظریهء کاملاً متفاوتی ارایه می دهند و می گویند: مصرف روزانه فقط یک تخم مرغ خطر حمله های قلبی را افزایش نمی دهد. به گمان اغلب تا کنون روی این فرضیه دورمی زده که به سبب وجود چربی و مواد موجود در زرده تخم مرغ خطر ناراحتی های قلبی و عروقی را افزایش می دهد. تیمی از پژوهشگران به سرپرستی داکتر((فرانک هو)) از دانشگاه ها روارد بوستون با خوراندن روزانه یک عدد تخم مرغ به ۱۰۰هزار زن و مرد سالم به این نتیجه دست یافتند که مصرف روزانه یک تخم مرغ هیچگونه عارضه و ناراحتی در کلیه۱۰۰هزار نفر مصرف کننده پدید نیاورد و به باور های موجود در باره زیان آور بودن مصرف حداقل یک تخم مرغ در روز خط بطلان کشید.

***

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواندنی های جالب

ازدواج مرد ۷۱ ساله با دختر ۲۴ ساله

طی یک مراسم با شکوهی یکی از دولتمردان کشور های افریقایی در سن ۷۱ سالگی با زن مورد علاقه اش که ۲۴سال سن دارد پیوند زناشویی بست. به گزارش رویتر مراسم عروسی غیر علنی برگزار شد و روزنامه هایی که سعی داشتند گزارش هایی از این مراسم چاپ کنند مورد آزار قرار گرفتند چرا که داماد خواهان برگزاری مراسم عروسی بدون سر و صدا بوده است. گفتنی است که همسر اول اقا حدود۳سال پیش به اثر بیماری در گذشته بود.

یکصدو یکمین ازدواج

یک مرد۷۲ ساله سومالیایی در یکصد و یکمین ازدواجش یک دختر ۱۹ ساله را به عقد خود در آورد. سیف علی که رئیس قبیله ای به نام ((بیامل)) است اینک از یکصد دفعه ازدواج قبلی خود ۵۸ فرزند دارد که بزرگترین آن ۵۴ ساله و کوچکترین شان ۴ ساله است روزنامه نیوز در این باره نوشت: ((سیف علی در اولین ازدواج خود در سن۱۸ سالگی با دختری ۱۷ساله پیوند زناشوئی بست. طی سالهای بعد با یکصد زن دیگر نیز پیوند بست تعداد فرزندانش از حد معمول زیاد تر شد. او هم دچار مشکل شد به طوری که خودش بیشتر کودکان خود را به خاطر ندارد و اما زنان را از جهت شان می شناسد!

بار داری در ۶۲ سالگی

یک خانم۶۲ ساله ایتالیائی در سن ۶۲ سالگی باردار شد. بار دار شدن این خانم به وسیله القاح مصنوعی انجام شده وچندی پیش فرزندش که پسر می باشد به دنیا آمده است پزشکان وضع جسمانی مادر و فرزند را بسیار مطلوب اعلام داشته اند .

نوزاد هفت کیلویی

یک نوزاد ۷ کیلویی در نیوجرسی امریکا متولد شد .... این نوزاد که حدود ۶۰ سانتی متر قد دارد چهارمین فرزند خانواده ای به نام اسکات است سه فرزند دیگر این خانواده به هنگام تولد هریک ۵کیلوگرام وزن داشتند. پزشکان می گویند نوزادی که وزن آنان از حد طبیعی کمتر یا بیشتر باشد. باید حتماً توسط پزشک مشخص برای رفع هرگونه ابهام مورد معاینه قرار گیرد.

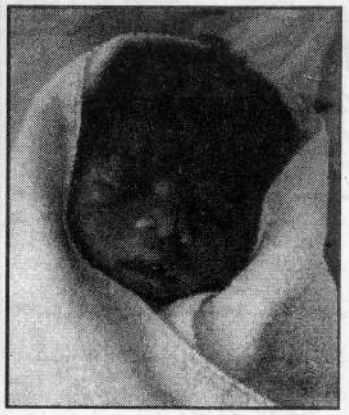

زد و خورد فرزندان درجشن عروسی والدین!

در جشن عروسی یک زن۶۵ساله با مرد ۷۰ساله از شهروندان تورنتو. هفت فرزند عروس و پنج فرزند داماد به اتفاق همسران و فرزندان شان به جان هم افتادند به طوری که یازده نفر شان به علت جراحات وارده راهی بیمارستان شدند. عروس خانم که"ژانت" نام داشت سه سال پس از در گذشت شوهرش ازدواج کرد و به همین خاطر ضیافتی ترتیب داد در جریان این مهمانی تازه داماد ۷۰ ساله در نطق کوتاهی اظهار داشت "به ژانت" قول داده بودم که اگر شوهر بیمارش فوت کند حتماً با او ازدواج خواهم کرد تا تنها نباشد و حالا خوشحالم که به عهد خود وفا کرده ام .... و اما عنوان کردن این مطلب باعث رنجش واعتراض دو دختر ژانت شده و سپس به یک جنگ تمام عیار بین خانواده عروس و داماد مبدل گردید و در میان این نزاع عروس و داماد گفتند بدون توجه به جدال فرزندان شان به زند گی مشترک خود ادامه خواهند داد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

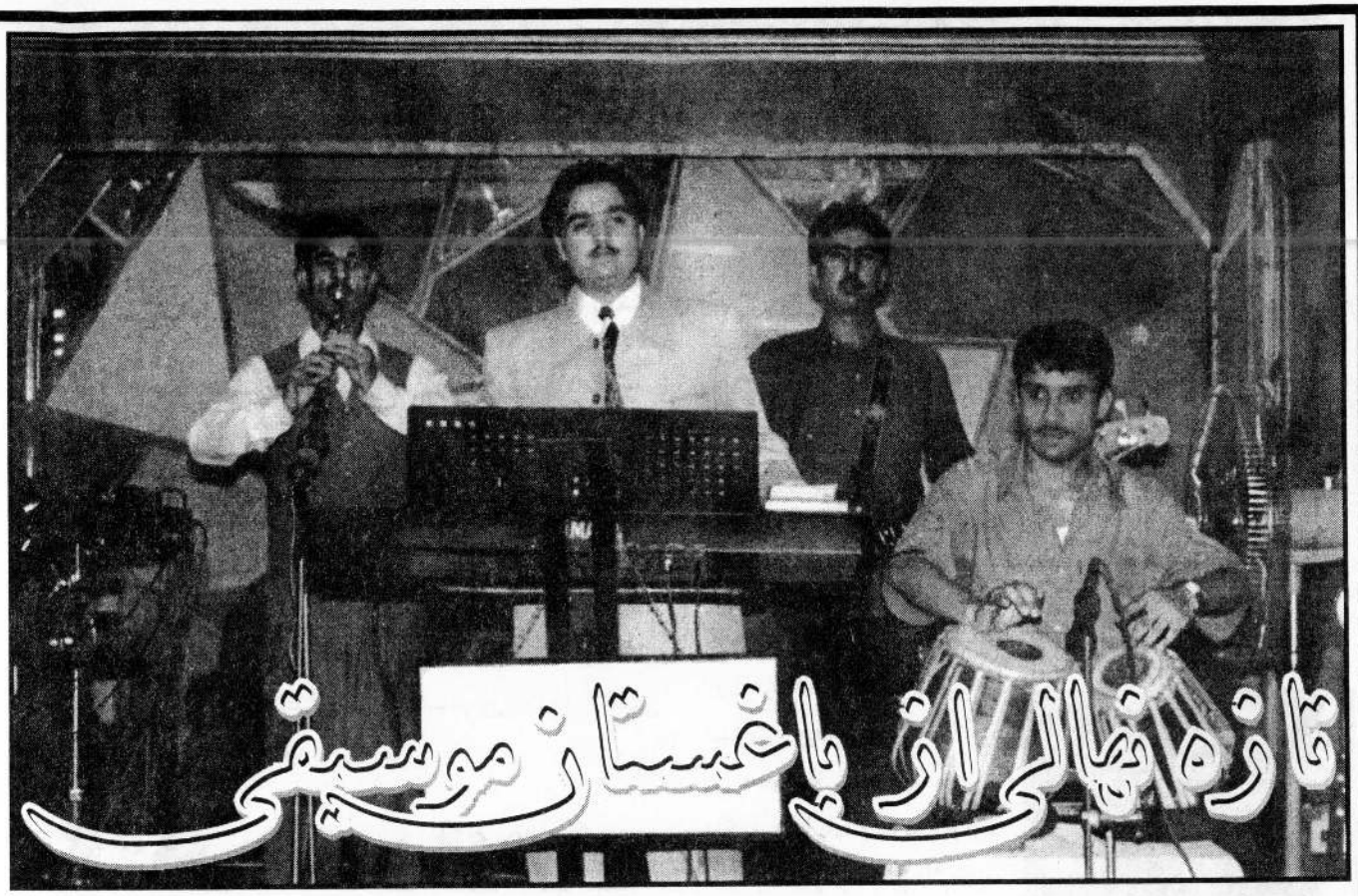

قازه فضای افغستان موسیقی

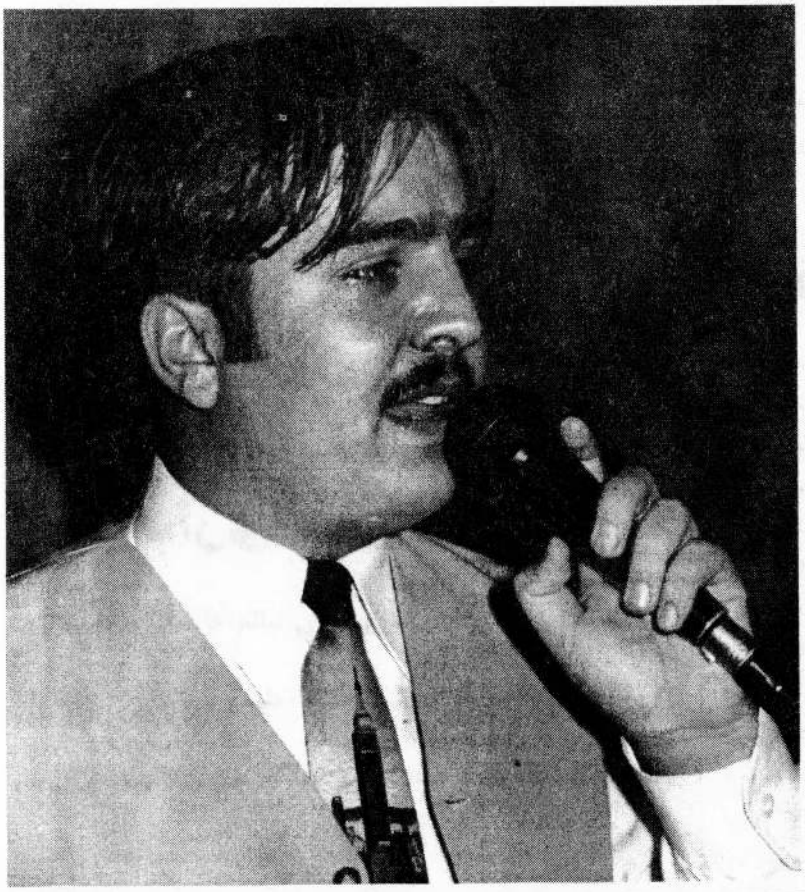

هنرمندان کشـــور ما در طول چند ســـال اخیر متفرق و مجبور به ترک وطن گردیدند که با مشکلات فراوانی در خارج از کشور فعالیت های هنری شان را پیگیری می نمودند.

خوشبختانه با از بین رفتن رژیم طالبان پروسـهء عودت و برگشـت هنرمندان کشـــور ما چون ســـایر هموطنان ما آغاز گردیده است. ذبـیح اله شـریفی هنرمند جوانیسـت که در این اواخر از پاکستان بـه وطن برگشـته اسـت و در مورد کارهای هنریش میگوید:

مشوق اصلیم در هنر موسیقی پدر کلانم شریف رباب نواز بود که از آنزمان به بعد به موسیقـی علاقـه گرفتم و در دوران مهاجرت در پاکســـتان نزد شـــریف غزل بـــه فراگرفتن هنر موسیقـی پرداختم و تا امروز بـه شـــکل دوامدار فعالیت های هنری ام ادامه دارد و فعلاً عضو انسامبـــــل مرکزی اردو می باشم در آهنگ هایم از اشعار حافظ، عشقری و شـعرای دیگر استفاده میکنم.

ذبـیح شـریفی که اولین آهنگ خود را در ســـال(۱۳۷۰) سروده بود توانسـته اسـت آهنگ خوب دیگری نیز پیشـکش علاقـمندان خود نماید. و امید وارســـت کارهای بیشـــتر در عرصهٔ موسیقی داشته باشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

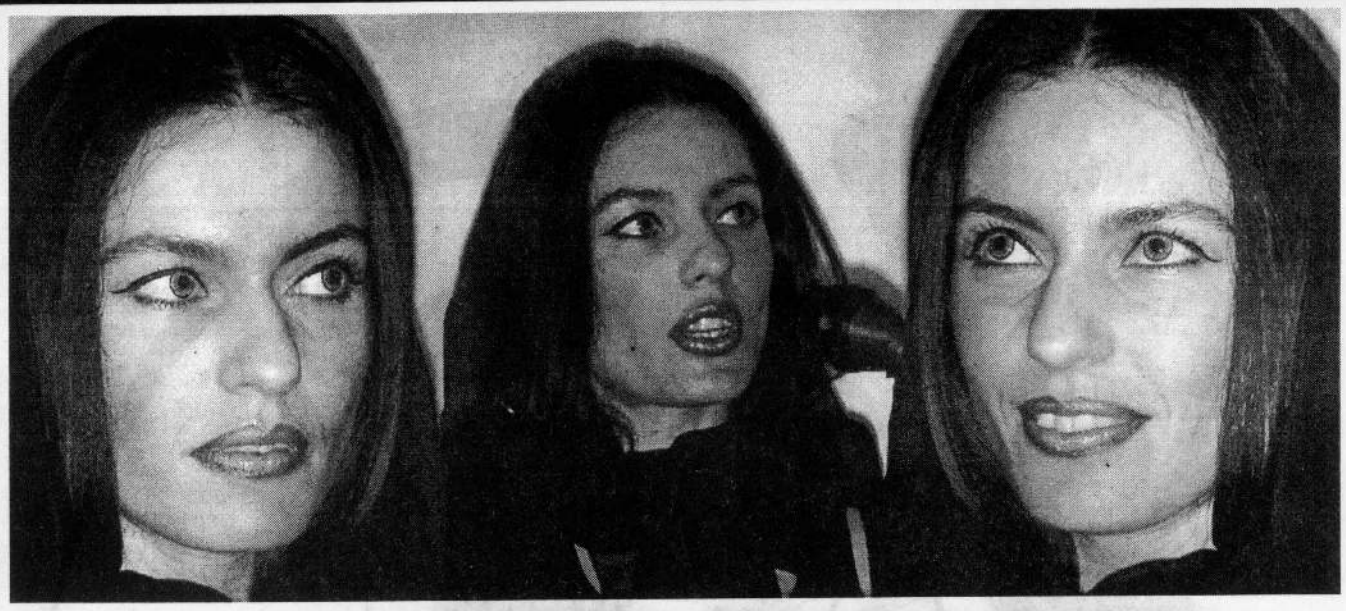

چرا یک مرد به خود حق میدهد تا زن را بی سر نوشت رها کند؟

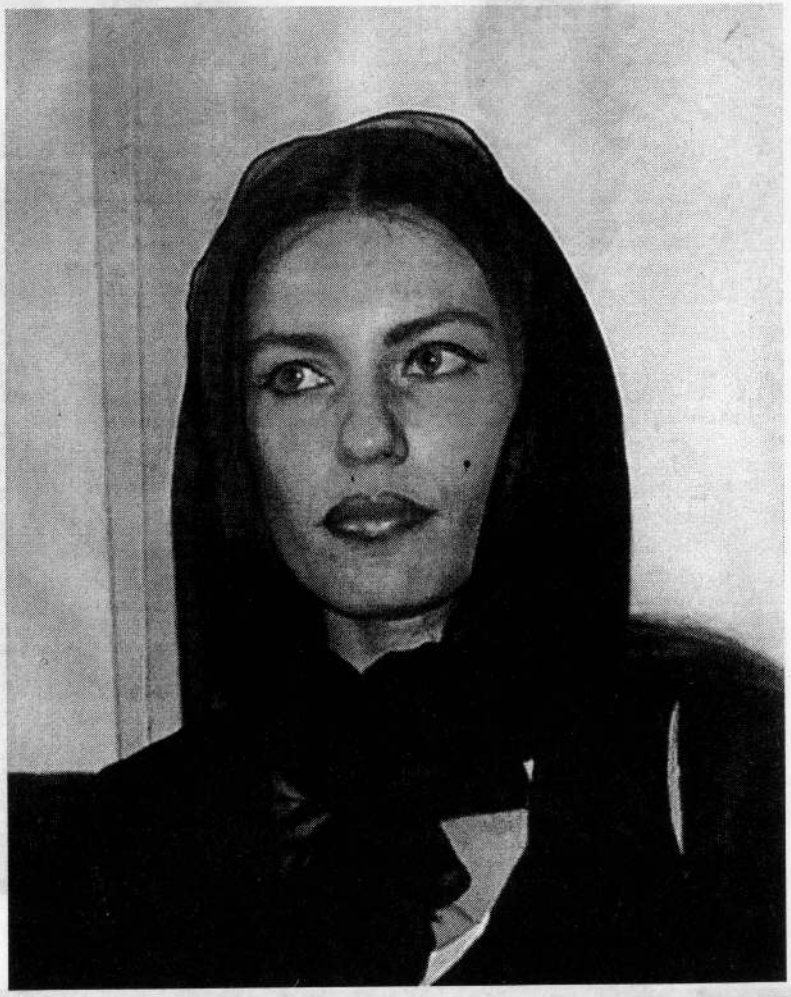

ثریا نورســتانی یک تن از زنان افغان که چندی قبــل جهت اشتراک در کنفرانس حقوق مدنی بـرای زنان افغان در ترکیب یک گروپ ۳۶ نفری به افغانســتان آمده بـود در رابـطه بـه هدف سـفر خویش چنین میگویند:

هدف اساسی سفر ما که از جمله ۳۶ نفر زن صرف دو نفر افغان بودیم بحث روی مسایل قانون مدنی برای زنان افغانستان بود چرا که در طی ســـالهای اخیر زنان افغان از اکثر حقـــوق و امتیازات اجتماعی و مدنی در افغانستان محروم بودند و همچنان این قـانون شـامل مسـایل طلاق و یک سلسـله موضوعات حـیاتی دیگر نیز میشود بطور مثال پروبلم عمده در این رابطه عبارت از این میباشـد که مردهایی وجود دارند کـه زن خـود را رهـا نمـوده هـم طـلاق نمیدهند و هم مسوولیت اعاشه زن را بدوش نمی گیرند که در این مرتبه روی جزئیات آن بحـث ها صورت گرفت و امیدوارم در آینده موفق به طرح و تصویب آن گردیم. وی که بـه حـیث دیپلومات در سفارت افغانستان مقیم فرانسه کار میکرد، از سـال ۱۹۹۱ بدینسـو افغانستان را به قصد فرانسـه ترک نموده اسـت از زنده گی در دیار غرب راضی نبوده و چنین میگوید!

تصورات در اینجا وجود دارد کـه گویـا افغانهـایی کـه در دیـار غرب زنده گی میکنند از بالاترین سطح زنده گی برخوردار هستند، حالانکه بـه نظر من بـزرگترین فقـر، دوری از وطن اسـت و دیگر اینکه در آنجا افغانها بـــصورت عمومی زنده گی را از صفر شـــروع میکنند و بـنأ واضح اسـت که وقـتی زنده گی درهر جائیکه از صفر شروع شود طبعاً مشکلات و پروبلم هایی را در قبال دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قلمبردار از کوه‌پایه‌های بجور

مصاحبه از: سوریه عظیمی

(c) ketabton.com: The Digital Library

او خسته است، خستگی را از چهره اش به وضاحت میتوان دریافت. اما تصمیم محکم و استوار او خستگی هایشرازیرشعاع قرار میدهد. تصمیم برای کار و تصمیم برای خدمت، کار و خدمتی که بعد از سی و هفت سال تلاش مثمر، بازهم فعالیت روز افزون داشته و با قدم های استوار به پیش میرود. حبیب صمیم در سال ۱۳۶۲ به کار فلمبرداری آغاز کرد، زمانیکه در دیار هجرت بسر میبرد، و کورس آموزش عکاسی را مدت سه ماه تعقیب نمود. این کورس توسط "جان" ژورنالیست انگلیسی تدریس میشد. در سال ۱۳۶۳ اولین گام های خود را درعرصهٔ فلمبرداری برداشت، او برای اولین بار در نیوز اجنسی که مقر آن در راولپندی پاکستان بود، کار را آغاز کرد، مدت سه سال در آنجا فعالیت نموده و بعد از آن با یک ژورنالیست آلمانی بنام "مید یافریدم" مدت یک ونیم سال کار کرد. در شمال کشور در ولایات بدخشان و نورستان در زمان جنگ(روس) از صحنه های خونین جنگ فلمبرداری مینمود. بعداً در مرکز فلمسازی (C.C.S.C)که مرکز آن در پاکستان بود مسوول استدیوی فلم مذکور گردیده و فلم ها را تهیه و ایدت نموده به امریکا میفرستاد. بعد از پیروزی مجاهدین و ختم جنگ(افغان –روس) به کابل آمده و دوسال را در رادیو تلویزیون کابل مشغول کار شد. در دوران طالبان یک ژورنالیست آلمانی با او همکاری داشت و برای او از شهر کابل مخفیانه فلمبرداری میکرد و ظلم و استبداد گروه طالبان و صدای مردم مظلوم خود را بدین وسیله برای جهانیان میرسانید. در این زمان با اینکه احتیاط لازم را بکار میبرد وخیلی محتاطانه عمل میکرد و لی با آنهم او را در عین فلمبرداری دستگیر و کمره و فلم های موجود در نزدش را غصب کرده و خودش را میخواستند حبس کنند. وی با مشکلات زیادتوانست از نزداین گروه رهایی یابد بنأ مجبور به ترک کشور شده و در پاکستان بنابر معاذیری برای مدتی ترک مسلک کرد و در کمیتهٔ سویدن در بخش انترنت فعالیت میکرد. فعلاً با بهتر شدن اوضاع در کشوردر مرکز مطبوعاتی آئینه مصروف کارهای فلمبرداری است. او دراین کارتحصیل ندارد فقط

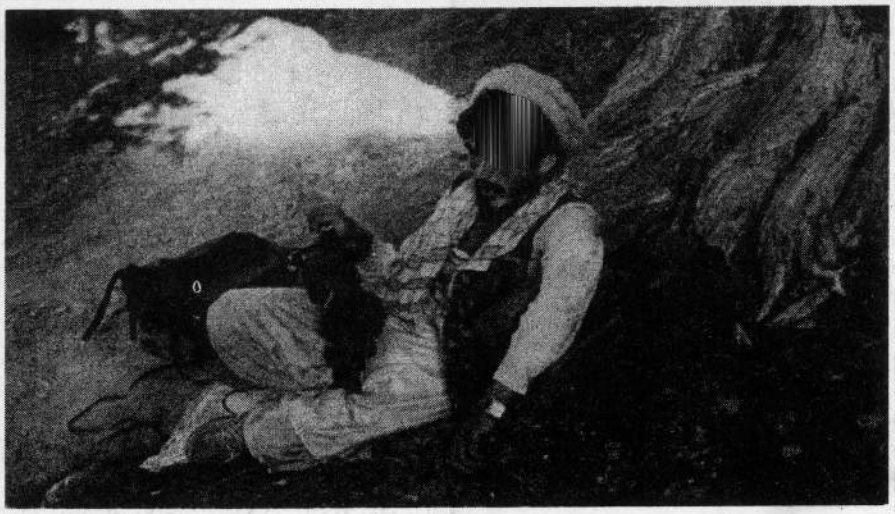

تجربه هایش او را گام به گام در جهت بهبودی کارهایش همراهی میکند. خودش نیز به این امر معتقد است که تجربه بهترین تحصیل است.

اولین حضور فعال او در صحنه های جنگ جهت فلمبرداری از آن صحنه ها در سال ۱۳۶۳ در پکتیا بود جنگ روس ها جریان داشت و او همانند سربازان سرسپرده که وظیفهٔ او خطیرتر از وظیفه سربازان بود به فلمبرداری ازصحنه های جنگ پراخت، در آن سالها که جز سوختن، در گرفتن و نابودی موضوع دیگری ثبت تاریخ کشور نمیشد. با آغاز اولین کار فلمبرداری او شکست روس هاآغاز شد. روس هادر آن جنگ شکست خورده بودند، شکست خونین، و صحنهٔ ناکامی آنها را در حالیکه موتر های آنها واژگون شده ودر حالت نیمه سوختن بودند و مواد غذایی آنها در سرک پراگنده شده و اطراف موتر هانیز ماین کشت کرده بودند. فلمبرداری میکرد. آنها در ابتدابی خبر از اینکه این منطقه ماین گذاری شده داخل صحنه جنگ شدند و از آن فلمبرداری کردند، وقتی آگاهی یافتند که منطقه ماین کشت شده دیگر چاره ای نداشتند.جز اینکه با جان خود بازی کرده و خود را با مشکلات زیاد از سر ماین هارد کند. واقعاً چقدر دشواراست وظیفه ای را ولو خیلی کوچک باشد به وجه احسن و شرافتمندانهٔ آن ، پیش برد و در راه آن ایماناً و وجداناً متعهد بود.

او معتقد است که عکاسی هم مسلک است و هم هنر، نمیتوان عکاسی را از مسلک جدا دانست و یا صرف به هنر آنرا منحصر کرد . او میگوید: "ویژه گی هاییکه یک کمره مین باید داشته باشد در مرحلهٔ اول اخلاق نیکو و کرکتر و رفتار بجا است. فلمبردار در موقع فلمبرداری نبایداحساساتی شود با حوصله مندی و بردباری سهم خود را در بیان واقعیت ها اداکند و تصاویری را فلمبرداری کند که واقعیت را منعکس سازد. فلمبردارانیکه خود فروخته اند و منافع شخصی خود را بر منافع ملت ترجیع میدهند و برای دم و دستگاهی اختصاصی کار میکنند فلمبردار نیستند، بلکه از مسلک مقدس فلمبرداری سؤ استفاده میکنند. او در مورد جالبترین صحنه هائیکه تا بحال فلمبرداری نموده چنین توضیح میدهد: جالب ترین صحنهٔ فلمبرداری من صحنه ای بود از جنگ افغان و روس در جلال آباد. من از صحنهٔ جنگ فلمبرداری مینمودم که چند طیاره جیت جنگی روس هابرای پرتاب بم در منطقه ما آمدند، یک طیارهٔ آن درست بالای سرمن قرار داشت. و بمی را که میخواست در نزدیکی ما پرتاب کند در هوا بود من می خواستم آن صحنه را فلمبرداری نمایم که با رسیدن بم به زمین معاونم را که در چند متری دورتر از من قرار داشت به هواپرتاب کرد. او را با خاک و گرد در هوا خیلی بلند مشاهده کردم و خودم نیز وضعیت مناسبی نداشتم و فکر کردم که هردوی ما از بین رفتیم. شاید بگوئید جالب بون صحنه در کجا بود، معاونم را که در چند متری هوا مشاهده کرده بودم و امید زنده بودن آنرا قطعاً نداشتم او دوباره به سردوپابه زمین نشست. وقتی دیدم صحیح و سالم بسوی من می آید،

بقیه در صفحهء ۲۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

لینا در سرزمین بیگانه

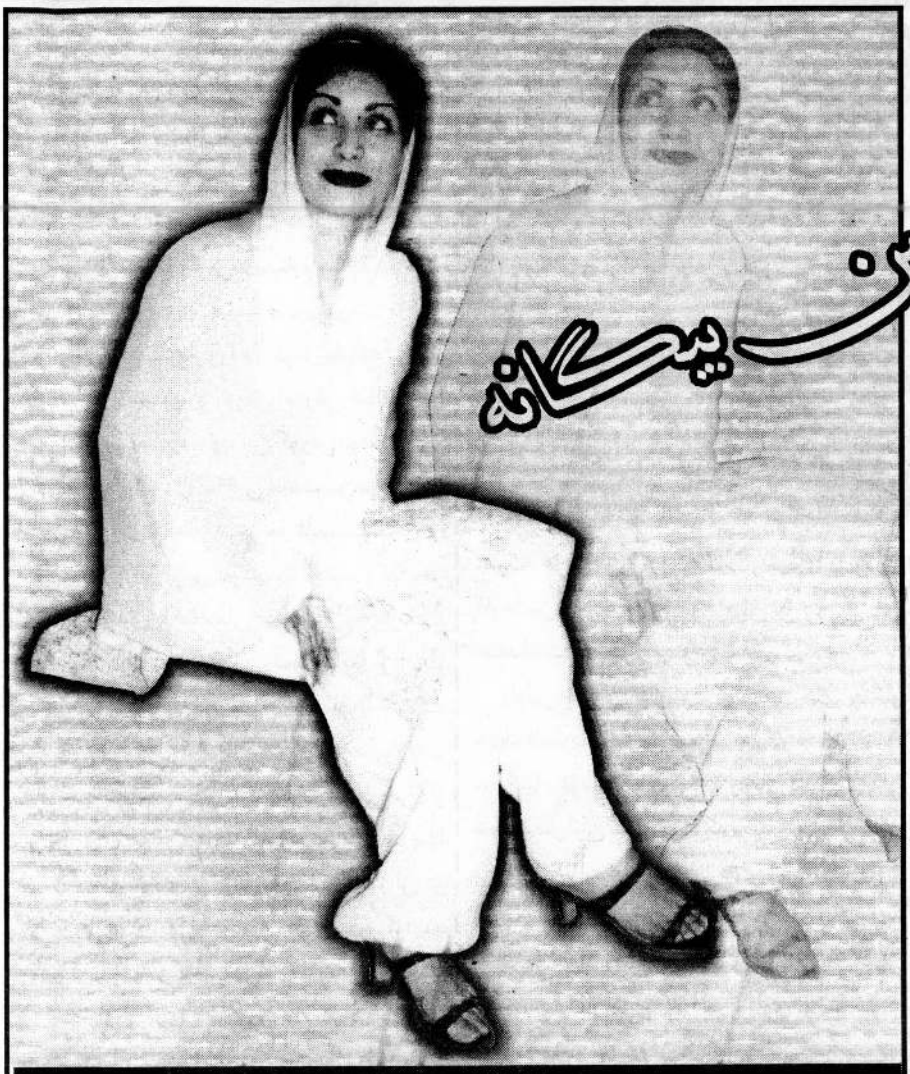

تهیه کننده: محمد محسن نظری

لینا"علم" هنر پیشـــــه افغانی که از مدتی بدینسو در امریکا بسر میبرد دو باره به وطن بـاز گشـته اسـت جهت آگاهی بیشـتر خواننده گان گرامی گفت و شـــنودی بـــاوی دارم که در ذیل میخوانید.

س- در کجا متولد و چه وقت از افغانسـتان راهی غرب شده اید؟

ج- تولدم در کابل بوده و در بین سـنین۱۴-۱۵ که صنف هفتم مکتب بـــــــــودم در سال۱۹۸۹وطن را همراه با فامیل به قصد امریکا ترک نمودیم.

س- در کجا و در کدام سال روی چه انگیزه به هنر سینما روی آوردید؟

ج- داستان هنر پیشه شدنم به سـینما جالب و تصادفی بـوده هر چند که علاقـه فراوانی بـــه سـینما داشـتم، قبـل از آمدن روی پرده سـینما روزی بـا چند تن از دوســتان صمیمی ام جهت تماشای مودلها بـه یکی از تالار های مخصوص در امریکا رفتم آنروز مودل های هندی نمایـش داده میشد ودوستانم ازمن تقاضا نمودند تا همان لحـظه جهت نمایش دادن بـــه تالار بـــروم که پیشنهاد دوستانم را پذیرفتم، در همان مرتبه اول به حیث ملکه زیبائی انتخاب گردیدم. که بـعد از آن با سلام سنگی آشـنا شـدم وی از من تقـاضا نمود که در فلم" سرزمین بـیگانه" نقـش داشـته باشم، که من در این زمینه بـا ایشـان بـه توافق

(c) ketabton.com: The Digital Library

رسیدم وازهمان لحظه کارم در سینما آغاز شد.

س- مشوق شما درین راه کی بوده؟

ج- فقط علاقمندی خاص خودم دیگر مشوق در این راه نداشته ام.

س- تا بحال در چند فلم نقش داشته اید؟

ج- شاید تعجب کنید که در طول همین مدت فقط دو فلم دارم. یکی ((سرزمین بیگانه)) و دیگر هم ((سوگند عشق)) که ((سرزمین بیگانه))به کارگردانی حفیظ آصفی تکمیل گردیده و ((سوگند عشق)) به کارگردانی محسن ترین.

س- آیا فلم جدید که در آن نقش داشته باشید روی دست است؟

ج- در این نزدیکی نه ولی در آیندهٔ نزدیک تصمیم دارم که فلمی آماده سازم.

س- از هنرمندان افغانی چه در داخل و خارج کشور که مصروف فعالیت های هنری هستند . از کار کدام هنرمند راضی هستید.

ج- از هنرمندان و یا سینماگران ما که فعلاً در دیار غربت بسر میبرند در قدم اول ازکار سلام سنگی خوشم می آید و بعداً همایون پائیز ، قادر فرخ، ولی تلاش اینها هنرمندان مستعدی هستند و در مورد هنرمندانی که فعلاً در افغانستان حضور دارند چون مدت زیادی میشود که در دوری از وطن بسر میبرم و به کارها و هنر آنها آشنائی ندارم بنأ نمیتوانم دراین مورد ابراز نظر نمایم.

س- در مورد هنرمندان خارجی جهان سینما چه نظر دارید؟

ج- در جهان سینما از کارکردهای هنرمندان ایتالوی خوشم میاید و کار هنرمندان هالیود را هم نمیتوان نادیده گرفت.

س- در مورد زنده گی شخصی تان علاقمندان تان آرزو دارند که از زبان خود تان چیزی بشنوند.

ج- عروسی نکرده ام و علت آن علاقمندی خاص خودم به هنر سینما بوده چون فعلاً هنر نزدم ارزش بیشتر نسبت به عروسی دارد و در آینده دراین مورد تصمیم خواهم گرفت .

(c) ketabton.com: The Digital Library

سلسلهء کشتزار سوخته

سرگذشت ... پدر! مرا فرار دادند.

نویسنده: جمیله آسیون

...کشتزار هایی سوخته اند، کشتزارهایی میسوزند، همه فرار می کنند. همه دور میروند، همه میترسند همه می ترسند که مبادا آتش دامن آن ها را بسوزاند، چی اشک های پاکی که از دیدگان معصومی برکشتزار های سوخته جاری شده است ولی آتش چون اژده ها، اشک ها را به کام فرو برده و خشک ساخته است. آه چی دستان لرزان در تاریکی شب به التماس جنبیده و چی چشمان نمناک تابی نهایت به آسمان نگریسته است، نمی دانم از کدامین کشتزار سوخته بنویسم، نمی دانم، خاکستر جا ماندهٔ کدامین کشتزار سوخته را تابوت و دفن کنم؟

من در شهری زیسته ام و بزرگ شده ام. الفبا ی زندگی را روی تختهٔ سیاه جنگ آموخته ام و در کتاب ذهنم تابلوی شهری را با قفل و باروت به خاطر دارم و در میان گاهی با تجربه دریافته ام که زن در سال های جنگ چون متاعی در بازار قصاوت با اوزان ظلم سرنوشت او محاسبه گردیده است گاه به شلاقش بسته اند، گاه سنگسارش کرده اند، زمانی برگوش هایش نغمه تلخ طلاق را خوانده اند و گاه با فریب و "ظلم" به وادی بد نامی سوقش داده اند و برپیشانیش مهر روسپی گری را حک نموده اند. با آخرین قطره ها، تا آخرین رنگ خواهم نوشت، هر چند نوشته هایم مورد سؤ تعبیر قرار گیرد. اگر ما در شنیدن، دیدن و یا خواندن قصهٔ برباد رفتن عصمت دختر و یا زنی بر خود میلرزیم، پس صادقانه اعتراف نماییم، ظلمی که بر آن ها روا گردیده است، چگونه توجیه خواهد شد، ما هرگز نخواهیم دانست، کشتزار ها چگونه میسوزد!

عقربه های ساعت یک بعد از ظهر را نشان میداد. روز گرمی بود، همه جا خلوت و سکوت و کسی در آن حوالی دیده نمی شد، دکان ها بسته و شمار اندکی از فروشنده گان در دکان هایشان به خواب رفته بودند، نمی دانست، چرا دلش شور میزند. گاهی که به عقب نگاه میکرد، میدید که همان موتر سفیدبا شیشه های پوشیده از فلم به دنبالش است. گام هایش را تندتر ساخت، میخواست هرچه زودتر خود را به کوچه های فرعی برساند. به عقب، راست و چپ به هرطرف نگریست اثری از موتر نبود، نفسی به راحت کشید و دانه های درشت عرق را که از وحشت و ترس برپیشانیش نشسته بود، پاک کرد و به راهش ادامه داد، کوچه های فرعی را یکی بعد از دیگری می پیمود با خودش می گفت: چقدراوضاع و احوال در این چند ماه خراب شده است. چندماه قبل در همین ساعت موج خنده ها و آواز گرم دختران نوجوان فضای گرما زدهء

(c) ketabton.com: The Digital Library

کوچه ها و جاده ها را طراوت می بخشید. آنها لباس های سیاه برتن و چادر های سپید برسر میداشتند و باگام هایشان رسم زندگی را رقم می زدند. اگر به قصه ها و حرف های آن ها گوش میدادی، میدانستی که شور جوانی در عروق آنها جاریست، آن ها بی خبر از غوغای زمان از الجبر-هندسه ،تاریخ و فلسفه گفتگو میکردند و با دلگرمی و عشق میخواندند و مکتب میرفتند درمیان دختران دانشجو ماری زیباتر از همه می نمود. رفتار موزون، اندام متناسب، نگاه نافذ و موهای براقش توجه هر بیننده را به خود جلب می کرد وقتی می خندید ردیف دندان های سپیدش همچو قطار مروراید نمایان میگردید، قصه زیبائی او زبان زد عام و خاص بود، ماری در کنار پدر و مادر و خواهر و برادرش خوشبخت و آرام زندگی می کرد، بسیار، جوان بود هنوز هفده سال پوره نداشت، پدرش مرد متعصب و زاهدی بود، هر بار که از خانه بیرون میشد ناراضی به او می نگریست، زیرلب چیزی می گفت ولی هیچگاهی به روی خود نمی آورد. چند ماهی بود که مکاتب تعطیل شده بود. رفت و آمد مردان با سلاح های صقیل به وحشت ساکنین شهر میآفزود و همه از یک سر نوشت موهوم و گنگ دلهره داشتند. کوچه ها به راه باریک و مخروبه ای منتهی می شد که از اثر اصابت موشک ها ویران شده از ۵ سال بود که همچون کوهی بالای هم انبار شده بودند وقتی آنجا رسید، بار دیگر موتر سفید کنارش توقف کرد و دو مرد تنومند از موتر پایین پریدند و یکی از آنها با دستمال به صورت دختر مالید، این کار چنان با سرعت انجام پذیرفت که فقط یک فریاد کوتاهی از ماری تا نیمه راه مخروبه رسید و بس و در یک چشم به هم زدن موتر از آن جا دور شد و چند ساعت بعد به باغی رسید. ماری چشمانش را مالید به نالهء سبکی سر بلند کرد خیال می نمود که در خانه است. یک باره تکان خورد و خود را در محاصره دهها مرد که به اطرافش حلقه بسته بودند و هر کدام با یک حالت خاص به او نگاه میکردند یافت، خود را عقب کشید ولی راهی برای فرار نداشت، هلهله مردان بیشتر گردیده و قاه قاه می خندیدند، ماری دشنام میداد و نعره میکشید ولی مردان با هر حرکت او بیشتر می خندیدند ناگهان همه سکوت کردند و عقب رفتند و میدان را به مرد کوتاه قدی که یک دستش از بند قطع گردیده بود رها کردند، مرد با چشمان سرخ و گناه آلودش به ماری می نگریست ،پره های بینی اش فش فش می نمود و بلند بلند می گفت: مه ببر هستم ببر: و با دندان هایش به دریدن لباس های دخترک پرداخت و بعد از چند دقیقه اندام لطیف او در میان نگاه های حریص شهوتبار مردان ظاهر گشت. ماری آب دهانش را جمع کرد و چند بار بصورت آن مرد تف انداخت مرد غرید و چنگال ها و دندان هایش را وحشیانه در هر قسمت عریان شده دخترک فرو می برد درست شبیه منظره آهویی که در یک بیابان خشکیده اسیر ببری شده باشد. خون از وجودش جاری بود و ناله داشت ولی کسی به آن اعتنا نمی کرد و عفتش چون گلی در بازوان مردان وحشی در حال پرپرشدن بود و چون توپی از این دست به آن دست، از این بستر به آن بستر و از این شخص به آن شخص پرتاب میگردید و آن درنده گان برای هم آغوشی او وقت تعیین میکردند و کشیک میدادند، بوی چرس و تنباکو دخترک را گیج می ساخت، جایی که ماری آورده شده بود یک فساد خانهٔ بزرگی بود که دختران و زنان زیادی آن جا زندانی بودند، چون راهی برای بازگشت نداشتند، به هم آغوشی، فرمان روایی مردانی که رابطه مشروع، تشکیل خانواده و عقد نکاح مضحک می نمود تن در میدادند. در آن فساد خانه معاملات بزرگ جنسی و مادی صورت میگرفت. آن ها صاحب ارقام بزرگ پولی بودند آنها با سهولت می توانستند جلو موترهایی بیاستند، با سلاح مردم را تهدید به مرگ نمایند و یاریش مردی را با پوست و گوشت از ته بتراشند و یا زن کهن سالی را حضور همه لت کوب نمایند.

آنها یک چیز میخواستند، فرونشاندن غریزهٔ جنسی و بس. و این مردان برنامه های بی عفتی و تجاوز را با نمایشات حیوانی انجام میدادند و اگر دختری از اوامر آن ها سرپیچی میکرد یا که ببر به او حمله می نمود و یا آنکه آنها را جلو آیینه عریان می ساختند و با آهن داغی لکه هایی به اندام آن ها جامی گذاشتند.

هنوز سه ماه ازآمدن ماری به آن فساد خانه نمی گذشت که دیگر اثری از آن طراوت و شادابی او باقی نماند، چشمانش فرو رفتند، لبانش دایم خشک و جلدش قهوه ای رنگ شده، موهایش به شدت شروع به تکیدن کرد خاموش و آرام چون بره به مردانی که اندام او را لمس میکردند. مینگریست، فقط گاهی که فرصت اندیشدن برایش میسر میگردید، به مادرش می اندیشید، دلش تنگ می شد، اوف می نمود و سایه سرگردان او را دیوار های به خون رنگ شده و در های بسته جستجو می کرد، بعضی از شب ها برای دختران دستورات خاصی داده می شد، لباس های جدید برای آن ها توزیع میگردید و آنوقت زن ها میدانستند که شب را با مردان هوسباز دیگری به صبح کنند در یکی از همچون شبها که ماری در اتاق سر به زیر افگنده و پرده غم صورت او را پوشانیده و گرفته تر از روزهای دیگر بود، مردی داخل اتاق شد و با تعجب میدید که کسی بعد از ماه ها برای او سلام میدهد با تعجب به مرد نگریست او همانند همه مردان دیگر حریص و وحشی بود منتهی نمیتوانست نقشش را همچون روباه موزی اجرا کند و از اتاق دیگر فریاد و ناله های دختری که داکتر او را سقط جنین می نمود بلند بود دختر با آواز بلند از درد نعره می کشید و میگفت: مادر چرا مرا به دنیا آوردی، آنروز که اولین ناله های من در دنیا ثبت می شد تو باید مرا با دستان خودت خفه میکردی تا به این روز سیاه نمی رسیدم، خدایا چرا نظاره داری؟_ چرا؟؟!!

مردان درنده بدون آنکه بیاندیشند که آن ها نیز از دامن زنی. از دامن مادری زاده شده اند با ولع صحنه های عمل را می نگریستند و ناله های

(c) ketabton.com: The Digital Library

دختر را امپولی که به او زرق می شد. خاموش ساخت. ماری بی صدا گریه داشت و شاید همه دختران گریه داشتند، دقایق متوالی سکوت برقرار شده بود مرد به چشمان اشکبار ماری نگریست و عاقبت گفت: گریه نکو مه تره به خانه تان میبرم و فردای آن شب، ماری ندانست که بین او و آن مرد چی معامله صورت گرفت، فقط همین قدر دریافت آن مردی که او را ببر می گفتند، ماری را به قسم یک هدیه به آن تازه ورود تقدیم کرده روی لبان خشکیده ماری لبخندی از شادی باز نشست و خیال دیدار خانواده اوو ذوق زده ساخت ولی این لبخند دیری نپایید چون که آن مرد به وعده اش وفا نکرد او را جای دیگر برد. بعضی چیزها عوض شده بود اتاق بزرگتر بستر راحتتر، غذا و لباس بهتر ولی مرد همان مرد بود، مردی که میخواست تا پای صبح ماری از او پذیرایی کند، روزها و شب ها سپری می شدند. ولی ماری به خاطر نداشت که کدام روز، کدام ماه و سال است ولی احساس میکرد از چند هفته میشود که بیمار است و این بیماری با یک زخم کوچک بدون درد اما مرطوب شروع گردید و این زخم گاهی محو میگردید و زمانی دوباره ظهور می نمود. همواره تب می داشت و بخارات جلدی در کف پاها و دست هایش پدیدار می گشت، گلو درد می بود، مفاصل پاهایش متورم، گاهی ساعت ها نمی توانست از جابر خیزد.

مرد که دریافته بود ماری مصاب بیماری سفلیس گردیده از همبستری او فرار می نمود و با خود فیصله کرد که او را بر خانواده اش برگرداند بعد از ساعت ها راه پیمایی نیمه های شب درب خانه آن ها به صدا آمد، پدرش وقتی در را کشود از وحشت چیغ زد و فرار نمود با شنیدن فریاد های او خواهر و برادر ماری از خواب بیدار شدند و سراسیمه بطرف او دویدند خواهرش او را در آغوش گرفت و هر دو همصدا هق هق کنان گریه کردند ماری از مادرش پرسید، دخترک سکوت کرد و سر به زیر افگند و ماری در نگاه پر اضطراب و نمناک زهره دید که دیگر مادری ندارد آن وقت خواهر شرح داد که مادرش دو روز بعد از گم شدن ماری به صورت ناگهانی وفات کرد، دستان ماری سست شد، پاهایش سست شد با نا امیدی رویش را برخاک مالید و مادرش را صدا زد مادر دختر بدبخت برگشته، مادر باید به جای تو من از دنیا میرفتم، من لایق زندگی کردن را ندارم، پدرش با شلاق برگشت و به ماری حمله کرد، از شانه هایش محکم گرفت و گفت، بیرون شو از این جا بیرون شو. تو دختر مه نیستی تو لکهٔ بدنامی هستی، تو یک پارچه یی هستی که سیاهی تو بیشتر از سفیدیت است، تو یک دختر جز امی هستی_جزامی.....

ماری ناله داشت، پدر من که به شوق و به پای خود به پذیرایی چنین بدبختی نرفتم مرا اختتاف کردند، پدر من بی گنا هم!

-برو - برو از این جا بیرون شو اگر خودت رفتی و یا ترا بردند - تو ماری نیستی....دور شو...

خواهرش خود را به پاهای پدرش انداخت، پاهای او را بوسه زد و گفت: پدر ماری را بیرون نکو- پدر این کار را نکو.

ماری را در زیر زمین متروک و کثیفی جا دادند و پدرش اخطار داد که حق دیدن با کسی را ندارد زندگی محنت بار ماری پایان نداشت، هرروز لاغرتر و ضعیف تر میگردید، پدرش جرئت نداشت او را نزد داکتری ببرد بالاخره تصمیم میگیرد، ماری را به قتل برساند. شبی که خواهر و برادرش به خواب میروند، درب زیرزمینی را می گشاید و چند قرص کوچک را برای ماری میدهد تا بخورد، ماری که از درد به جان رسیده بود، بی تأمل قرص ها را میبلعد.

پدرش در را قفل کرد و به اتاقی برگشت، هنوز ساعتی سپری نشده بود که ناله های او بلند شد ماری چون ماری روی کف اتاق می پیچید خیال میکرد در درونش کوره ای زبانه می کشد به سختی میسوخت، می نالید، پدر سوختم - پدر سوختم .....

پدر جان یک قطره آب...سوختم...رفته رفته رعشه در وجودش پدیدار گشت، دستان و پاهایش ورم نمود و حالت تهوع برایش دست داد، با هر عمل استفراغ خیال میکرد توته های جگرش بیرون میریزد. قلبش تند می تپید اندامش سست شد، از نالیدن باز ایستاد.

با خاموش شدن ناله های ماری پدرش مشتهایش را گره کرد و محکم محکم به دیوار کوفت، به آسمان نگریست و گفت، خدایا....چرا؟ خدایا چرا؟

دوان دوان به زیر زمینی میرود، دستانش میلرزد هق هق گریه دارد، میخواهد برای آخرین بار از لاشهٔ بی جان دخترش معذرت بخواهد و برایش اعتراف کند، که من ترا به قتل رساندم- من_پدرت...پدرت!!

وقتی در را باز می کند از تعجب برجایش میخکوب میشود. ماری نمرده بود و در کنار کثافات و تعفن در حالیکه قاه-قاه-قاه می خندید و گاه به تلخی میگریست به پدرش خیره می نگریست ماری دیوانه شده بود.

ماری نهال کوچکی بود که دست تقدیر او را در کوهساران بدنامی غرص کرد و بادهای سیاه قطع روزی او را تکان داد_ تکان داد اوپرندهٔ کوچکی بود که بال هایش را دستان ظلم و تاریخ سیاه ساخت تا همواره اسیر بماند و اکنون این دختر بدبخت به گفته پدرش دختر جزامی از اجتماع انسانی به جایی که مکروب بدنامی اش به دیگران سرایت نکند. زندگی دارد او زندگی می کند تا وقت مقرر شده اش را در دنیای بی وفا تکمیل کند.

ولی ازسالهای بسیار دور هیچ کس حتی دوکلمه ای هم ازاونشنیده است اودراتاقی که درمرستون به سرمی برد. دایم چون مجسمه ای به دیوار مقابل دیدگانش می نگرد ولی هیچ کسی نمی داند که او درآن دیوار چی دنیائی را می نگرد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

به ورزش زنان توجه شود

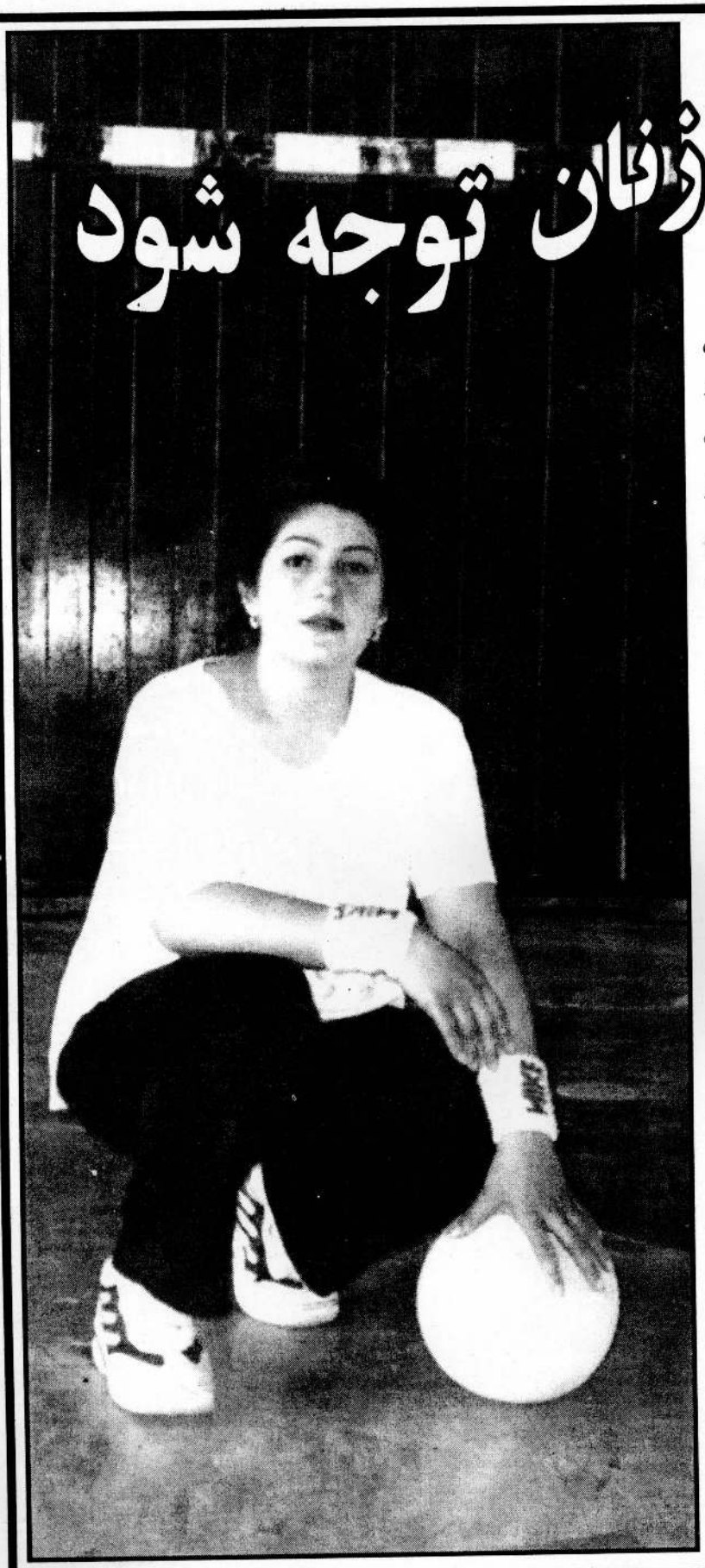

با او لین برخورد او را زن مصمم مهربان و پر از انرژی یافتم، شمرده شمرده صحبت میکند کلمات را بادقت تلفظ میکند. سیمایش او را نه تنها یک مادر و یک استاد، یک ورزشکار خوب و مستعد معرفی میکند. نیما صورتگر که هنوز در سن پانزده سالگی قرار داشت، علاقه و دلچسپی ویژه یی به ورزش داشت، او آگاهانه ورزش را شروع نمود و تامرحله ایکه اکنون یک مادر هست آنرا دنبال می کند.

با توانمندی و پایداری این ورزش را دنبال میکند. او باسکتبالر مستعدی است که توانسته تعدادی از دختران جوان را همچو خود، درین ورزش تمرین بدهد. نیما به ورزشهای باسکتبال، والیبال، بدمنتون و جمناستیک دسترسی کامل دارد و هفتهء سه روز در جمنازیوم لیسه امانی پنجاه و پنج تن از دختران جوان را تمرین ورزشی میدهد . نیما میگوید:

از ورزش های رزمی خوشم نمی آید، زیرا در جامعهء ما از این ورزش تعبیر دیگری شده است، به این معنی که از این ورزش به مثابه نیروی دفاع و خشونت استفاده میشود، این ورزش را به نظامیان ترجیع میدهم که در کوماندو مصروف هستند. نیما به ادامه میگوید:

یک ورزشکار باید فرمانبردار، با اخلاق و بانظافت باشد. او سی و شش تقدیر نامه ورزشی بدست آورده است و در مسابقات داخلی فعالانه اشتراک نموده است. در اخیر باید گفت که نیما از عدم توجه مسوولین به ورزش دختران شاکی است و میگوید که تعداد بیشتری از دختران جوان در کشور علاقمند ورزش هستند اما زمینهء خوبی برایشان مساعد نیست تا در ورزش طرف علاقهٔ خود تمرین نموده و آن را دنبال کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یکی از موفقترین چهره های زن در سینمای هند کاجل است، که پدرش شوکر موکرجی (اکتور فلم های سابق) و مادرش تنوجه (اکترس فلم های وقت) است.

نخستین فلمی که کاجل در آن هنرنمایی کرد (بیخودی) است. که در آن فلم ناکام شد. ولی با بازی در فلم "بازیگر" خوب درخشید و از فلم های موفق او میتوان از فلم (یه دل لگی)، (کرن آرجون)، (دل والی دلهنیا لی جاینگی)، (کج کج هوتاهی)، (کبهی خوشی، کبهی غم) نام برد. کاجل در مورد اکتور و دایرکتر مورد پسندش گفت: "او کارهای هنری شاهرخ خان و فعالیت های هنری زیش ملهوترا، ادیتیه چوپره و راهول رویل را می پسندد.

از رولی که در فلم ادهار کی زندگی به حیث نواسه جیتندر کار نموده خوشش می آید، و ارمیلا منیشا و کوئرالا پسندش است. از هنرنمایی اجی دیوگن و عامر خان تعریف نموده و جوهی را بخاطری که همیشه می خندد دوست دارد. و به نظر او گوندا، اکشی کمار، پربهوریا و از زنان مادهوری دکست، کرشمه کپور و سری دیوی خوب میرقصند. او در باره جدا شدن والدینش گفت: "وقتی باهم زندگی کردن ممکن نیست جدا زیستن بهتر است".

کاجل دوست دارد که به امریکا یا نیسنی تال در هندوستان برود، او اول پول را می خواهد بعد عشق را.

صفات مرد مورد پسندش قدبلند و راستگو میباشد. آخرین عشق اش اجی دیوگن است و به ستاره گانی چون ریکها وسری دیوی رشک می برد. طرز لباس پوشیدن ریکها را خوش دارد و پاینت مثبت او لبخند است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تصوف

محمد محسن "نظری"

دمی بـاغم بسـر بـردن جهان یکسـر نمی ارزد
بـه می بـفروش دلق ما کزین بـهتر نمی ارزد
چو حـافظ در قـناعت کوش و ز دنیای دون بگذر
کـه یـک جـو منـت دونـان دوصـد مـن زر نمـی ارزد

کلمهٔ تصوف و صوفی بعد از قرن دوم هجری و افتراق مسلمین به فرقه های گوناگون عرض وجود کرد و به ذهاد و عبادکه در بین آنها بودند تعلق گرفت، گرچه اغلب بزرگان صوفیه زیر بار تحقیق تاریخی کلمهء صوفی و تصوف میروند و راضی نمیشـوند که متحـد شده باشند. با آنهم صوفی لفظی است که قبل از ظهور اسلام همه طوایف عرب آن لغت را به معنی طرز خود میدانستند، به عقیدهٔ ابـن خلدون استعمال این لفظ در اواخر قرن دوم شروع شده است و راجع به اصل کلمهٔ صوفی و تصوف عقـاید متعدد وجود دارد. بـعضی از مستشرقین اروپایی که تتبع کافی نداشته اند به واسطهٔ شباهت صوتی که بین کلمهٔ صوفی و لغت یونانی "صوفیا" هست و نیز مشابعت خود بین دو لغت یونانی سوفیا و "نیوسوفیاگ" قایل شـده اند. و عقـیده دارند که کلمهٔ صوفی و متصوف خود از دو لغت یونانی سـوفیا و نیوسوفیا است و طوریکه دقیقاً تحقیق شده و نزدیکترین قولها به عقل و منطق و موازین، لغت این است که صوفی کلمهٔ عربی است و مشتق از لغت (صوف) یعنی پشم است و وجه تسمیهٔ ذهاد و مرتاضین قرون اول اسلام به صوفی آنست که لباس پشـمینه خشـن می پوشیدند و نیز لغت تصوف مصدر باب تفعل است که معنی آن پشم پوشیدن است یعنی لباس ذهاد از پشم بوده که در آنوقت چیز بسیار معمولی و پیش پا افتاده بود.

و بعد ها شامل حال عارفان نیز شد.و در لغت عربی اصطلاح بس الصوف بمعنی عارف شدن و در زمرهٔ فقرا و صوفیه در آمدن است و مثل آنکه در فارسی هم اصطلاح پشمینه پوش عیناً به همان معنی است و از ستر زمان صوفی عارف و درویش است چنانچه حـافظ گوید:

پشـمینه پوش تند خو، از عشـق نشـینده اسـت بـو
از مسـتی اش رمزی بگو تا ترک هوشـیاری کند
سرمسـت در قبـای زرفشـان چو بگذری
یک بوسـه نذر حـافظ پشـمینه پوش کن

در زمان رسول الله (ص) سخن نسبت به ایمان و اسلام بود یعنی گفته می شد مومن و مسلم، بـعد نام ذاهد و عابـد پیدا شـدند که تعلق شدید به زهد داشتند؛ چنانچه که از دنیا اعراض کرده و آنرا یکسره ترک کرده و به عبادت و انزوا پرداخته باشد گفته اند ولی اساساً شخصی که به مفهوم واقعی خود را وقف خدمت بخدا کرد،، مردی بود مجاور خانهٔ کعبه به نام "صوفه" که اسم اصلی او "غوث بـن مر" بود و ذهادیکه از حیث انقطاع از ماسوی اله شبیه به او بودند "صوفیه" نامیده شدند.

و عده ای هم عقیده دارند که تصوف منسوب به جماعتی از فقرا میگردد که بدون مال و خانواده در صدر مسلمین قرار داشـته و در مسجدی رسول اکرم (ص) که بنام صفه میباشد منزل داشته بودند.

ولی با وجود آنچه گفته آمدیم کلمهء تصوف به اشخاص مبارک پرهیز گار و عابد اطلاق میگردد و نمی شود بـا گذاشـتن ریش هر کس را صوفی خطاب کرد چرا که صوفی بـه معنی صافی از گناهان و دوری گزیدن از عصیان و آنچه که فاصله بـین بـنده و پروردگار عالم ایجاد میکند و استعمال کلمهٔ صوفی خاص است با اوصاف خاص نه عام و عمومی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسلک د ژوند د درې کونو اړخونو په اړخ دي

۱- درنولوستونکوته تر سلام وروسته ښايي و وايم چي که څه هم اوس اوس افغاني نجونو او میرمنو دا واك ترلاسه کړي دي چي په ټولنیزو چارو کي په آزاده توګه برخه واخلي او دا وخوشالی ځاي دي. خوزما په ګومان موږ په یوه داسي ټولنه کي ژوند کوو چي ګڼ شمیر و ګړي یي نالوستي(بي سواده) دي، لربلي خوازموږ اجتماعي اړیکي پردودیز و بنسټونو ولاړ دي ځکه خود کاملاً آزاد کار او فعالیت زمینه ډیره نه ده چمتو. ځکه خوزه فکر کوم، چي موږ ژورنالستانو ته هم ډیري کاري ستونزي په مخ کي پرتي دي، افغاني ژورنالیزم دهري بلي ټولنیزي برخي په څیر داوږد و جګروله امله ډیرزیان لیدلي، زه هیله لرم چي داوسني سیاسي پیر(دوري) له برکته چي موږ دیوي آزادي فضا په لورکام اخلو او د مطبوعاتو د آزادي خبري توري دي هیله ده چي دغي برخي ته هم په مسلکي بڼه او هم په دولتی سطح پاملرنه ویسي.

که په ځانګړي توګه دستونزو په اړه ځواب غواړي نو باید ووایم چي ژوند به خپله دستونزو بل نوم دي یعني زما په نظر ژوند په خپله یوه ستونزه ده خود دا انسان وي، چي باید له ستونزو سره مبارزه وکړي په تیره بیا ځوانان چي کولاي شي تر ډیره حده دژوند له بیلا بیلو ستونزو سره پنجه ورکړي او بریالي شي. هدف ته دځان رسولو تینګ هوډ او زغم کړاي شي له موږ سره مرسته وکړي.

۲- لکه ځنګه چي په هره ټولنه کي ارزښتونه بیل بیل معیارونه لري ځکه خود هري ټولني وګړي ښايي وخیلو فردي ژوند ونونو ارزښتونه هم له دي ارزښتونو سره موازي وټاکي. ماته په ځانګړي توګه دخپل مسلك او کار ارزښت ځکه ډیردی چي مسلك دژوند له دري کونوار خوځخه یوارخ دی اوله دي پرته ژوند نیمګړي ښکاري هغه څه چي موږ له ټولني سره تړي همرا مسلکي کار دي ځکه خو ژورنالیزم زما لپاره ډیر ارزشتمن

ځیزدي.

۳- په دومره موده کي چي ښځي په مخامخ ټولنیز وچارو کي ونډه نه درلوده او په کورکي ناستي پاتي وي دامکان تربریده ما خپلو هڅوته ادامه ورکړه یعني دخپلي یوي خورني په مرسته مي((صدف)) په نامه یو کورني کورس جوړ کړ اوپه دي کورس کي مي دسیمي نجونوته خیاطي او لیك لوست ورښوده. همداراز چي دهیواد له نامتو او پیاوړي قاري چي نړیوال شهرت لري ښاغلي استاد قاري برکت الله سلیم سره د قرآن عظیم الشان د تجوید او قرائت په زده کړه پیل وکړ و په دي توګه ویلاي شم، چي زه په همدي پینځو کلو نوکي هم په کراره نه وم ناسته او ځان مي په یوډول

(c) ketabton.com: The Digital Library

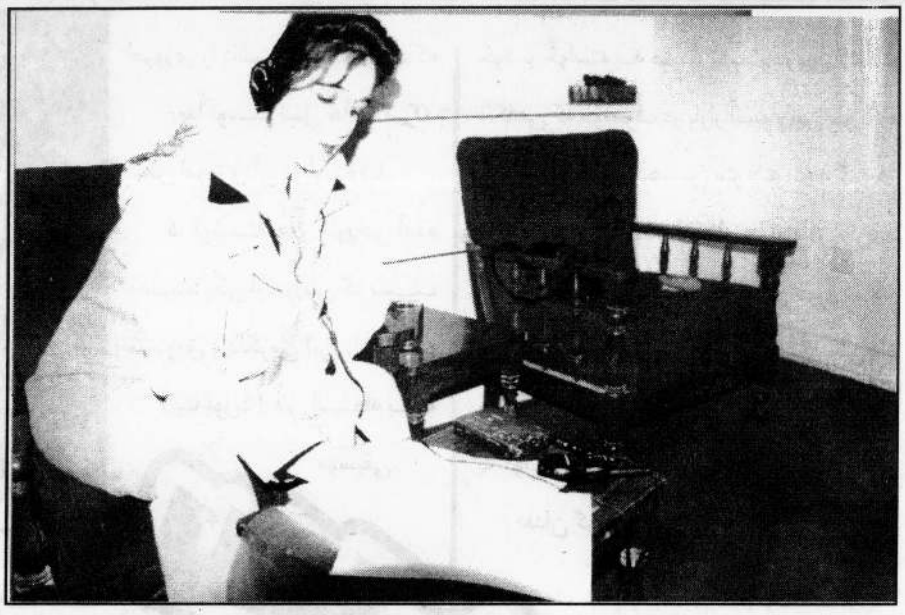

بوخت ساته.

۴- شخصي ژوند مي دکور کهول له توري لمني را پيل کړي او ترلومړ نيوزد کړو چي راغځولي لومړ يوزده کړوته دغازي ادي او منځنيو هغوته په بلخي رابعي ليسي کي دتوري دړي ترمخ ناسته يم وروسته دکابل پوهنتون تودي چرگي ته ورميلمنه شوم او دژورنالیزم په پوهنځي کي چي خپلي زده کړي بشپړي کړي، کله چي له دغه پوهنځي څخه به کال ۱۳۷۴ لمريز کي جوغه پرسر راووتم نود عظمی صدارت په مطبوعاتي دفتر کي پرکار او دنده بوخته شوم، همداراز اوس اوس دآزادي راړيوله پښتو څانگي سره همکاره يم. غواړم په شخصي ژوند کي همداسي په مخ ولاړه شم لوزه زده کړه وکړم او دژورنالیزم په مسلك کي درنوري عملي تجربي ترلاسه کړم.

۵- که زه ژورنالیسته نه واي نو هماغه سات و هماغه مسلات بيابه چي يوه بله لاره او مسلك اختيار کړاي واي. خوزماړير داخوښيدل چي که ژورنالیزم ته خداي مکړه نه واي بريالی شوي نو ښوونکي به وم. څرنکه، چي هره ښځه په فطري توگه ښوونکي ده يعني انسان خپله لومړنی زده کړه له مور څخه ترلاسه کوي ځکه نو ددې ويار ترلاسه کول چي چاته ښوونه اور وزنه ورکړو ډيراوچت ايډيال دی.

۶- دعملي کارپه اړه بايد ووايم چي هره زده کړه ترڅو چي دعمل ډگرته را بهرنه شي هيڅ ډول ثمر نه شي ورکولاي او په مغز وکي مري. په ژورنالیزم کي تيوريکي زده کړي دهغه تهداب ارزښت لري چي دعملي کړنو ټوله ودانی باید پرهغه ودريږي مانا راچي اصلي ودانی عملی کاردی او تيوری که زده کړه بنسټ خلك له ودانی څخه کار اخلي او بنسټ دودانی داستواری او کلکتيا لپاره وي. عملي ژورنالیزم هغه څه ده چي خلك او ټولنه ورڅخه کټه اخلي او تيوريکه زده کړه ديوه فرد لپاره ده يعني تيوري فردي او پرکتيك(عملي کار) ټولنيز ارزښت لري. په پاي کي بايد ووايم چي که زه وکړاي شم(افغان) او(افغانستان) ته ديوې افغاني ژورنالیستي په توگه يو کوچني خدمت هم وکړاي شم ډير ويارلي ژوند به مي کړي وي او که هر افغان(ښځه وي که نر) په همدي نيت او مقصد کار وکړي نو ډيرژربه يو ودان او آزاد افغانستان ولرو.

په همدي هيله

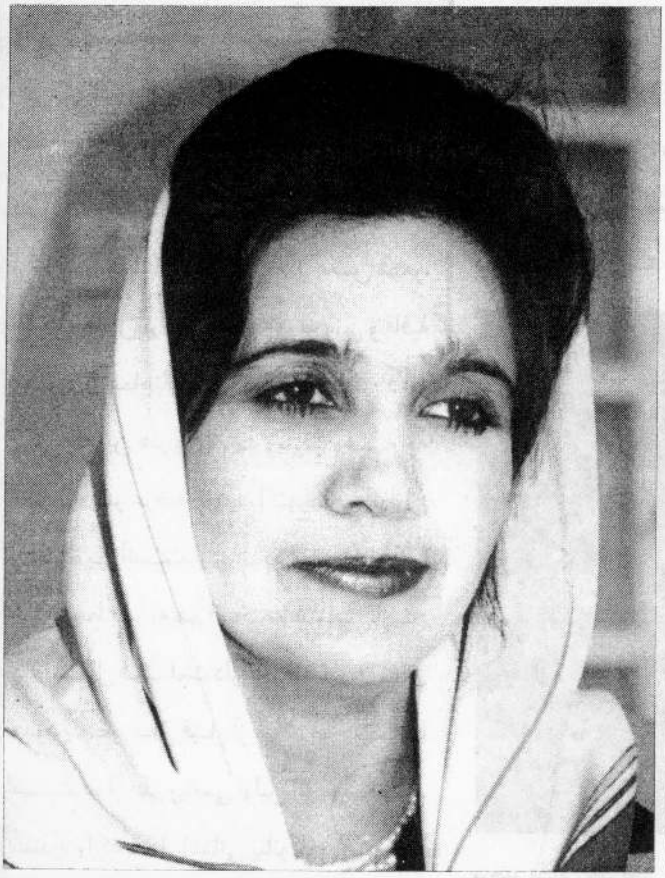

(c) ketabton.com: The Digital Library

سیر موسیقی

مصاحبه از: محمد محسن نظری

صدیق قیام در حال آموزش موسیقی نزد استاد رحیم بخش

موسیقی هنریست ظریف که روح و روان را نوازش و جان را پرورش میدهد. موسیقی را دانشمندان غذای روحی پنداشته و به این باور اند که افکار و احساسات را نرمش می بخشد. این هنر نه تنها بالای انسانها، بلکه بالای حیوانات، خزنده گان و حتی نباتات نیز مؤثر واقع گردیده است. مؤرخ شهیر کشور ما احمد علی کهزاد می نویسد در لطیف ترین مظهر احساسات زیبای بشری که با تحول ذهن به تدریج به شکل شعب مختلف صنایع متظرفه در آمده است موسیقی است که بر عکس شعر، نقاشی، هیکل تراشی و معماری به وزن و قافیهٔ احساسات هماهنگ میشود. بناءً باید یاد آور گردید که این هنر و علم چه وقت و به چه شکل به بشر عرضه گردید. اکثر صاحب نظران را عقیده بر آنست. از زمانیکه "سر"، "وزن"، یا "لی" توسط بشر به هم آمیخته شد، بیش از پنج هزار سال قدامت دارد اما فیثاغورث که در حدود پنجصد سال قبل از میلاد میزیست با استفاده از علم ریاضی اولین آلهٔ موسیقی ستندرد را که شکل ابتدائی پیانو های پیشرفته امروزی را داشت به وجود آورد که بعداً توسط نسل های بعدی به شکل امروزی آن در آورده شد.

در نوشته های تاریخی آمده است: یکی از عواملی که سبب تشویق و دلگرمی این دانشمند (فیثاغورث) در رابطه به موسیقی گردید آن بود که شبی شخصی نزد او آمده گفت فردا به بازار آهنگران و در بعضی روایات ندافان گذر کن تا سری از اسرار حکمت بر تو منکشف گردد، چون بیدار شد وقت سحر بود از جای خود بر خواسته به صوب مقصود روان گشت آنگاهی که موصوف در بازار آنسو و این سو نگاه میکرد هوش و ذهنش متوجه آنچه که در خواب دیده بود شد و اسرار بر او فاش گردید یعنی متوجه آوازی گردید که از بر خورد دو فلز بوجود می آمد این دو تصادم را با هم نسبتی داد و از آن لذتی دریافت کرد. فیثاغورث پس از آن به گوشهٔ رفت تاری یا به گفته یی مویی را زیر دندان گرفت و با ناخن اش آنرا به اهتزاز در آورد تا اینکه از آن صوتی بیرون آمد اما این آواز خفیف بود که بعداً این عمل را

مرحوم استاد رحیم بخش با جمعی از شاگردانش حین اجرای پروگرام کلاسیک "شام هنر" درتالار کابل ننداری

(c) ketabton.com: The Digital Library

در افغانستان

بالای تار ابریشمی انجام داد طوریکه بالای تختهٔ چوبی یا چوب کمانی هشت تار را به ترتیب با طول های متفاوت قسمیکه انجام هر تار به میخ های ثابت و متحرک بست و تا اندازهٔ هر کدام آنرا کش کرد که در تارها صدای منظم از "بم تا زیر" بوجود آمد یعنی یک سیکل هشت سر یا یک (Octave) یا هارپ ابتدایی و منظم را اختراع کرد که بعد ها پیانو های امروزی به اساس همان تجربهٔ فیثاغورث انکشاف نمود. همچنان میگویند که با استفاده از کاسهٔ سنگ پشت بربط را نیز به وجود آورد. اما هر اهتزازی سیمی یا تصادم دو جسمی که صوتی از آن بگوش برسد نمیتوان آنرا موسیقی گفت باید

اهتزازات در محدودهٔ خاصی منظم باشد تا بگوش مطبوع آید، اما موسیقیدانان به این باور اند که هر پارچهٔ موسیقی که انسان را به یکی از سه حالت (حزن، نشاط یا تخیل) نبرد نمیتوان آنرا یک پارچهٔ موسیقی کامل و خوب خواند حالا ببینیم موسیقی کشور ما در چه وضعیتی قرار دارد.

انجنیر صدیق قیام نویسندهٔ کتابی در باب موسیقی تحت عنوان "از صدا تا آهنگ" در حال حاضر وضع موسیقی کشور را تأسف بار خوانده و چنین می گوید:

موسیقی ما فعلاً عاری از کیفیت بوده و چنگی در دل نمی زند که عوامل ذیل باعث بی رنگی و بی کیفیتی در موسیقی ما گردیده. عدم اطلاع و پائین بودن ذوق شنونده ها، عدم توجه مسوولین دولت، در رابطه به هنر و به خصوص موسیقی، اقتصاد نابسامان هنرمندان، نبود تعلیمات اکادمیک و معلمین مجرب و دلسوز برای نسل های جوان، نبود آثار و کتب کافی به زبان های دری و پشتو حالانکه موسیقی در کشور ما دارای تاریخ طولانی بوده با آنهم یک تعداد تصور میکنند که گویا موسیقی بار اول در زمان امیر شیر علی خان به افغانستان رایج گردید. که به نظر من این یک جفا به تاریخ پنج هزار سالهٔ کشور است، باید گفت که موسیقی در دورهٔ شیر علی خان بعد از یک رکود طولانی دوباره بازسازی گردیده و تعدادی از هنرمندان به هندوستان دعوت گردیدند اما در مجموع موسیقی چهار بار در کشور ما به رکود میرود و دوباره باز سازی میشود مرتبه اول در دورهٔ سلطان محمود غزنوی بار دوم در زمان مغول ها (دوره بابر) دورهٔ سوم در زمان امیر شیر علی خان و بار چهارم هم اکنون که هنوز حرکت سریعی در احیاء دوبارهٔ آن شروع نشده است. که باید در مورد توجه صورت گیرد.

چرا که موسیقی ما با موسیقی هند یکجا رشد نموده است که تأثیر موسیقی آریایی ها در هند و از هند به آریایی ها کاملاً مشهود است مثلاً مقام زنگله را در هند به جنگلا، مقام حجاز را راگ هیجج، و ده های دیگر که مشترک اند و نام شان تغییر کرده است.

قابل یاد آوری است که موسیقی هند همچنان به حیات خود ادامه داده. اما در سرزمین ما بعداز قرن سوم یا بعد از سقوط دورهٔ خلفای اموی و عباسی یا امپراطوری بزرگ اسلامی که خلفای هنر دوستی بودند و در بار شان مجتمعی از هنرمندان موسیقی و شعرا بود که در بخش موسیقی مشهور ترین آنها قرار ذیل است: ابراهیم موصلی، خانمش شاهک رازی، پسرش اسحاق موصلی که آهنگساز، شاعر، ادیب و از ندیمان هارون الرشید و مأمون الرشید بودند.

از آقای قیام در مورد موسیقی خرابات پرسیدم: چنین گفت: خرابات مهد موسیقی کشور ما بود و استادان بی شماری در عرصهٔ موسیقی به جامعه تقدیم کرده است. مثلاً استاد قاسم که ده ها شاگرد تربیه نموده که اکثر آنها به درجهء استادی رسیدند همچنان استاد غلام حسین و فرزندش استاد محمد حسین سر آهنگ یا بابای موسیقی استاد رحیم بخش،

(c) ketabton.com: The Digital Library

خانم مریه سارنگ نواز پولندی که در کنسرت های بین المللی با آقای قیام همکاری داشت.

استاد شیدا، استاد غلام نبی نتو، استاد هاشم، استاد محمد عمر، استاد نبی گل، استاد رحیم گل و ده ها استاد نوازنده و سرایندهٔ دیگر که با تأسف همه از جهان سفر کرده اند و از موسیقی زیبای کلاسیک و غزل دیگر در خرابات ویران اثری نیست. و نسل جوان خرابات از راه اصلی خود در ادامهء موسیقی زیبای خرابات انحراف کرده اند و البته عامل اصلی و عمدهٔ آن مسایل اقتصادی بوده که خراباتیان برای پیدا نمودن مشت پولی مجبور اند ذوق فرمایش دهنده و شنونده را در نظر گیرند. و ناگفته نباید گذاشت که ذوق شنونده ها هم در سطح پائین قرار دارد که حتا از شنیدن اشعار مبتذل هم لذت میبرند.

هر چند که علم و هنر همیشه در تحول است و باید مطابق خواست زمان حرکت کند و هنرمند باید نوجو باشد زیرا نسل جوان به موسیقی های ریتمیک و به اصطلاح مست علاقه مندی دارند به رقص و پایکوبی نیاز دارند باید اینرا درک کرد اما نه آن نوع موسیقی که نسل جوان ما عرضه میکنند یعنی بی محتوا و بی کیفیت که ادامهٔ اینکار به ضرر موسیقی کشور ماست. از انجنیر صدیق قیام خواستم در مورد اولین آلات موسیقی در افغانستان معلومات دهند. وی چنین افزود: از نوشته های تاریخ نویسان چنین استنباط میگردد که اولین آلات موسیقی در تاریخ کهن کشور ما به نام های (وانا، یونا و دندوبهی) یاد گردیده است که اکثراً به آنها آشنایی ندارند. اما آلات موسیقی سرزمین های آریایی نشین از زمانیکه صنف

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرهاد دریا در حال فرا گرفتن هنر موسیقی نزد صدیق "قیام"

بندی دوازده مقام تشکیل گردید و ابن سینای بلخی اولین کسی بود که این مقام ها را در کتاب خود معرفی نموده است و بیش از هزار سال قدامت دارد. آلات موسیقی سرزمین های ما در گذشته ها که در آثار شعرا هم از آنها نام برده شده است.

به نام های رباب، سرنا، نی یا توله، چنگ، زنج، کناریاسنتور، زنگ، غژک، دامبوره، تاس، دمبک، چغانه، سرنده، ارغنون که ارگن غربی امروزی از همین کلمه گرفته شده، قانون، کرنای، ناکریا نغاره، آنابال یا طبل یاد گردیده است، حضرت مولانای بزرگ بلخ صوفی و عارف غرق در عشق خدا نه در اندیشهٔ جلال و ثروت دنیا، ایجادگر سماع و رقص درویشان در شعر زیبای خود مقام های آریایی را چنین معرفی کرده است:

ای چنگ پرده های سپاهانم آرزوست
وی نای نالهء خوش سوزانم آرزوست
در پردهٔ حجاز بگوشم ترانه ای
من هدهدم صفیر سلیمانم آرزوست
از پردهٔ عراق به عشاق تحفه بر
چو راست و بوسلیک خوش الحانم آرزوست
آغاز کن حسینی زیرا که مایه گفت
کان زیر خورد و زیر بزرگانم آرزوست
در خواب کرده ای زرها وی مرا کنون
بیدار کن به زنگله ام کانم آرزوست
این علم موسیقی برم چو شهادت است
چون مؤمنم شهادت و ایمانم آرزوست
ای عشق و عقل را تو پراگنده گوی کن
ای عشق نکته های پریشانم آرزوست
در نوریار صورت خوبان همی نمود
دیدار یار و دیدن ایشانم آرزوست

حالا ببینیم که آقای صدیق قیام در کتاب "از صدا تا آهنگ" که نوشته و محصول زحمات خود شان میباشد چه خدمتی به موسیقی کشور انجام داده اند؟

کتاب از صدا تا آهنگ دارای ۳۶۴ صفحه و شامل هشت فصل میباشد که موضوعات تاریخ مختصر موسیقی در افغانستان از جمله موسیقی آریایی، راگها، تشکل تات ها، انواع تال های مروج، مبدأ موسیقی، درک موسیقی، موسیقی و کمپیوتر، موسیقی های جهان، آموزش بعضی از آلات موسیقی، نوتیشن غربی و دیکشنری

(c) ketabton.com: The Digital Library

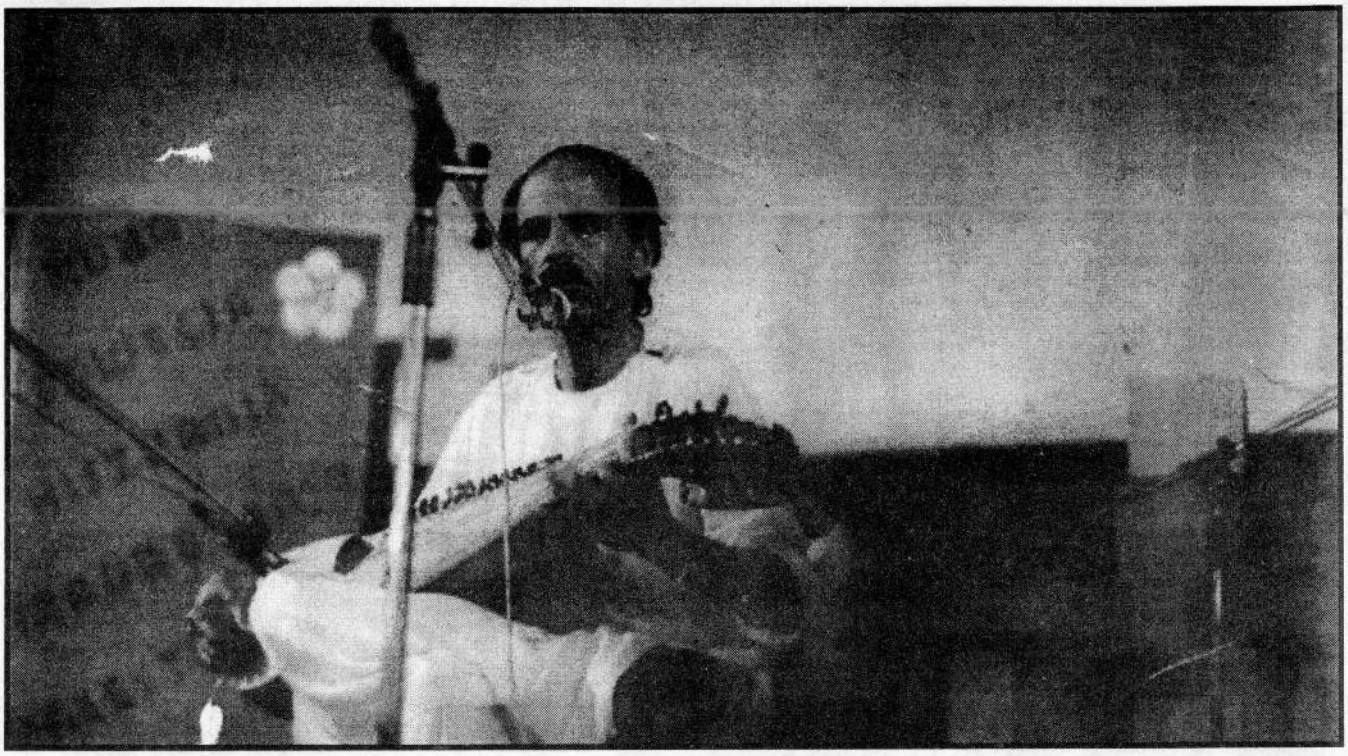

صدیق قیام حین اجرای کنسرت در فیستوال بین المللی شهر پوزنان پولند

مختصر از اصطلاحات هندی و غربی و غیره را دارد. صدیق قیام میگوئید: بار اول این کتاب در سال ۱۹۹۹ به کمک مالی یکی از دوستانم چاپ گردید و به سرعت فروش و ختم گردید که اکثراً آنرا افغانها به خارج بردند و در داخل امکان آوردنش نبود و چاپ دوباره از توان مالی من که تا همین حالا هفتم سال بیکاری را می گذرانم بالا است به خصوص که چاپ نو آن شاید تا حدود ۴۵۰ صفحه شود و قیمت تر تمام خواهد شد. اگر باز هم افغانهای هنر دوست همت به چاپ آن کنند حاضرم آنرا در دسترس شان بگذارم.

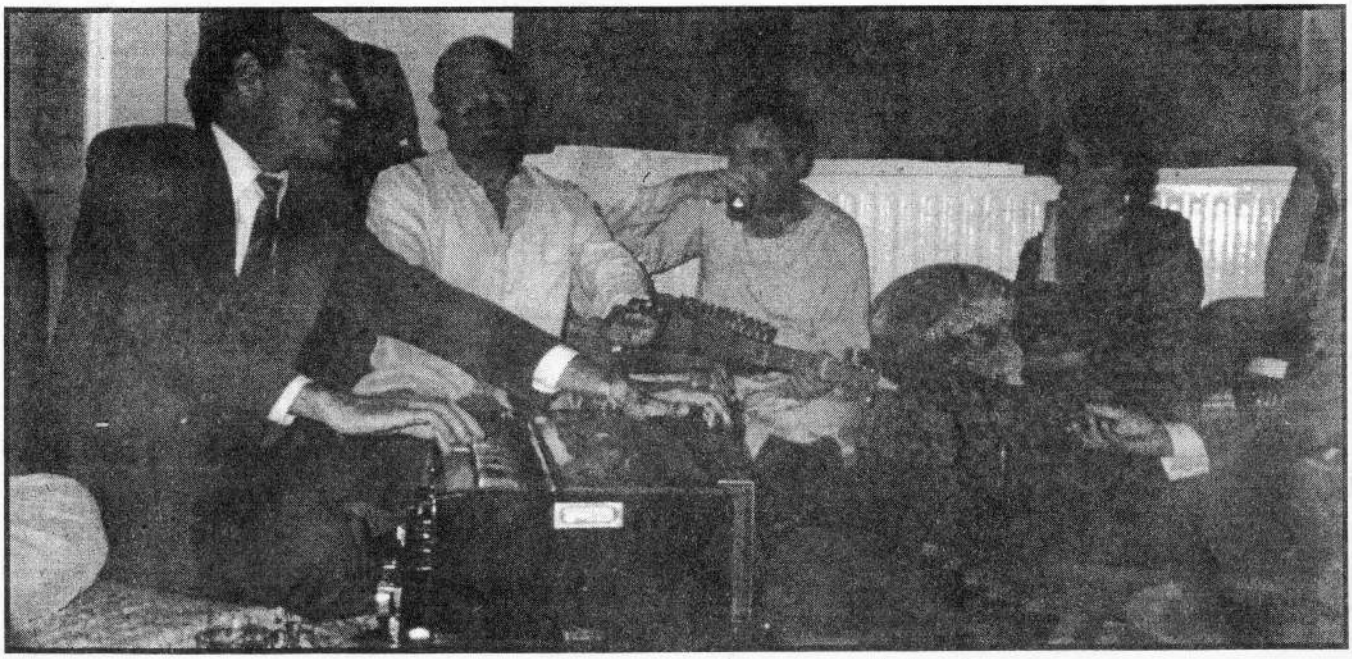

صدیق قیام همراه با استاد هاشم در منزل داکتر جانبیلی انگلیسی در شهر پرایتن انگلستان

(c) ketabton.com: The Digital Library

مراسم ازدواج در امریکا

مراسم ازدواج در یک جای عنعنوی مانند افغان ها که در هوتل ها با اشتراک صدها نفر دایر میشود، در امریکا نیز همینطور مراسم اما بشکل ساده در حضور قاضی و دوستان و اقارب نزدیک شان صورت میگیرد. زوج هایی که آنقدر پول ندارند تا محفل بزرگ را برای شان دایر کنند در عوض انها این پول را ذخیره کرده برای خریداری اجناس خانه و یا برای سپری نمودن ماه عسل، Honymoon به مصرف میرسانند. امریکایی ها با اشکال مختلف ازدواج میکنند. عروسی های بزرگ در امریکا مصارف زیادی را ایجاب میکند عروسی بزرگ لباس خاص عروسی، غذای خوب و موسیقی خوب را تقاضا می کند.

عروسی متوسط امریکائی حدود ۲۰هزار دالر و یا بیشتر را ایجاب میکند. بعضی امریکائی ها حدود ۶۵هزار ملیون دالر برای مصارف در یک عروسی خرج میکنند بشکل عنعنوی والدین عروس، مصارف عروسی را تعیین میکند. امریکائی ها در سنین خیلی بالا عروسی میکنند بنأ عروسی را خود شان ترتیب داده و مصرف آنرا بدوش میگیرند. در مراسم عروسی امریکائی ها مثل افغانستان یک آدم مذهبی باید موجود باشد تا مراسم عروسی را عقد نماید. عروس و داماد بعد از عقد نکاح روی یکدیگر را بوسیده، وقتی مراسم عروسی در یک کلیسا پایان می یابد عروس و داماد میخواهند از کلیسا بیرون بروند دوستان و اقارب نزدیک شان در دو طرف صف بسته و بالای آنها گندم و برنج میریزند به خاطری که میگویند رزق و روزی فراوان میشود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

د ټولیزو اړیکیو د ښه والی لپاره د یوې طرحې وړاندیز

عبدالغفور لیوال

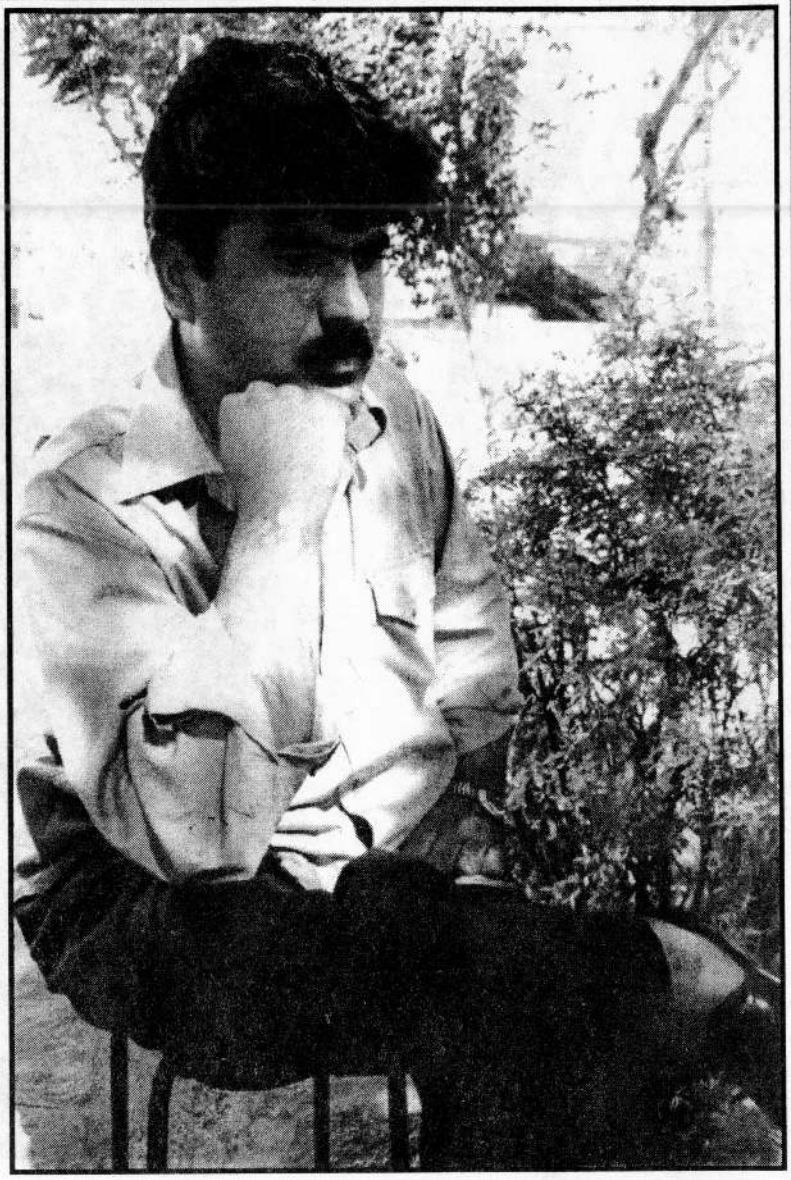

کله چې د ټولیز ورسنیو یاد ټولنیز واړیکیو د وسایلو د ښه والي لپاره طرح وړاندې کوو، لومړی ښایي هغه ستونزې په پام کې ولرو، چې په دې برخه کې شته او موږ یې دله منځه وړلو لپاره هڅه کوو. ښه نو څه ستونزې او نیمګړتیاوې شته؟

زموږ د مطبوعاتو یوه لویه برخه هڅه کوي، چې خلکوته ډیرې خبرې وکړي او هغه څه ورواوروي، چې دوی یې غواړي پرته له دې چې دې ته یې پام وي، چې خلك د دوی د خبرواوریدوته اړتیا لري که نه. په بله ژبه مطبوعات له خلکو سره یوازې خیزه اړیکي لري، حال دا چې خلك هماغومره، چې اوریدوته اړدي ویلوته هم اړ تیا لري اوس نو پوښتنه رامنځ ته کیږي چې زموږ په ټولنه کې ټولنیزې رسنۍ د وینا په رینښتینې مانا څومره دا استعداد لري، چې د خلکو غوښتنو او پوښتنو ته انعکاس ورکړي او دهغوی د زړه د خبرو په رینښتنې تربیون بدل شي؟ دوهم خنډ دا، چې ګڼ شمیر د ټولنیزو اړیکیو وسایل ملي نه بلکې ډله ییز اوځانګړي دي او د داسې چا پله لاس کې دي، چې تل غواړي خلکوته د خپل ځان، ډلې یا ګروپ په ګټه تبلیغ وکړي، داتبلیغات ډېر ځله یوازې خیز، کلیشه یي ستومانونکي، تکراري او مبتذل هم وي، چې په ډیرې آسانۍ سره کړای شي د خلکو او داسې وسایلو ترمنځ واټن رامنځ ته کړي(البته زموږ دایادونې د ټولیز واړیکیو د وسایلو دیولوی شمېر په باره کې دي نه دټولو هغو په هکله)

بله ستونزه داده، چې د دغوو سایلو یوه لویه برخه دداسې کسانو له خوا کارول کیږي چې په دې برخه کې مسلکي نه دي، ځینې خویې آن لا دژورنالیزم په ډیرولومړنیو بنسټونو او اساساتو هم نه وي خبر او په دې هم نه پوهیږي، چې څه ډول باید له ټولنې سره مخاطب شي، خلك ورڅخه څه غواړي او دوی له خلکو څخه څه غواړي؟ همداراز دیوه داسې سالم او ملي ارګان نشتوالی، چې وکړای شي په دې برخه کې سمه او معقوله لارښوونه او سازماندهي پرغاړه واخلي هم بله ستونزه ده، خو یو بل مشکل، چې دچارواکو او

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسـولینو له خوا ډیره اوتل یادیږي هغه د ټولنیز واړیکیود و سـایلو په هکله دامکاناتو نشـتوالی دی، چې لاملونه یې جګړه، اقـتصادي کمزوری او نورو مصیبتونه ګڼي ښه داخوهم ستونزه ده چې سـترګې پټول ور څخه سـم کارنه دی، خودلته پوښتنه رامنځ ته کیږي: آیا که همدغه لږامکانات چې شته سـم و کارول شـي نو همدا اوس بـه زموږ لپاره بـس نه وي؟؟.

په دې اړه دیـوه افغـان لیکـوال یوریښتنی تحـلیل زماډیر خوښ شـو چې لیکي: ((اوس موږ په یوه بـاطله کړی کې ولاړ یو ګڼ شـمېر خپرونې مواخیستونکي او پیرودونکـي نـه لـري ځکـه، چې ګټور مطالب نه لـري او ګټور مطالـب نـه لـري، ځکه تکړه لیکوالان (او کار کوونکـي) نـه لـري، لیکـوالان(او کارکوونکـي) نـه لـري ځکه پیسـې نه لري او پیسـې نه لري ځکه چې اخیستونکي نه لري او اخیستونکي نه لري ځکه چې... څرخه چې څرخیږو،))

((دغه باطله کړی باید له یوه ځایه ماته شـي)) هوریښتیا، چې تقریبـاً زموږ د دغواړیکیو ټول وسـایل په همداسـې یوه کړی کې راګیر دي او داسې کړی باید ماته شـي او ماتیدل یې هو مره هم ناشـوني نه دي، چې ځینې چارواکي یې ګڼي. موږ له یوه بل ترخه واقـعیت سره هم مخامخ یو او هغه دګڼ شـمېر افغاني مطبـوعاتو په وړاندې د خلکو بې اعتمادي ده همدا، چې ددې مطبـوعاتو، مطبـوعاتچیان نه شـي کړای پرځان د خلکو اعتماد وسـاتي نو ښکاري، چې په خپل کارکې نابـریالي دي او هغـه هـم ځکـه، چې ډیـر ځلـه د روایـت پرځای قضاوت کوي او حتی د تظاهر لپاره هم دبې پرې توب اوبې طرفی خیال نه شـي سـاتلی، کله چې موږ دخپلو ټولنیز واړیکیوله ځینو وسـایلو څخه تمه لرو چې مثلا نوی خبـرو اورو (البـته خبـر د هغه ژورنالیسـتیك تعریف په اصلي مانا) نوډیرځله دیوې جملې خبـر تر څنګه له یوې پاڼې تبصرې او قضاوتونو سره مخامخ کیږ- و ځکه خو سترې کیږو د خبرور کوونکي پر بې طرفی نه لرلو موشك په یقین بدلیږي او دبـې اعتمادی لومړي زړي مو په ذهن کې راشنه کیږي، ښاغلی خبرور کوونکی دې ته چندان پام نه ساتي، چې په دغسـې یوځانګړي موقـعیت کې د (خبـر) یوه تازه، لنډ اوجالـب روایـت تـه اړتیـا لـرو او ږدوببولالو او زړو قضاوتونوته، چې ډیرځله دهغې ډلې، کس یا حاکمیت خپلې ګټې په کې مطرح وي، چې دغه خبـرور کوونکې وسـیله په لاس کې لري(په اصطلاح هر څوك خپلې خواته تښه وهي) داسمه ده چې سمو تحـلیلونوته هم اړ تیا شـته خو هر څه خپل ځای اومهال لري زموږ ستونزه همدلته ده، چې دغـه لازم ځای او مهال نه پیژنو، هیـره دې نه وي، چې د (خبـر) په هکله دایادونه مو د بـیلګې په توګه راوړه زموږ د ټولنیز واړیکیو وسایل په هره برخه کې همداسې ستونزې لري. مثلا موږ د دې وسایلو له حد او ضرورته وتلې برخه او انرژي په ادبیاتو یا تاریخ مصرفوو، هی شـله یو دیوه کلاسـیك شـاعر دمړینې د کال پرمعلولو لسـهاوې پاڼې تـوروو خـو د دې په وړانـدې مثـلا په افغانسـتان کې دتیکنولوژی او ساینس د پرمختګ په بـرخه کې کومه ځانګړې مجله، راډیویي یا تلویزیوني خپرونـه، فلم یا کوم بـل څه په ذره بـین کی هم نه شـو موندلای. دکرنې، اقـتصاد، بـیارغونې، ملي سیاسـت، ټولنپوهنې او نورو په بـرخه کې خو هسـې هم خدای(ج) بـښلي یو ټول شاهد یو په همدې څه کم لسو کلونو کې به یوازې په همدې پېښورکي (له څواشـتثنا توپرته) دسیاسي خاطرا تو څومره دروغجن کتابـونه او مقـالي چاپ شـوي وي او د څومره اخبـارونو مجلو او نور وخپرونو مخونه به پر دغو ناندریو تور شوي وي خود دې په وړاندې افغانسـتان د پوهنتونونو لپاره څومره علمي کتابـونه، اخبـارونه، مجلې او دنویوعلمي لاس ته راوړنو خبرونه چاپ او خپاره شـوي دي؟ ښکاره ده چې تقریبـاً هیڅ. دنړی څومره سیاسـي او ټولنیزې تجربـې مواوریدلي، لوسـتي یا لیدلي دي، څومره سیاسـي او ټولنیزې تجربې مواوریدلي، لوستي یالیدلي دي، چې وکړای شـود خپلو ستونزودحـل کولو لپاره یې دتقـلید بـیلګې وګڼو؟ د افغانسـتان څومره فیصده خلك په دې خبـردي، چې ګاونډي هیوادونه، نړیوال بـلاکونه او سـازمانونه د دوی په چاروکې څومره او څه ډول ونډه لري؟ یا لاس و هنـه کوي؟ د بـهر میشـتو، مهاجرو او هیواد میشته افغانا نو ترمنځ د دوی دبرخلیك په هکله د نظر ونو څومره راکړه ورکړه، تبادله او ارتباط رامنځ ته شوې ده؟ او دلسـګونو نور همداسـې پوښتنو په وړاندې له(هیڅ) پرته بل څه ځواب لرو؟ ولې داسې خوهم نه ده چې موږ د ټولنیز ارتباط هیڅ وسایل نه لرو، څه ناڅه خویې لرو، نوولې داسې لاس تـه راوړنـې نـه لـري؟ ښکـاره ده، چې نیمګړتیا وې او خپل لاسي غفلتونه ښه په

(c) ketabton.com: The Digital Library

مورگواوښتي دي او خلك هم، چې دا نيمگړتياوې او غفلتونه ويني ښكاره ده، چې بې اعتماده او ناهيلي كيږي، كه خپلې خبرې راغونډې كړو نو وبه وايو، چې ددې ستونزو او نيمگړتياوولې د منځه وړلو لپاره څه كول په كار دي؟ او دا هغه پوښتنه ده، چې ځواب لټول يې زموږ دليكنې اصلي موخه ده.

دطرحې وړانديز:

تر هرڅه مخكې ښايي ټولنيزې رسنۍ دخپلې خپلواكۍ له پاره مبارزه پيل كړي. افغان سيد جمال الدين ويلي وو:

"هر ملت او هر چاته بويه، چې خپله خپلواكي په خپله وگټي" د همدې وينا پر بنسټ ټولنيزې رسنۍ هم دځان ژغورنې لپاره د خپلواكۍ پر گټلو مجبوره دي بايد په گډه ددې لپاره هڅه وشي، چې د بيان د آزادۍ حق خلكوته ورو پيژندل شي او هر وگړي ته تلقين شي، چې دڅه ويلو امتياز د بل چاله خوا ښبل شوی سوغات نه بلكې د هغه مسلم حق دی.

هروگړی د بشر د حقونو د نړيوالې اعلاميې د نو لسمې مادې پر بنسټ، چې وايي: "هرڅوك دعقيدې او بيان دآزادۍ حق لري، چې د خپلوگروهو په لرلو سره هيڅ ويره او ډارو نه لري او افكارو په لاس ته راوړنه اخيستنه او خپرولو كې له ټولو ممكنو وسايلو څخه په بې پولې گټه اخيستنه كې آزاد دی" د بيان د آزادۍ حق لري. دغه حق د بشر د حقونو اسلامي اعلاميې په خپله اوه ويشتمه ماده كې هم تاييد كړي او همدارنگه د مدني او سياسي حقونو بين المللي تړون هم په خپله نو لسمه ماده او د بشر د حقوقو نړيوال كنفرانس په خپله پينځمه ماده كې دغه حق د وگړيو له مهمو اولو مړنيو حقونو څخه گڼلي دي. نو افغانان هم بايد د بشري كورنۍ د غړو په توگه له دې څخه برخمن شي خو له دې څخه وړاندې يې يو غوره او لومړنی حق دا دی، چې دوی له خپل هغه حق څخه خبر شي، پر اهميت يې وپوهول شي او دا وروښول شي، چې څخه ډول له خپل دغه حق څه گټه واخلي او د خپلو ستونزو د حل لپاره يې وكاروي.

د دې حق د ښوونيزی مبارزې او نورو نيمگړتياوو د څارنې او لارښوونې لپاره د يوه ملي، پوهنيز او مسلكي سيستم رامنځ ته كولو ته اړتيا شته، چې بويه د يوه انجمن، اتحاديې يا كوم رسمي ارگان په چوكاټ كې جوړ كړل شي، چې وكړای شي د ټولنيزو اړيكيو د چارو سمه، جدي او منظمه څارنه او لارښوونه وكړي. په دې برخه كې مسلكي او عملاً شامل. كدرونه كړای شي د داسې سيستم د جوړولو نوښت په لاس كې ونيسي.

د ديش حق د ښونيزی مبارزې او نورو نيمگړتياوو د څارنې او لارښوونې لپاره د يوه ملي، پوهنيز او مسلكي سيستم رامنځ ته كولو ته اړتيا شته، چې بويه د يوه انجمن، اتحاديې يا كوم رسمي ارگان په چوكاټ كې جوړ كړل شي، چې وكړای شي د ټولنيزو اړيكيو د چارو سمه، جدي او منظمه څارنه او لارښوونه وكړي. په دې برخه كې مسلكي او عملاً شامل. كدرونه كړای شي د داسې سيستم د جوړولو نوښت په لاس كې ونيسي.

په ټولنه كې د اعتماد د گټلو لپاره د ټولنيزو اړيكو د وسايلو پام دې دغه اصل ته راواړول شي، چې سالمې ټولنيزې اړيكې هغه مهال ټينگيدلای شي چې دغه وسايل په مطلقه بې طرفۍ كې يوازې او يوازې د ملي گټو تر محور راوڅرخي او د ملي گټو دا محور هم بايد يوازې په شعارونو، مرده بادو زنده باد او لويو سرليكونو كې نه بلكې د ټولو هڅو په عملي، معنوي او اخلاقي سرچينو كې و اوسي ولو كه ډير ياد هم نه شي ځكه ملي گټې هغه سنگر نه دی چې له هغه څخه د نورو ټولنو پر ملي گټو ډزې وكړو. يوازې بايد خپلې ملي گټې د نورو له ډزو څخه وژغورو، له دې پرته په كور كې كور كې جوړول نه دي په كار او ټولنيزې رسنۍ بايد د جمعي ارتباط دله منځه وړلو لپاره چړې نه شي.

د هغو كسانو لپاره، چې د ټولنيزو اړيكو د وسايلو چارې پر مخ بيايي د مسلكي زدكړو اړتيا شته، چې ښايي د ياد شوي ارگان يا انجمن له خوا تر سره شي، د ژورناليزم د علمي اساساتو زده كړه د ملي ژبوز د كړه په ادبي او علمي بڼه، او لږ تر لږه د يوې نړيوالې ژبې زده كول بشپړ شي د سياسي علومو، تاريخ، ټولنيزو پوهنو، اقتصاد، منطق او نورو ضروري پوهنو د آرونو او مقدماتو زده كول هم كړای شي د نظر وړ موخې ته د رسيدو په لاره كې پوره مرسته وكړي او دا هر څه د دې لپاره چې په ټولنيزو رسينو كې نظم او تعادل رامنځ ته شي (يوه يادونه، چې ښايي هيره نه شي هغه د ياد شوي ارگان يا مسلكي ټولنې د كړنو په هكله ده، چې دغه كړنې د ټولنيز ارتباط د سمون او ښه والي لپاره تر سره كيږي نه پر هغوی د سانسور او د داسې

(c) ketabton.com: The Digital Library

د ټولیزو اړیکیو د ښه والی لپاره د یوې طرحې وړاندیز

کنترول تحمیل، چې د دغو وسایلو خپلواکي ور څخه واخلي یا په بله ژبه هغوی ته د وکړه اومه کړه داسې امر و نهي وکړي، چې د هغوی په چارو کې په بې ځایه مداخلې تعبیر شي.)

څنګه کولای شو یو سم جمعي ارتباط رامنځ ته کړو؟

په دې برخه کې د ټولیزو اړیکیو ټول هغه وسایل، چې دننه او بهر کې د افغانستان او افغانانو لپاره کارکوي، پوره ونډه اخیستی شي د مهاجرو او هیواد میشتو افغانانو د نظرونو نږدې کول او د دوی تر منځ د نظري او معنوي پول جوړول د همدې وسایلو پرغاړه دي دغه وسایل باید وکړای شي د افغانستان لپاره سم تحلیلونه انتخاب او منعکس کړي، ګوندې پرځینو یې د ټولو آمنا وشي او عملي کولوته یې مټې رابډوهي.

نن سبا نړیواله ټولنه د بشري حقونو ساتلو او تامین ته کلکه پاملرنه کوي د دغو حقونو د ترپښولاندې کولو اړاندې پر مبارزه بوخته ده ټولیزې رسنۍ په دې برخه کې خورا لویه ونډه لري، په جګړه ییزو حالاتو کې جګړه ماران، سیاسي حاکمیتونه او وسله والې ډلې ډیر ځله بشري حقونه ترپښولاندې کوي او څرنګه، چې زور لري نه خوله چاڅخه ویریږي او نه هم د کوم اصل په وړاندې د مسولیت احساس کوي، یوازینۍ ویره، چې له دوی سره وي هغه سیاسي رسوایي او ټولنیزه ملامتي ده، چې په خلکو کې د دوی په وړاندې نفرت او کرکه رامنځ ته کوي او بالاخره داکرکه او نفرت خلك د دوی په وړاندې عملي اقدام ته هڅوي نو دغه ډلې او حاکمیتونه که له بل څه نه ویریږي د خلکو له داسې اقداماتو څخه یې ارومرو سترګه سوزي. دغه رسوایي او ټولنیزه ملامتي څوك رامنځ ته کولای شي، ښکاره ده چې د جمعي ارتباط وسایل. دغه وسایل باید په ګډه داسې یو ملي شهامت مسلکي جسارت او جرئت ولري، چې د هر جګړه مار د رسوایي تشت له بامه راوغورځوي او د بشري حقونو د هر نقضوونکي په وړاندې عامه ذهنیتونه متوجه کړي ګوندې له دې اړخه حاکمیتونه، وسله والې ډلې، حزبونه او افراد د مسولیت احساس او ویره ولري، چې دا په خپله د ټولنیز ارتباط د وسایلو لپاره لویه لاس ته راوړنه ده، البته داخبره باید په کلکه په نظر کې وساتل شي، چې ټولیزې رسنۍ باید په دې برخه کې له ریښتینو پخوا او مستند و مدارکو، اعتدال او د عامه ګټو په پام کې نیولو څخه کار واخلي نه دا، چې روایتونه او قضا وتونه یې له تخیل، حدس، عقدو، ډله ییزو مخالفتونو، بې ځایه بدنامولو، تهمتونو او دروغجنو تبلیغاتو څخه جوړ وي.

د جمعي ارتباط ښه ټینګښت لپاره باید ټولیزې رسنۍ یوه بله ګډه هڅه هم وکړي او هغه له ځینو رامنځ ته شویو ککړتیا ووڅخه د عامه ذهنیتونو مینځل دي او دا چاره هغه مهال ډیره ښه ترسره کولای شي، چې د دغو وسایلو چارواکي لومړی خپله له دغسې ککړتیا و څخه پاك اولري وي، هوکې د ټولیزو اړیکیو وسایل باید د قومي، ژبني، مذهبي، سمتي او نور وتوپیرونو او تعصباتو پولې رنګې کړي او عامه ذهنیت په کلکه د ملي یووالي پر محور را وچور لوي. نن سباز موږ دلویې سیاسي ناروغۍ یوازینۍ علاج ملي وحدت دی ټولیزې رسنۍ ښایي دا ناروغۍ سمه تشخیص کا او د ملي یووالي د عملي شعار نسخې خلکوته وړاندی کړي. په دې چارې اوله دې لارې به د هغه عامه ارتباط فضا، چې د ټولیزو رسنولو خوا رامنځ ته کیږي صمیمي خوږه او هر افغان ته د منلو وړوي.

د یادې شوې وینبیدنې څارنې او روزنې په پایله کې د یوه ملي او صمیمي ټولنیز ارتباط د ټینګښت په هیله او مینه.

❁❁❁

(c) ketabton.com: The Digital Library

این صفحه را مردها نخوانند

تهیه کننده: جمیله آسیون

اسباب عمدهٔ عقامت در خانم ها چیست؟

۱- موجودیت ندبه در نفیرها و یا داخل رحم:

موجودیت ندبه در نفیرها مانع حرکت تخمه از طریق لوله های رحمی میشود و مانع حرکت سپرم به طرف تخمه میگردد. ندبه داخل رحمی مانع رسیدن تخمهء القاح شده به جدار رحم میگردد حالات ذیل سبب تشکل ندبه شده میتواند:

- انتان تداوی نشده
- ساقط نامطمئن یا مشکلات ولادت که سبب تخریب و یا انتان رحم شده باشد
- گذاشتن لوپ یا وسیلهء داخل رحمی که در شرایط ناپاک تطبیق گردیده و رحم را منتن ساخته باشد؛ مشکلاتی که از سبب عملیات های جراحی مهبل، رحم، تخمدان ها و لوله های رحمی بوجود آمده باشند

۲- خانم تخمه تولید نمی تواند زیرا عضویت او مقدار کافی هورمون در زمان مناسب نمی داشته باشد اگر عادت ماهوار کمتر از ۲۵ روز و یا بیشتر از ۳۰ روز فاصله داشته باشد، خانم مشکلات در آزرده ساختن تخمه دارد.

۳- خانم توموری در رحم دارد (Fibroid) که مانع حمل و یا ادامهء حمل میگردد.

۴- امراض مثل مرض شکر- توبرکلوز و ملاریا میتواند بارداری خانم را متأثر سازد.

چگونه بیماری های مقاربتی جلوگیری کنیم ؟

هر کسی که با بیش از یک نفر تماس جنسی داردو حتی زوج های قانونی، باید بیماری های مقاربتی را بشناسند؛ زیرا گاهی این بیماری ها باعث آسیب های فردی میشوند، صدمات ناشی از بیماری های مقاربتی در عده ای از بیماران بسیار شدید بوده ممکن است ادامهء زندگی را تهدید کند و یا مشکلات نظیر نابودی، سرطان، و ایدز ایجاد کند. بسیاری از بیماریهای مقاربتی می توانند در زمان بار داری مشکل ساز شده و یا سبب عفونت جنسی (نوزاد) شوند. اگر سرما خوردگی و آنفلونزا را کنار بگذاریم به دلیل میزان بلند شیوع فساد و فحشا و بی بند و باری، بیماریهای مقاربتی در امریکا گسترده ترین بیماری عفونی هستند. این بیماری ها در عین فعالیت جنسی در ناحیهء دستگاه تناسلی سبب انتقال بیماری مقاربتی می شود. بیش از ۲۰ نوع بیماری مقاربتی وجود دارد که بعضی از آنها قابل مداوا هستند؛ ولی بعضی قابل مداوا نیستند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ای شکم بی هنر ...

بگیرند. گفتم چطور؟ گفتند: اولاً عقب کارت را بخوانید. وقتی که جدول عقب کارت را خواندم چنین تحریر شده بود. آرد هفت کیلو، ذغال یک بوجی، روغن شانزده کیلو، لوبیا هژده کیلو، برنج بیست و یک کیلو، پلاستیک دونیم متر، کمپل سه تخته، جوراب سه جوره، لحاف سه تخته، بخاری و صندلی یک یک پایه و از همه جالبتر اینکه یک قطعه کارت نان به تناسب تعداد عایله، با خواندن این جدول طویل، نزدیک بود که از خوشی سکته کنم اما دست از پا خطا نکرده پرسیدم که مکلفیت ما حاجتمندان چیست؟ گفتند: اول اینکه تا خاتمهٔ سروی مردم شهر که یک هفته را در برخواهد گرفت، کارت را به کسی نشان ندهید که مردم بالای ما هجوم می آرند و دوم اینکه مبلغ چهار صد هزار افغانی که به تناسب قیمت مجموعی اشیایی که دریافت میدارید، پول ناچیزی میباشد، بپردازید. گفتم من که مالک بیست هزار افغانی نیستم و از همهٔ اقارب و دوستان خود قرضدار هستم که دیگر اعتباری هم برایم نمانده. یکی از آنها گفت که دلم به حالت سوخت، واقعاً مستحق کمک و قابل ترحم هستی ولی ما هم چاره نداریم و تصمیم مقامات بالایی مؤسسهٔ ما همین است یکبار با مادر اولادهایت مشوره کن که ما بیشتر از بیست دقیقه در حویلی شما منتظر مانده نمیتوانیم.

به داخل رفتم و به مادر اولادها گزارش دادم که بعد از مکثی گفت: به فکر من یک چاره داریم و بس و آنهم اینکه از آن برادرها خواهش کن که برای نیم ساعت به خانه بیایند و دست خود را گرم کنند و خودت گوشواره های طلایی مرا که آخرین نشانی مادرم بود، به زرگری برده بفروش، در غیر آن از این نعمت بزرگ که ارزش عمومی آن سر به سه یا چهار میلیون افغانی می زند، بی بهره می مانیم. این اولین باری بود که مادر اولادهایم حاضر به فروش گوشواره هایش میشد و در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، گوشواره هایش را کشیده به دستم داد.

از خانه بر آمدم. گفتند چطور شد، بالای نامت خط بطلان بکشیم؟ گفتم نخیر به حالم دل بسوزانید و حد اقل نیم ساعت زیر صندلی ما تشریف ببرید تا من گوشواره های خانم را در زرگری برده بفروشم. در تاکسی میروم و در تاکسی می آیم. یکی از آنها گفت: گوشواره ها را بمن نشان بده که اگر جور آمدیم خودم میگیریم و بعد از وضع چار لک افغانی قیمت کارت، متباقی آن را هم می پردازم. گوشواره ها را برایش دادم، ته و بالا کرده گفت: اینها را به چند میفروشی؟ گفتم از نرخ امروزی طلا خبر ندارم اما خشوی مرحومم اینها را در آنوقتهایی که آرد گندم فی سیر دو صد اوغانی بود، به چهل هزار اوغانی خریده بود. گفت: من از نرخ طلا خبر دارم اما این گوشواره ها از طلای خالص نیستند با آن هم اگر موافق باشی، قیمت کارت را وضع میکنم و دو لک اوغانی اضافی برایت می پردازم و اگر در بازار ببری شاید بیشتر از دو لک اوغانی نخرند زیرا تعامل بازار چنین است که جنس دستگردان را ارزان میخرند و به اصطلاح انگشت افگار می پالند. گفتم درست است. گوشواره ها را گرفت، دو لک اوغانی برایم داد، نامم را در کتاب ثبت کرد و کارت را هم برایم دادند، معاملهٔ ما تقریباً تمام بود گفتم کارت نان ارزان و مواد ما چه وقت توزیع میشود و کارت نان ما برای چه مدتی خواهد بود؟ گفتند: بعضی از اقلام مواد ذکر شده در کارت با استفاده از پول ناچیز شما از بازار کابل تهیه میشود که یک هفته را در بر خواهد گرفت بناءً روز چار شنبه آینده با کارت و تذکرهٔ خود به محل توزیع کمکهای سره میاشت مراجعه کنید و کارت نان شما را هم در آنجا توزیع میکنیم که برای مدت یکسال خواهد بود که روزمره نه قرص نان دبل و ارزان از طریق همین خبازی کوچهٔ مربوط دریافت خواهید کرد. اما افسوس...

پرسدیم مامور گلو! ادامه بده که آخر چه شد؟ آهی کشید و گفت: در روز معینه کارت و چند بوجی خالی و کراچی همسایه ام را عاریت گرفته عازم پل هارتل یعنی گدام سره میاشت شدم. کارت را به مامور توزیع دادم. قهقه خندیده گفت: اینه دگیش.. در حالی که کراچی خالی و بوجیهای اضافی را تا دروازهٔ گدام با خود کشیده بودم، یکی از مامورین سره میاشت از زینه های گدام بالا رفته توسط بلند گو اعلام نمود که دسته یی از افراد استفاده جو و نا مسلمان دست به طبع کارتهای تقلبی در مطابع خارجی زده اند و تا توزیع آن در میان هموطنان ما در بدل دریافت پول از سه صد تا چار صد هزار افغانی، جنایتی را مرتکب شده اند نابخشودنی، که امیدواریم آخر به پنجهٔ قانون و شریعت گیر بیایند، هموطنانی که این کارتهای تقلبی را خریده اند، آنها را با خود داشته باشند تا اگر مرتکبین این جنایت دستیگر شدند، پول هموطنان ما برویت این کارت به دست بیاید و در غیر آن این کارتها تقلبی میباشند و مربوط هیچ مؤسسهٔ خیریهٔ داخلی و خارجی نمیباشند. ما مسوولیتی نداریم.

در آنجا متوجه شدم که صدها خانوادهٔ همشهری ما به سرنوشت ما دچار شده اند، دست خالی برگشتیم و خلاص. آمر شعبهٔ ما که کمتر سخن میگفت و فقط سخنان همکاران را می شنید، رو به مامور گلو کرده گفت: واقعاً بالایت بلایی نازل شده که برای همهٔ ما قابل تأسف است اما از دست ما چیزی بر نمی آید و شما هم باید صبر داشته باشید.

بعد از شنیدن ابیات زیر از زبان مامور گلو تأسف کنان راهی منازل خود شدیم:

گویند صبر کن که ترا صبر دهد آری دهد و لیک به عمر دگر دهد ما عمر خویش را به صبوری گذاشتیم عمر دگر بیاید تا صبر بر دهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

برنده جایزه مقاومت و شجاعت

وقتی حرف از نطاقی و گوینده گی به میان میآید به این امر معتقد می شویم که رادیو تلویزیون افغانستان نیز درجمع گوینده گان خود بهترین ها را دارد.

درین بخش از هنر برخی شخصیت های انگشت شماراند که به آخرین پلهء پیروزی، تجربه و مهارت رسیده اند و امروز در زمرهء برگزیدگان این عرصه به شمار می آیند. از گوینده گانی که عمری را

(c) ketabton.com: The Digital Library

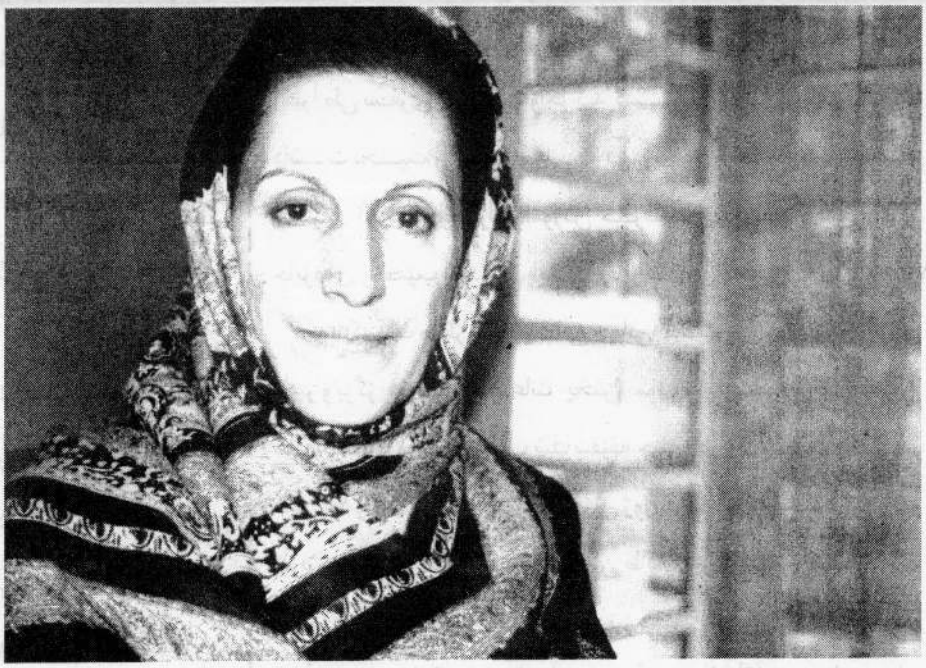

در این عرصه زحمت کار و تلاش سپری نموده اند و بـا تحـمل رنج های فراوان کشور را ترک نکرده و خدمات شایانی را برای ژورنالیزم افغانستان نموده اند و تلاش و خدمات آنان واقعاً ستودنی و تحسین بـرانگیز ست، خانم شفیقه حبیبی است. صدای او را چندی قبل از رادیوی بی. بی. سی، شنیدم که طی مصاحبه ای در مورد آخرین سفرش به کشـور های هالند، آلمان و امریکا و جایزه ای که در این سـفر دریافت نموده بـود صحبـت میکرد. در همین روزها از ورود او بـه کشـور آگاه شـدیم و بـه این بـهانه خواستیم در اولین شمارهٔ سباوون مصاحبه ای با او داشته باشـیم. او را که مصروفیتی در بیرون از منزل ندارد، فقط در منزلش میتوان یافت اپارتمان او در مکروریان اول موقعیت دارد. با آدرسـی که از او در دسـت بـود خیلی راحت ما را به منزل مقصود هدایت کرد. در را دخترک کوچکی برایم بـاز نموده مرا به داخل رهنمایی کرد اطاق کوچکی که با کوچ و چوکی تزیین شده است و میز بیضوی شکلی که وسط چوکی ها گذاشته شـده اطاق را کوچکتر نشـان میدهد. عقـب چوکی ها الماری بـزرگ دیواری که پر از کتاب اسـت دیده میشـود که نمایانگر اهل مطالعه در این خانه می باشـد کنار کتاب ها عکس محمود حبیبی دیده میشود، که سالیان جوانی خود را در خدمت بـه مردم میهن ما و اجرای وظایفی مهم گذشتانده است. بعد از گذشـتن دقایقـی شفیقـه حبیبـی داخل اطاق شـد، بـعد از احوالپرسی چون قبلاً باآنها در مورد صحبـت کرده بودم به مصاحبه آغاز کردیم.

برایم چای تعارف میکند و من بیصبـرانه منتظر هسـتم تا سـوال هایمرا مطرح کنم: خوب خانم شفیقه حبیبی چطور اسـت اگر در مورد آغاز کارتان و اینکه چگونه به نطاقی رو آوردید و اولین بـار که مقابـل مایک قـرار گرفتید چه حالتی داشتید، بگوئید.

وی با لبخند جواب را چنین آغاز میکند:

"من در مکتب زمانیکه دختر نوجوانی بـودم مسـوول کنفرانس های "لیسه ملالی" بودم چون صدایم خوب بود کلمات را زیبـا ادا میکردم نظر حضار کنفرانس ها برمن جلب شده و مرا تشویق میکردند و بنابـر توصیهء استادان بـزرگوارم آصف((مایل)) و صالحـه فاروق((اعتمادی)) بـه رادیو کابل وقت کشانیده شدم و کار نطاقـی را آغاز کردم بـاآنکه بـا میکروفون بیگانه نبـودم؛ اما در سـال ۱۳۴۰ خورشـیدی، زمانیکه قـرار شـد ،اخبـار سـاعت۸ شـب را که نیم سـاعته بـود و یک نفر آنرا میخواند قـرائت کنم صرف پانزده دقیقه آنرا توانستم بخوانم ادامه بـدهم و نمیدانم چرا اینقـدر زیر تاثیر مایک قـرار گرفته بـودم که پانزده دقیقـه بـعدی خبـر را نطاق ورزیدهء کشور سرور "رنا" که در استدیو آماده بود خواند و اصلاً شـنونده ها متوجه این تغییرات نشدند"

وی در مورد اینکه یک نطاق چه طور میتواند مؤفق باشد و چه نکات را باید مدنظر بگیرد و آیا در نطاقی پیرو کدام سبک خاص هستند گفت:

"به نظر من حرف خیلی عمده همین اسـت که یک نطاق بـاید مؤفق

(c) ketabton.com: The Digital Library

باشد اگر مؤفق نبود لطفاً مسلک دیگری را انتخاب کند. دیگر اینکه یک گوینده وقتی میتوان مؤفق باشد که استعداد نطاقی، آواز مرغوب، آموزش گویندگی، فهم عمومی و تسلط برزبانی که در آن نطاقی میکند داشته باشد و احساس مسوولیت کند و این بزرگترین راز مؤفقیت گوینده گی است.

وی به ادامهء سخنان خود افزود، من از پیش کسوتان گوینده گی در افغانستان بوده ام که خود مکتب بخصوص را در اخبار و متون ادبی بنیان گذاشته ام و در طول سال های کارم شاگردان و پیروان متعدد در این بخش داشته ام، مشخصات و شیوهٔ خاص این مکتب فصاحت و بلاغت است با در نظر داشت آهنگ و موسیقی کلمات و تأکید برمفاهیم سخن و پیام، از اینجاست که علامه صلاح الدین سلجوقی بزرگمرد ادب و سخن به من افتخار لقب " ام البلاغه" را ارزانی داشته است."

او در مورد دوری گزیدنش از رادیو تلویزیون کابل گفت:

"اگر تعداد بیشمار گوینده گان رادیو تلویزیون افغانستان واقعاً نطاقان با استعداد فطری، دانش گوینده گی وبا آنچه را در بالا تذکر دادم مجهز باشند، قدم استواری در راه پیشبرد این فن و هنر در کشور خواهد بود و اگر اجرای برنامه های رادیو تلویزیون تختهء مشق عدهٔ جوانان تازه کاری بنام نطاق باشد که بدا بحال شنونده گان بیچاره!

و هم چنان در مورد اینکه نطاقی علم است یا هنر باید بگویم که نطاقی هم علم است و هم هنر که با تکنالوژی عصر جدید ارتباط و پیوند مستقیم، جدی و همه جانبه دارد."

خانم حبیبی در چهار رژیم مختلف دولتی چهار جایزهء اول و دو نشان افتخار را نصیب شده که آخرین جایزه او در زمان دولت اسلامی قبل از طالبان بود و همچنان اخیراً طی سفری که دراین اواخر به کشور های آلمان، هالند و امریکا داشت بحیث زن ممتاز و زنی که در رژیم های متفاوتی، مقاومت و پایداری نموده و زنها را در آموزش حرفه های مختلف رهنمایی کرده جایزه ای را نصیب شده اند. این جایزه از سوی انجمن "Women's E news" که یک مرکز خبر رسانی جهانی است و در مورد زندگی زنان رهبر و برگزیدهٔ جهان اطلاعات پخش نموده و از آن جمع برای بهترین ها جایزه اهدا میکنند، نصیب شد. شفیقه حبیبی در زمان تسلط طالبان در کابل بود و مسوولیت انجمن خواهران ژورنالیست و نویسنده گی رادیو تلویزیون را به عهده داشت که در زمان طالبان این انجمن به صفت یک مرکز آموزش خیاطی و سوزن دوزی نیز دختران جوان را کمک مینمود و فعلاً هم تحت نام انجمن نوا، برای بلند بردن سطح آگاهی و دانش زنان و دختران کشور و تأمین حقوق زن از طرف تعلیم و تربیه و مطبوعات و دیگر رسانه های گروهی فعالیت میکند. وی برای علاقمندان هنرش در مورد زندگی شخصی اش میگوید: "شوهرم محمود حبیبی که بنیانگذار شعبهء ژورنالیزم در پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل است از نخستین استادان من در پوهنتون بوده و در رادیو تلویزیون کشور همکاری های سودمندی باهم داشته ایم و ثمرهء زنده گی متشرک ما یک دختر و یک پسر است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سبا و ون
کودکان

شهزاد جان دخترک ۵ ساله که خیلی با استعداد است و به مطالعه علاقه دارد

احمد مهیب جان پسرک باهوش که به مطالعه علاقه دارد

احمد الهام جان پسرک هفت ماهه که به آبازی علاقه دارد

حبیب الرسول فرهاد یویل پسرک دوبیم ساله که نهایت کنجکاو و هوشیار است

ماجرای کوربقه و ماهی

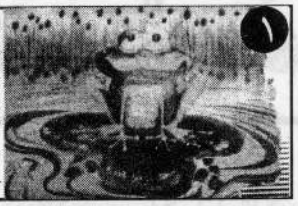

۱ روزی از روزها کور بقه، جوانی که زندگی خود را اغلب روی یک برگ خیلی نرم گیاهی می گذراند به خاطر بوئیدن گلها به جنگل آمد.

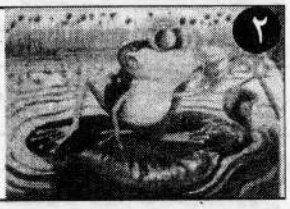

۲ نامش اسنیفی بود. شاید بخاطر آن که گلها و بوییدن آنها را دوست میداشت.

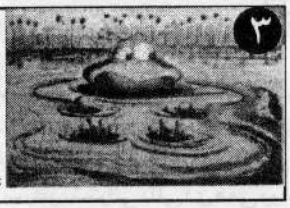

۳ یک روز دیگر "اسنیفی" درون آب حوض انگشتان شصت دست و پایش را از بیرون نگه داشته بود که احساس کرد چیزی داخل آب تکان می خورد.

۴ قوررر... او دوستش "فلوفی" ماهی کوچکی از قسمت بالای حوض بود. ماهی کوچک و نخودی میخندند.

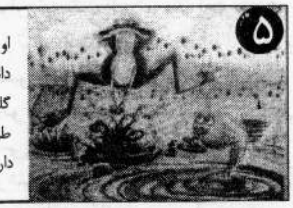

۵ او خبرهای خوبی داشت شنیده بود که گلهای بزرگی در آن طرف حوض وجود دارند.

۶ اسنیفی، طاقت ماندن نداشت. آنها برای بوییدن گلها حرکت کردند. آنها شنا کردند.

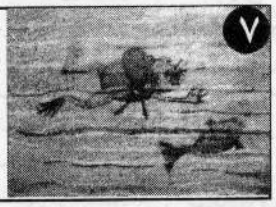

۷ و شنا کردند.

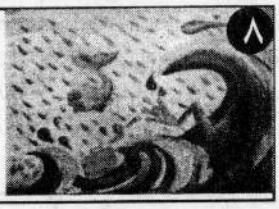

۸ سپس با یک طوفان مواجه شدند.

۹ در همین لحظه یک پرندهء بزرگ ناگهان مقوی آنهارا دزدید.

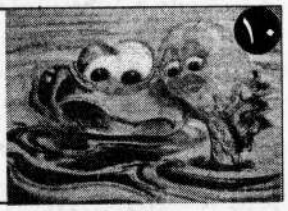

۱۰ "اسنیفی" و "فلوفی" به این فکر افتادند. هرگز گلهای بزرگ را نخواهند دید.

۱۱ که ناگهان متوجه شدند به آن طرف حوض رسیده اند.

۱۲ گلها واقعاً بزرگ بودند! "اسنیفی" خیلی خوشحال بود.!

۱۳ "فلوفی" کمی احساس تنهایی کرد، او که نمی توانست از داخل آب گلها را بو کند.

۱۴ اما "اسنیفی" کمکش کرد. او یک شاخه گل را تا روی سطح آب خم کرد تا دوستش بتواند آن را بو کند.

۱۱ آن روز "فلوفی" خیلی احساس خوشحالی میکرد، از این که دوستی مثل "اسنیفی" دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

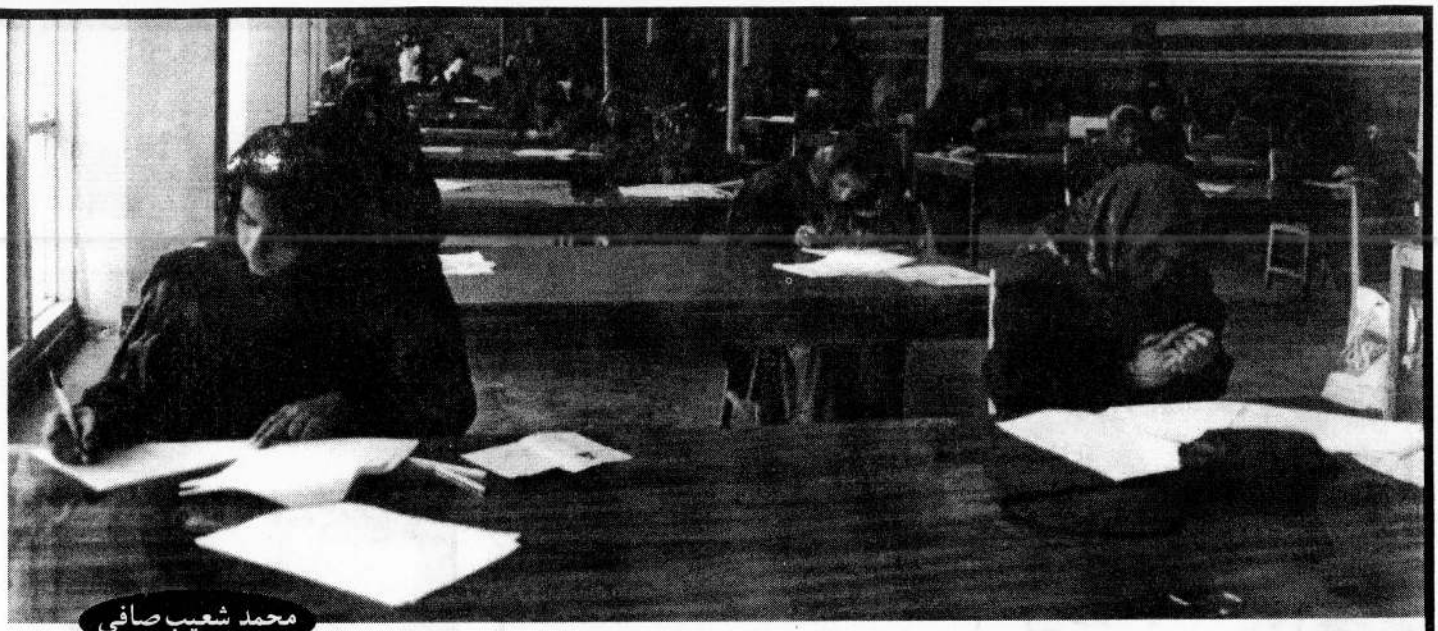

محمد شعیب صافی

د کابل پوهنتون د محصلینو

کابل پوهنتون چې د هیواد یو ستر او نړیوال پوهنتون دی په تیرو خپل منځني جګړو کې د ډیری مودی لپاره د جګړې په ډګر بدل شوی و.

کله چې زه د کابل پوهنتون انګړ ته ورننوتم د کارګر انوله خوا د کابل پوهنتون د پاك کاری کار په ډیره بیړه روان و، شنه چمنونه ډیر ښکلي جوړ شوی وه. محصلین د شنو ونو سوری ته ناست و او مطالعه یې کوله. کله چې د کابل پوهنتون کتابتون خواته ورغلم هلته ډیره ګڼه ګوڼه وه. هغونویو محصلینو چې د کانکور امتحان یې دری میاشتې مخکې ورکړی وه د خپلو نتایجو دلیدلو لپاره راغلی و هر یوه کوښښ کاوه چې خپل نوم پیدا کړی محمد ولی چې یوتنکی ځوان دی په څیره کې یې د خوښې علایم دورایه ښکاری دی د خپلی خوښی پوهنځی ته بریالی شوی دی. دی داسې وایي: "زه د زراعت پوهنځی ته کامیاب شوی یم زه غواړم چې زموږ لپاره د تحصیل زمینه برابره شي. ترڅو موږ په آرامه فضا کې خپل تحصیل ته ادامه ورکړو.

تاسې په خپله خوښه د زراعت پوهنځی انتخاب کړی؟

زما کورنی او زما په خپله ډیره مخکی څخه داهیله درلوده چې زه باید د زراعت پوهنځی ووایم اوس زه د زراعت پوهنځی ته بریالی شوی یم. یو بل ځوان چې لږ مایوسه معلومیږی خپل نوم نصیر آقا معرفی کوی چې د پروان ولایت اوسیدونکی دی. دی وائي: زه د خپلی خوښی پوهنځی ته نه یم بریالی شوی هغه پوهنځی چې ما انتخاب کړی و لکه حقوق، ژورنالیزم او ادبیات هغو پوهنځیوته یې نه یم ورکړی زما د کانکور نومره ۲۰۶ ده زه یې د زمین شناسی پوهنځی ته ورکړی یم. ډیر وخت تحصیل څخه لری پاتی وم اوس مجبور چې همدغه پوهنځی تعقیب کړم. هیله مندیم چې په آینده کی د عالی تحصیلاتو مسولین د محصلینو انتخاب ته اهمیت قایل شی. کله چې د کانکور د نتایجو د اعلان ساحې څخه مخ په ساینس پوهنځی روان شوم د ساینس د پوهنځی دوه محصلی چې ساینس پوهنځی ته مخامخ ولاړې وې یوې یې ځان نوریه ((آرام)) معرفی کړ. زموږ پوښتنو ته یې داسې ځواب وویل: اګر چې امنیتی وضعه خو کاملا مطمینه نه ده خو بیا هم څه ناڅه ښه ده پوهنتون ته دراتګ په وخت کې موږ ډیر ترانسپورتی مشکلاتو سره مخ یاستو ځکه چې محصلین په معین او ټاکلی شوی وخت درسونو ته نشی رارسیدلی.

س درسی مواد او د لابراتوارونو نشتوالی ستاسو په درسونو کې اغیز لری به هو کاملا منفی اغیز لری؟ هو کاملا منفي اغیز لري هیڅ ډول درسي مواد لکه کتابونه حتا تخته او تباشي هم موږ ته نشته، تر اوسه پورې موږ خو په خپله پوهنځی کې لابراتوارونه په سترګوندی لیدلی هغه موضوعات چې موږ وایو چې عملاً یې و نه وینو موږ نه پوهیږو چې یو موجود او یا یو حیوان چې موږ مطالعه کوو د هغه حیوان داخلي او خارجي اعضاوې نشو لیدلی هغه موږ ته داسې کیږي لکه میخانیك چې زموږ لپاره یې زدکړه او یا دښت ډیر مشکل دی.

س: په مجموع کیش اناث محصلین د کومو ستونزو سره مخامخ دی؟

اناث محصلین چې د کومو ستونزو سره مخامخ دی هغه دا دی چې دا ډیره موده کیږي چې په کور کیش ناستې دي. نو په کورنو کې دا زمینه ډیره کمه مساعده وه چې خپلې مطالعې ته ادامه ورکړي، نو د استاذانو څخه زموږ هیله دا ده چې د لکچر په وخت کې اصطلاحات په عام فهمه توګه موږ ته توضیح کړی.

کله چې طب پوهنځی ته ولاړم یوې محصلې ځان کریمه معرفي کړ چې د طب انستیتوت د دپي سي بي محصله وه هغې هم لومړی خپلې ستونزې د ترانسپورتي وسایطو نشتوالی بللی دی هغې وویل زموږ عمده مشکل د سمستر په شروع کې د استاذنو په منظمه توګه نه حاضریدل و چې بیا ورسته دا مشکل حل شو اوس چې کوم مشکل موږ ډیر څور وي هغه د ترانسپورتي وسایطو کموالی دی چې موږ نشو کولای چې په خپل وخت او زمان باندې درسونو ته ورسیږو او همداسې د درسي موادو او لابراتوارونو نشتوالی سره مواجه یاستو د کابل پوهنتون ټولو پوهنځیو ته لابراتوارونه ډیر ضرور دی مخصوصاً د طب پوهنځی ته موږ د عالي تحصیلاتو له مقاماتو څخه خواهش کوو چې زموږ لپاره درسي مواد او لابراتوارونه برابر کړي."

د کابل پوهنتون د زراعت د پوهنځي محصل سمیع الله چې د څلورم کال محصل دی په خپل پوهنځي کې د لابراتوارونو نشتوالی څخه شکایت

(c) ketabton.com: The Digital Library

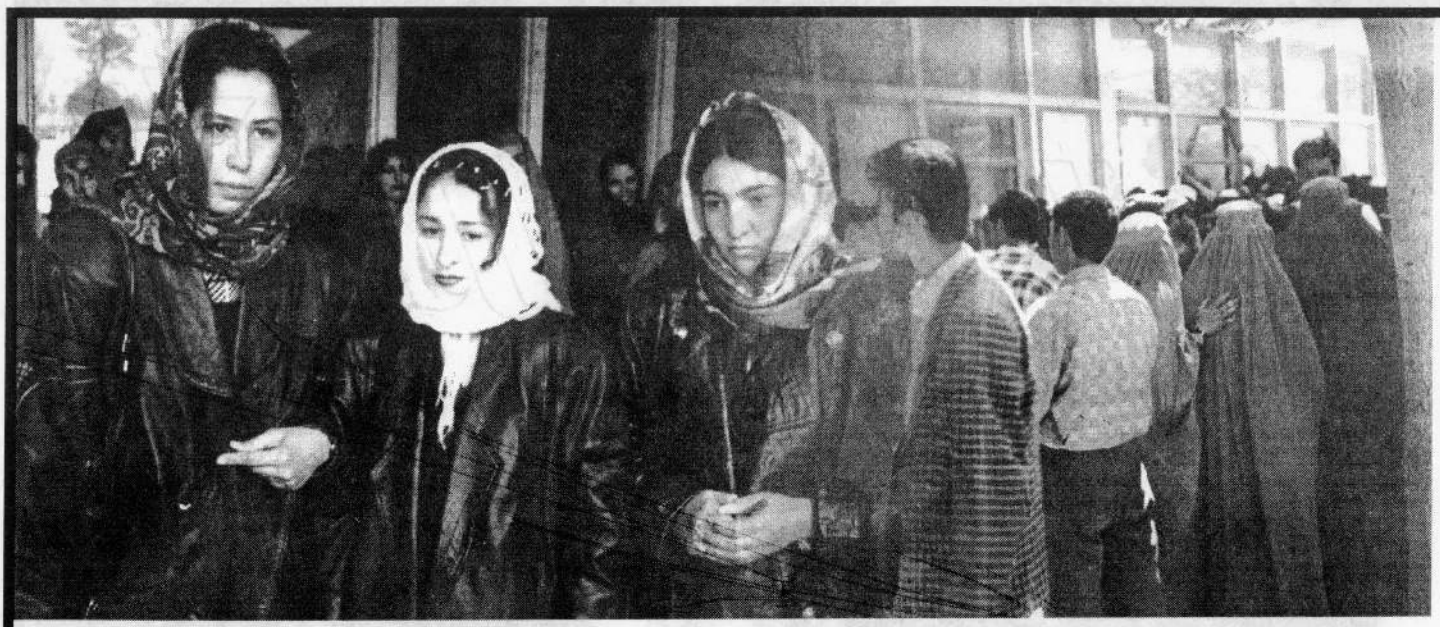

ستونزې او چارواکو وعدې

لرې دی وايي زموږ درسونه فعلاً تتول تيوريکي دی موږ ته عملاً تر اوسه هيڅ هم نه دی رابښودلی شوی تر اوسه پورې د کابل پوهنتون او د عالي تحصيلاتو وزارت زموږ د لابراتوارونو مشکل نه دی حل کړي مخکې محصلين تحقيقاتي فارمونو ته بيول کيدل خو متاسفانه موږ تر اوسه پورې تحقيقاتي فارمونو ته نه ياستو بيول شوی.

کله چې د کابل پوهنتون مقام ته ورغلم د کابل پوهنتون رييس او علمي مرستيال ايران ته په سفر تللی و. ما خپلې پوښتنې د کابل پوهنتون د رياست اداري مرستيال ښاغلی پوهنوال علي يوسف پور سره مطرح کړې چې هغوی زموږ پوښتنو ته په ترتيب ځواب وويل: د موقتي اداري له تاسيس څخه تر اوسه پورې د کابل پوهنتون د بيا رغونې کارونه په کومه اندازه تر سره شوی دی؟

"تاسې خبر ياستی چې د کابل پوهنتون له هره اړخه ډير زيانمن شوی دی ځکه چې د کابل پوهنتون ډير وخت د جنګ ميدان پاتې شوی دی د کابل پوهنتون ودانی او باغونه ټول زيانمن شوی خوښختانه د UNDP په مرسته مخصوصاً د جاپان په مرسته موږ وکولای شول تقريباً ۹۵ په سلو کې د کابل پوهنتون ساحه په اساسي توګه پاکه کړو او د پوهنتونشنې سيمې جوړې کړو د پاک کاري کار تقريباً بشپړ شوی دی د صنفونو د جوړولو په مورد کې هم يو څه کارونه شوی دی.

د کابل پوهنتون کتابخانه هم چې په تنظيمي جګړو کې د سنګر په حيث ترې استفاده کيده ډيره ويجاړه شوی وه خو اوس په عادي حالت کې ده چې تقريباً ۲۰۰۰۰ ټوکه کتابونه د امريکا د فرهنګي مرکز له خوا د کابل پوهنتون کتابخانې ته اهدا شوي. او همداسيش د کابل پوهنتون د کتابخانې تر څنګ به پرې نژدې ورځو کې يو مرکز د ملي پاليسي په نامه جوړ شي چې د هغه مرکز د ديناورفنديشن (K.A.F) په مرسته او مالي لګښت جوړيږي.

د انجنيري پوهنځی ته تقريباً د ۳۰۰ څوکيو مرسته د امريکا له خوا وشوه چې په دې اساس زموږ يو اندازه مشکل حل شو.

د لومړي ځل لپاره د کابل پوهنتون په تابتون کې د انټرنيت يو دستګاه د جاپان هيواد له خوا نصب شوه اميد دی چې زموږ د دې دستګاه په مرسته خپل فعاليتونه نور هم ګړندې کړو. او يو نسکو هم موږ سره وعده کړې ده چې کابل پوهنتون ته به څلويښت پايې کمپيوترونه راوړي.

همداسې د اشيافنديشن موسسې له خوا د ژورنالزم د پوهنځی سره مرسته شوی ده چې په همده جمله کې يو اندازه کتابونه او ۶۰۰۰ امريکايي ډالر هم په کې شامل و د کابل پوهنتون زړه ليليه ډيره ويجاړه شوی ده چې UNDP سره دی او د فواید عامې وزارت سره قرار داد شوی دی چې د کابل پوهنتون د ليليې د بيا جوړولو کار انشاء الله په راتلونکي هفته کې شروع کيږي کابل پوهنتون ته سږ کال ۴۰۰۰ کسه محصلين جذب شوی دی په مجموع کې اوس د محصلينو شمير تقريباً ۷۰۰۰ کسو ته رسيږي چې په دې کې ۲۵ فيصده نجونې او پاتې يې هلکان دی درسي نصاب په مورد کې تر اوسه پورې کوم تغيير نه دی راغی مګر ځيني پروګرامونه او توامیتونه امضاء شوی دی لکه د ساينس او اقتصاد د پوهنځيو د آلمان پوهنتون سره د انجنيري او زراعت پوهنځي توميت د امريکا د پرودو پوهنتون سره امضاء شوی دی.

د لابراتوارو نو په مورد کې بايد ووايم هغه کومه اندازه درسي مواد او لابراتوارونه چې پاتې دی موږ کوشش کوو چې له هغوی څخه استفاده وکړو خو د ځينو پوهنځيو ټول لابراتورونه له منځه تللی دی. موږ کوشش کو چې د توامیتوانو له لارې څخه دغه لابراتوارونه بيرته جوړ کړو د عالي تحصيلاتو وزير هم په دې هڅه کې دی چې د کبل پوهنتون او د هيواد نور پوهنتونو لپاره مرستې را جذب کړي.

د تحصيلي بورسونو په مورد کې هم بايد ووايم تر اوسه پورې موږ ته لس بورسونه راغلی دی چې د بعضو فاکولتو محصلين پولينداو ايران ته موليږلی دی. د عالي تحصيلاتو وزير موږ ته اطمينان راکړی چې د هندوستان پوهنتونونو له موږ سره ۱۰۰۰ بورسونو وعده کړی ده.

د کابل پوهنتون د ليلي مدير ښاغلی استاد پوهنيار حميد الله "آدينه" وايي: د کابل پوهنتون د اوبو مشکل تر اوسه پورې حل شوی نه دی په دغه ليليه کې تقريباً ۳۰۰۰ کسه ژوند کوي په ۲۴ ساعتو کې يوازې د ۲۰ دقيقو لپاره په تشنابونو کې اوبه راځي او بس موږ دا څووم ځل دی چې د کابل پوهنتون او عالي تحصيلاتو مقام ته مو پيشنهاد کړی خو تر اوسه پورې مقاماتو هيڅ هم نه دي کړي.

(c) ketabton.com: The Digital Library

داکتر روانشناس چگونه

اشخاص افسرده را کمک میکند

از منابع خارجی

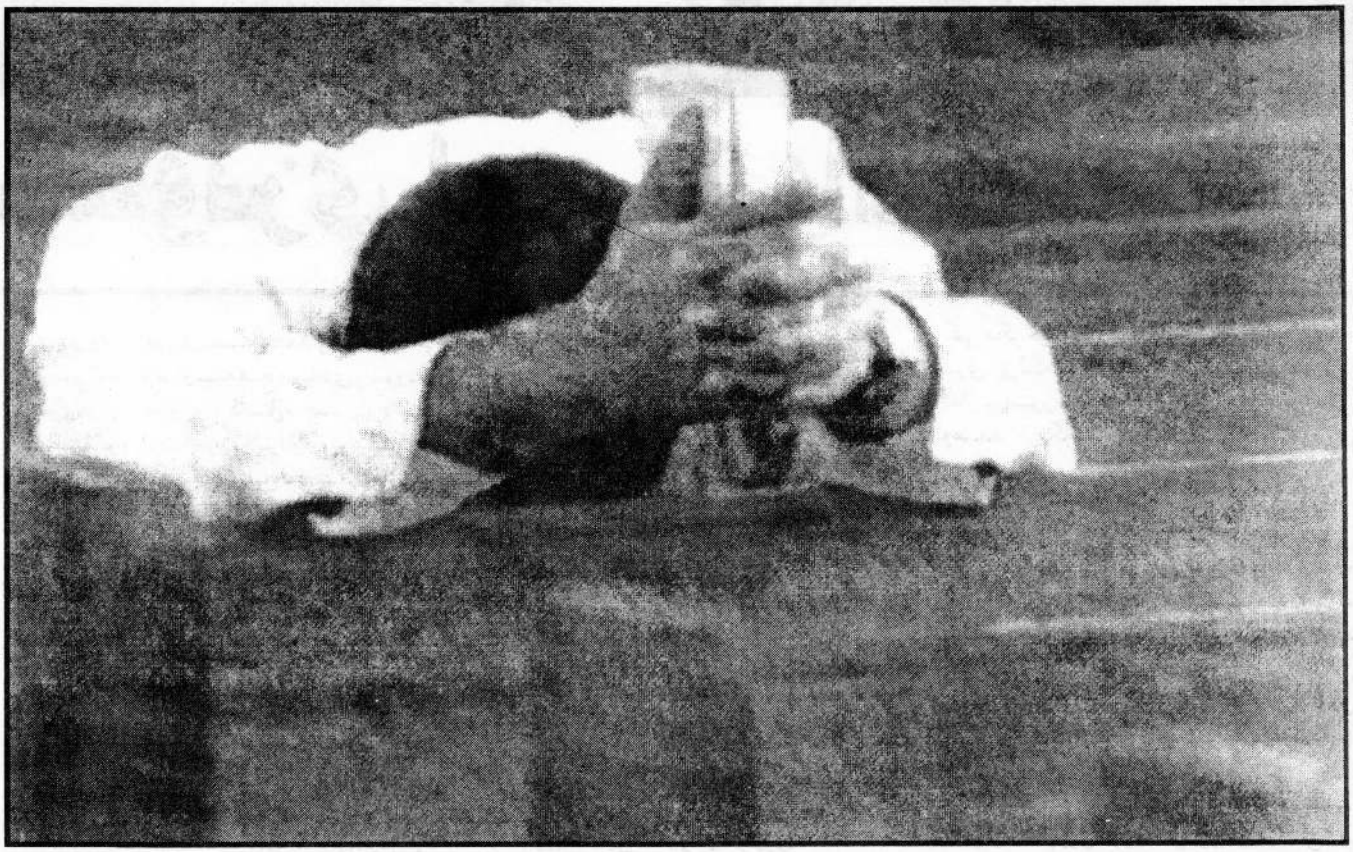

نکات آرامش بخش با ملاحظه زیر شیوه یی هستند که به مریضان مبتلاً به افسرده گی کمک می کنند:

1- داکتران روانشناسی باید برخورد مهربانانه و دوستانه با مریض داشته و به او احترام بکنند. ممکن است شخص افسرده فوق العاده ناامید، مضطرب و سراسیمه باشد. اودر برخورد اول شدیداً نگران و وحشت زده است. از برخورد مستقیم نگاهها به یکدیگر اجتناب می ورزد وآن را امر دشواری می یا بد. عده ای از دوکتوران روان شناسی تصور می کنند که تداوی شخص افسرده خیلی ساده است. درحالی که بیمار در شرایطی قرار دارد که هر لحظه از درون فریاد سرمی دهد: من آن چیزی نیستم که شما می بینید. و با کوچکترین اشتباهی افسردگی شخص شدید تر

(c) ketabton.com: The Digital Library

می شود. دوستان از مریض دوری می گزینند عده ای حتی به بیمار توهین کرده و تحقیرش می کنند. داکتر روانشناس باید احساس کند که مریض یکی از اعضای خانوادهٔ خودش است تا بهبودی تسریع شود.

۲- دوکتور روانشناس باید به این نکته آگاهی کامل داشته باشد که مریض نیاز دارد تا ماهیت افسردگی کاملاً برایش توضیح داده شود. مریض باید بداند که افسرده-گی از عدم تعادل کیمیا وی در مغز است او باید بداند که این مریضی ممکن است برای هر شخص رخ دهد. اگر افسرده گی شدید باشد، ممکن است تداوی ماهها یا حتی سالها به طول انجامد. یکی از بزرگترین دلایل دست زدن به خودکشی، بیماری افسرده گی است. داکتر روانشناس باید کاملاً توضیح دهد که مصرف داروهای ضد افسرده گی بهترین شیوه درمان افسردگی است و مریض را متقاعد نماید. امکان دارد که داکتر روانشناس با سوء تفاهم ها و درک غلط بیمار مواجه شود. چون به احتمال زیاد شخص افسرده قبلاً وضعیتش را با دیگران در میان گذاشته و از هر کس یک توصیه ای شنیده است و هم چنین احتمالاً شخص افسرده کتابهای زیادی در رابطه با بیماری افسرده-گی مطالعه کرده و کم و بیش اطلاعاتی راجع به آن دارد. لازم است که توصیه های زیر از طریق داکتران روانی به بیمار داده شود: صحیح اندیشی با تجسم نمی تواند افسردگی را بهبود بخشد، شخص افسرده احتمالاً به این شیوه امیدوار است ولی باید ماهیت جسمانی بیماری همواره مورد تأیید قرار بگیرد. قدرت و نیروی اراده نمی تواند افسردگی را از بین ببرد. شخص افسرده ممکن است تصور کند که با این طریق می تواند بربیماری اش غلبه کند و چون از انجام آن عاجز است، شدیداً احساس ناتوانی و بی عرضه گی می کند.

تغییر برنامهٔ غذایی تاثیر چندانی روی افسردگی ندارد، حقیقت این است که اعتقاد و ایمان شخص در طول افسردگی ممکن است یک تکیه گاه مهم برایش محسوب شود وی نمی تواند تعادل لازمه را به مغز برگرداند. ۱- تمرینات ورزشی به سلامت عموی بدن کمک می کنند، ولی درمان افسردگی به شمار نمی روند. ۲- به کارگیری شیوه های ذهن ورزی، مکاشفه، تعمق و کسب آرامش تا حدودی شخص را آرام می کنند ولی درمان قطعی افسردگی محسوب نمی شوند.

3- در مرحله بعد داکتر روانشناس باید عوارض جانبی نا مطلوب و درد آور داروهای ضد افسردگی را کاملاً شرح دهد.شخص افسرده باید بداند که این عوارض جانبی، ناخوشایند و منفی هستند باید مطلع باشد که تاثیر دارو ها کند و تدریجی است، حتا در مراحل اولیه دارو و درمانی افسردگی احتمالاً به پیشرفت خود ادامه می دهد و حتا شاید هم بدتر شود. بنابراین لازم است که به بیمار دلگرمی و قوت قلب داده شود تا به ادامه دارو و درمان ترغیب شده و آن را نیمه کاره رها نکند.

4-بیمار باید در طول مراحل اولیه دارو و درمان حداقل هفته ای یک بار به داکتر روانشناس مراجعه نماید. صبوری و شکیبایی لازمه این مرحله است. امکان دارد که شخص به دلیل مواجه به عوارض جانبی ناراحت کننده مقاومت از خودنشان داده و اعتراض کند. شاید افکار وگرایشات نسبت به خود کشی شدید تر شود همواره باید روی ارزش شخص تأکید زیادی شود تا به امید بهبود

(c) ketabton.com: The Digital Library

هرچه سریعتر دارو ودرمان رارها نکند. ثابت شده که اگر شخص افسرده یک دوست صمیمی داشته باشد که در طول جلسات درمانی با او همراه شود، درمان سریع تر و سازنده ترمی شود. البته این دوست باید کاملاً از ماهیت بیماری افسرده گی آگاهی یابد و بر اساسی اطلاعات صحیح از بیمار حمایت کرده و به او قوت قلب دهد.

۵- داکتر روانشناس باید مشتاقانه به صحبت های بیمار راجع به عوارض جانبی درد آور داروهای ضد افسردگی گوش فرا دهد. اگر چه این عوارض به مرور زمان و به تدریج کاهش می یابند، ولی در نظر مریض بسیار درد آورو واقعی هستند. دراین مواقع با ملایمت و به آرامی تأثیر مثبت داروها را در آینده توضیح دهید و او را به بهبودی امیدوار سازید تا دست از مخالفت بردارد.

6- داکتر روانشناس باید در هر جلسه علایم افسردگی را کنترول کند. هر وقت که علایم تقلیل یافتند، باید به بیمار اطلاع دهد تا او دلگرم شود.

7- غالباً مشاهده شده که بیمار بعد از سه یا چهار هفته مصرف داروها را قطع می کند داکتر روانشناس باید سرسختانه و با صبر و حوصله وبه طور خستگی ناپذیری بیمار را ترغیب و تشویق نماید تا دارو و درمان را از سر بگیرد.

8-اگر بیمار از ادامه دارو و درمان به کلی صرف نظر کند و به هیچ وجه مایل نباشد که مصرف دارو ها را از سر گیرد و افکار مرگ و خودکشی شدید ترشود، داکتر روانشناس بلافاصله باید لزوم بستر شدن در شفاخانه را به او یادآور شود. حتی اشاره به آن باعث می شود که بیمار شهامت و از سرگیری دارو و درمان را پیداکند و ترجیح دهد که به عنوان یک بیمار سرپایی آزادان تحبت درمان قرار بگیرد.

9- در حالی که تاثیر داروهای ضد افسردگی بعد از ٤تا٦ هفته مشخص می شود، داکتر روانشناس باید به بیمار امیدواری و دلگرمی دهد. از آنجایی که بیمار خیلی تدریجی بهبودمی یابد دراین مسیر فراز و نشیب های زیادی را پشت سرمی گذارد،داکتر روانشناس باید از اوقات نامطلوب و ناراحت کنندهٔ مریض سوالاتی بپرسد. این نکتهٔ مهم هرگز نباید نادیده گرفته شود. اطرافیان و دوستان بیمار طاقت از کف داده اند وانتظار دارند که شخص سریعاً بهبود یابد، در حالی که بیمار نیازمند شخصی است که بتواند به راحتی از اوقات درد آورش به او درد دل و صحبت نماید.

10- هنگامی که اثرات مثبت دارو و درمان نمایان شدند. داکتر روانشناس میتواند درمان روانی را آغاز نماید، ممکن است بیمار هنوز شدیداً مضطرب و عصبی، وحشت زده و نگران باشد. البته خود شخص کاملاً می داند که این احساسات و حالات تا چه حدی نامعقول و بی اساس هستند واز حرف زدن راجع به آنها خجالت می کشد.

این علایم هم باید به عنوان قسمتی از بیماری در نظر گرفته شود و دوباره روی بهبود تأکید زیادی به عمل آید.

۱۱-داکتر روانشناس باید همواره دردسترس بیمار باشد تا شخص بتواند به راحتی به او مراجعه نماید. ابتدا فواصل جلسات کمتر است و بعد به مرور بیشتر می شود، بیمار همیشه باید بداند که افسردگی قابل درمان است و بهبودی صورت می گیرد آنها نیاز دارند که بفهمند احترام و ارزش سابق خویش را بازمی یابند مهم تر از همه این که، باید باور کنند که یکبار دیگر قادر می شوند به زندگی عادی و سابق خود ادامه داده و خلاق، سازنده مفید و مثمر ثمر باشند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پرسشها و سرگرمیها

افقی:

1- تحفه طبیعت-مطلع آهنگی از احمد ظاهر -بوی خوش

2- آغازش آغاز بهار است....شکن میرسد چه چاره کنم- یکی از سه ماه بهار

3- اتل بی پایان - فرح به املای غلط- استراحت- هضم نشده_ گویند زیبارویان فراوان داشت یکی از فلزات.

4- یکی از مهره های شطرنج -نام آتشکدهٔ بود.

5- میان دو کوه -روابی آغاز- عوض بلی گویند- معکوساً از کلمات تحسین است.

6- از آنطرف کسی است که زمین را شخم میزند- بالای سرما قرار دارد.

7- باغ درپشتو-فرهاد(پراگنده)-اگر پراگنده نمی شد آرزو معنی میداد گویند به یکی آن بهار نمی شود.

8- .....

9- طولانی بودن روز هایش معروف است.

10- متصوف بزرگ دری- هفت نوعش معروف است- مطلع آهنگی از ساربان.

11- اثریست از حکیم عمر خیام-شکوه- صحبت

12- جدول(پراگنده) -کیمیا- از ساخته های فلمی کشور ما

عمودی:-

1- جمع بحر -اگر آن را بپرستد حدیث خواب گوید- آب بازی

2- عزم و اراده - پستی و بلندی

3- بیت- فرنگ بی انجام- زمستان چنین است.

4- عاشق کوه کن- اگر منظم می بود واحدی از برق بود.

5- سرحد- قهربی پایان- حیوانی است اهلی.

6- جمع هوا(معکوس)- یک نام دخترانه است.

7- معکوساً نصف بهار است- کمیاب- یک است در صورتی که حرف وسطی اش نمی بود.

8- خانواده- نصف زمستان.

9- مطیع -رهی بی آغاز.

10- جرم بی پایان -توان.

11- چی در یکی از لسان های خارجی-زینت

12- کلمه تعجب- اشاره به دور.

13- حرکت قلب- جهل نشده:

14- ریه سربریده - در آستانه حلول آن قرار داریم- از آسمان گاهی نازل می شود.

15- معکوساً به معنی برده گی است- سگ گزنده.

16- کشت(معکوس) -تکرار حرف- در دورنج.

17- مجموعه کاینات.

18- مس به حرف غلط -زینت صفره- معکوساً یکی از ضمایر است.

19- روز- اگر حرف و سطش غلط نمی بود نابود معنی میداد.

20- یک نوع از گل ها- شراب- اگر به کسی رسد ناچار وای گوید.

شطرنج:-

مات در دوحرکت

ماد درسه حرکت

حل کنید و جایزه بگیرید

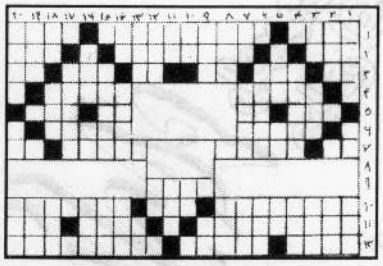

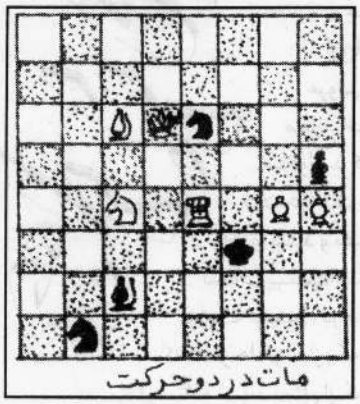

مات در دوحرکت

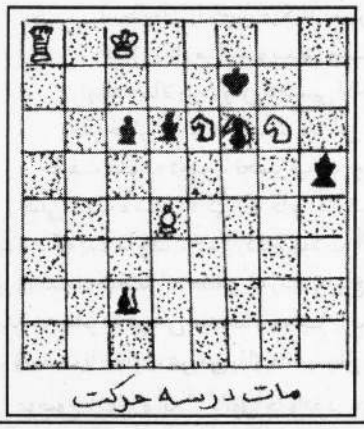

مات درسه حرکت

(c) ketabton.com: The Digital Library

رادیویی در باره فرهنگ ازدواج و مهاجرت میان افغانها در قبرلیک جرمنی

نوشته: رزاق مامون سابق خبرنگار بی بی سی

اقتباس از مجله، افرند

در سابق می گفتند کسی که به خواستگاری دختری به خانه اش میرود، تا وقتیکه عصایش نیل چوب نشود و بوتهایش پوست سیر نگردد، برایش دختر نمی دهم. آما حالا یک پسر یا یک مرد افغان که از امریکا، اروپایا از کدام کشور دیگر برای عروسی کردن با یک دختر به پشاور میاید؛ خواستگاران شرط میگذارند و میخواهند که این شرط ها از اول در وجود دختر دیده شود مثلاً دختر باید قد بلند، خوش اندام، سفید و مقبول باشد. بعد از آن با عجله و شتاب پیشنهاد میکنند که ما می آییم و دختر را از نزدیک میبینیم ، در صورت هم شرط شان این است که دختر ها هر اندازه که دختر که در خانه است (قطار ایستاده شوند ، مثل اینکه در بازار نخاس آمده اند و یک حیوان را خوش میکنند سر تا پای دختران مثل خریدار یک جنس نگاه میکنند و بدین وسیله ارزش دختر ها را پایین می آورند . بالاخره روش عجیبی از خود نشان میدهند مثلاً میگویند دختر خوش ما نیامد .... دختر تان این طور بود و آن طور بود و در حقیقت خانواده دختر را تحقیر میکند . و اگر دختر خوش شان بیاید با خیلی عجله و شتابزده گی به خانواده دختر میگویندکه زودشوید شرینی بدهید که پسر ما وقت کم دارد و میرود به آلمان یا امریکا ...خلاصه زمینه را طوری مساعد میکنند که مطابق به رسم و رواج پشاور ، مقدار پولی به عنوان تویانه به خانواده عروس میدهند و هر چیز را با وار خطایی انجام میدهند و با یک وضعیت نا مطلوب عروس را از خانه پدرش میبرند و .....

موضوع ازدواج و ایجاد کانون خانواده در میان افغانها در سالهای اخیر با تغییراتی همراه بوده است خصوصاً اکثر خانواده های پناهنده افغان در پشاور تلاش میکنند دختران جوان شان را به عقد پسران یا مردانی در بیاورند که عمدتاً در کشور های اروپایی یا امریکا به سر میبرند . البته ازین کار خود انتظار دارند که دختر شان به یکی از کشور های اروپایی راه یابد و خانواده پدر را نیز برای رسیدن به ساحل نجات کمک کند یا لااقل ماهوار به آنها کمک مالی برساند در این میان دامادهای سالمند که حد اقل یکبار در گذشته ازدواج کرده و صاحب فرزندانی استند ، بازار این گونه ازدواجها را گرم تر کرده اند . ببینیم عنعنه ازدواج در گذشته در بین افغانها چی گونه بود ؟ قاضی مرضیه زن تحصیل کرده افغان در پشاور درین رابطه میگوید . ازدواجهایی که قبلاً در میان افغانها صورت میگرفت مطابق عنعنه افغانی بود زمانی که خانواده ها میخواستند به خواستگاری بروند خانواده دختر نسبت به خانواده پسر مشکل بیشتری را احساس میکرد . مثلاًبرای شناخت فامیل پسر باید به خانه آنها رفت و آمد میکردند و از طریق دوستان خانواده پسر معلومات جمع آوری میکردند اگر خانواده پسر میگفت : شما همین که در باره خود پسر ما اطمینان خود را حاصل کنید کفایت میکند اما خانوادهٔ دختر در پاسخ میگفت که گرفتن معلومات در بارهٔ فامیل پسر برای ما مهم تر است .

خانم ها به داخل خانه پسر میرفتند و وضعیت خانواده آنها را ارزیابی میکردند که آیا آنچه به زبان در باره خود میگویند آیا در عمل هم همان صفات را دارا هستند یا نه ؟ وزمانیکه مرحله خواستگاری یک اندازه پیشرفته میشد و خانواده پسر واقعاً میخواستند دختر مورد نظرشان را برای پسر شان عروسی کنند درین وقت پدر دختر یا برادر یا کلان فامیل همرای ریش سفیدان دوستان نزدیک، مامای دختر و بزرگان دیگر مشوره میکند که آیا دختر خود را به خواستگار مذکور بدهیم یا خیر ؟ من به یاد دارم که خانواده یک پسر حتی از سه نفر وابسته به خانواده دختر شیرینی گرفته بودند یعنی هم از برادر کلان ، کاکای کلان و چون دختر پدر نداشت از مامای کلانش شیرینی گرفته بودند اما رسم و رواج آن سالها تا به امروز خیلی فرق کرده و از آنهمه دقت و سختگیری در میان خانواده های افغان دیگر نشانهء به چشم نمی خورد . بی گمان این سوال مطرح میشود که چی عواملی باعث شده تا فرهنگ ازدواج در میان اکثر خانواده های پناهنده افغان در پاکستان به این شکل تغییر کند ؟ لیلا خرم شاعر و نویسندهٔ افغان مقیم پشاور و سرد بیر مجلهٔ وطن درین زمینه چنین میگوید : خانه به دوشی و مهاجرت های دو امدار ، جامعهء سنتی افغانستان را از هم پاشیده و حالا با روابط و مناسباتی روبه رو هستیم که دیگر آن همه ارزشها و پدیده های مشخص و عنعنوی حداکثر در شر ایط مهاجرت خیلی رنگ باخته وضعیف شده اند ، ما در گذشته از لحاظ معیار و فرهنگ تشکیل خانواده صاحب یک نظام پا بر جا بودیم اما به مرور زمان اساسات چنین نظامی در جامعه ما تا حد زیادی از بین رفته و نسلهای جدید افغانی که در طی سالهای بحران در خارج از کشور روی صحنه آمده اند عمدتاً از تهداب و ریشه فرهنگ خود بی خبر هستند . آنها خود به خود از شیوهٔ زنده گی دردیار بیگانه تاثیر گرفته اند و تحت همینگونه تاثیرات زنده گی میکنند . اگر هم در شرایطی بتوان تاریخ جامعهٔ افغانی و گذشتهء فرهنگی مردم افغان را برای شان تزریق کنیم باز هم با اصول روابط فرهنگ افغانی احساس بیگانه گی میکنند . آنها درین زمینه تقصیری ندارند به خاطر آن که در بستر طبیعی زنده گی اجتماعی در افغانستان به سر نبرده اند . بیست سال جنگ در افغانستان از همه اولتر برکانون خانواده ها اثر نا مطلوبی به جا گذاشته و آنها را تا مرز افلاس و ناامیدی کشانیده است . اکثر خانواده ها نگران آینده

(c) ketabton.com: The Digital Library

خود و دختران شان اند به همین سبب به اولین خواستگاری که به خانهٔ شان می آید جواب مثبت میدهند.

طیبه سهیلا شاعر و روزنامه نگار افغان درین ارتباط میگوید:

وقتی یک جوان یامرد افغان از خارج می آید و دختری را از خانوادهٔ افغان خواستگاری میکند؛ فامیل دختر به این فکر میافتد که پسر مورد نظر برای شان حکم یک ناجی رابه خود بگیرد، یعنی اول دختر شان را نجات بدهد و در قدم های بعدی دختر شان فامیل خود را از وضعیت فعلی زنده گی رهایی دهد. بدین ترتیب دختر شان را به عنوان مدرک عایداتی مطرح میکنند و برای داماد تسلیم میکنند. یک علت عمده این گونه رفتار خانواده ها این است که سالهای مهاجرت اکثر دختران جوان را باردوش فامیلهای شان ساخته است مثلاً هراس از اینکه مبادا یک روز در شرایط مهاجرت دخترشان پا به سن شود و خواستگار دلخواه خود را نتواند پیداکند. سبب شده است که خانواده ها درین رابطه با شتابزده گی عمل کنند به همین ترتیب وقتی پسری از اروپا یا امریکا به پشاور می آید و موضوع عروسی بادختر شان را مطرح میکند، آنها بدون آنکه آینده دختر شان را در نظر بگیرند و یا این که آیا آن پسر یا مرد مسن شایسته ازدواج با دختر شان است یا خیر، با کمال رضایت دختر شان را به عقد طرف مقابل در می آور ند. این نوع خواستگاری و ازدواج در میان خانواده های تحصیل کرده شهری بیشتر است و هر خانواده کوشش میکند به هر وسیلهء ممکن خودشان را از زنده گی دشوار پاکستان نجات دهند یا کم از کم یکی اعضای خانواده را روانه اروپا کنند. شماری از خانواده ها واقعاً توانسته اند از طریق دختر یا پسر شان موقعیت زنده گی خود را تغییر داده یا اندکی بهتر کنند ولی شمار زیادی از دختران جوان بعد از عروسی هم در خانه پدر باقیمانده اند و صرفاًاز طریق تلفن یا اسکناس های مارک یا دالر که گاه گاه برای شان میفرستند، با شوهران شان رابطه دارند.

برنامهٔ دوم:

صدف یک دختر افغان در پشاور:

دختر خاله ام به فیصلهٔ پدر و مادرخود با یک مرد سالمندی عروسی کرد که از امریکا آمده بود و صاحب پول و دارایی هم بود. داماد فقط هشت یا نه روز بعد از عروسی دوباره به امریکا رفت و تامد تها غایب شدیکی دوماه بعد از شوهرش یک قطعه خط برای خانواده اش رسید و در آن برای پدر دختر نوشته بود که من هر سال یک بار به پشاور می آیم و برای رفع خسته گی خوداینگونه میله ها را برگزار میکنم. عروسی های من به این معنی نیست که هر سال یک دختر را با خود به امریکا ببرم. حالا دخترتان آزاد است و خودش میتواند برای خود سرنوشت درست کند.....

بیشتر پسران افغان مقیم کشور های اروپایی و امریکا عمدتاً میخواهند با آن عده از دختران هموطن شان ازدواج کنند که در داخل افغانستان یا در پاکستان به سر میبرند. این افراد شامل کسانی هم میشود که قبلاًازدواج کرده و میخواهند دختران خرد سالی را هم به همسری بگیرند. متقاضیان ازدواج یا خود به پشاور می آیند و یا اینکه با ارسال عکس خود به خویشاوندان یا خانوادهٔ شان سفارش میکنند که همسر جوانی را برای شان در نظر بگیرند. البته اکثراً دیده شده که افراد سالمند عکسهای دوره جوانی خود را فرستاده اند و این موضوع بعد از ازدواج افشاشده است. اساساً علت این کار چه است؟ عبدالجبار توکل هروی شاعر افغان که از سالیان درازی به این سو در کشور آلمان زنده گی دارد علت اصلی این کار را ارزانی مصارف عروسی میداند: مشکلی که جوانان ما در کشور آلمان دارند در قدم نخست مسأله مادی است. در آلمان هر کسی بخواهد مراسم عروسی برگزار کند ناچار است در یک شب عروسی مبلغ ۳۰تا۵۰هزار مارک مصرف کند. بیشتر افغانهای پناهنده در آلمان چنین پول گزافی را در اختیار ندارند بناً تلاش میکنند که در پاکستان، ایران یا در داخل کشور دختری را پیدا کنند و با صرف هزینه کم باوی ازدواج کنند. البته باید بلافاصله اضافه کنم که سؤ استفاده مردان در استفاده از دختران در تمام دنیا وجود دارد و در میان ما افغانها هم متاسفانه وجود دارد. به طوری که یک شخص چندین بار در گذشته ازدواج کرده و در پشاور هم با دختر جوانی عروسی میکند اما این موضوع را به دلایلی که نزد خودش وجود داشته از دیگران پنهان کرده است. اما عبدالکریم خرم نویسنده و روزنامه نگار افغان که به تازه گی از اروپا به پشاور آمده جوانب دیگراین مسله را توضیح میدهد:

مثلاً شخصی پانزده سال پیش در افغانستان شغل داکتری داشته و با خانواده اش راهی یکی از کشور های اروپایی شده و در همان جا زنده گی کرده. فکر کنید که این شخص در همان زمانی که به اروپا آمده دختری پنج شش ساله داشته که در آموزشگاههای اروپا شامل درس شده و حالا تحصیلات عالی هم دارد. پس چنین دختری که در محیط اروپایی پرورش یافته، هیچگاه حاضر نمیشود با جوان هموطنش که مثلاً دردانشگاه کابل یا پشاور چند سالی درس خوانده وخودش را بلاخره به یک شکلی به اروپا رسانیده و حالا به انجام کار های پیش پا افتاده فزیکی مشغول است؛ پیوند ازدواج بر قرار کند. علت دیگر این است که در خود جامعهٔ غربی در رابطه با این مسایل شرایط تغییر کرده و دیدگاه ها و رفتار های جدیدی از خود نشان میدهند. در حال حاضراحزاب راست گرای افراطی در اروپا که عمدتاً بر ضد مهاجرین خارجی به خصوص مهاجرین کشور های شرقی شعار میدهند، قوت گرفته اند. این بدین معنی است که حساسیت وواکنش نا مطلوب در مقابل خارجی های پناهنده در اروپا زیاد شده و طبعاً تمایل به ازدواج دختران اروپا با شرقیها شدیداً روبه کاهش است. اگر شرایطی هم فراهم شود و عده ای از افغانهای مقیم اروپا بتوانند بادختران اروپا ازدواج کنند ادامهٔ زنده گی برای شان خالی از درد سر نیست.

درین گونه ازدواجها خانواده های افغان به معیار های سنتی و مدنی که در گذشته رعایت میشد کمتر علاقه نشان میدهند و درین کار به مسأله شناخت قبلی، توافق دو طرف، تفاوت چهره و درجه سن و سال اهمیت چندانی نمیدهند، خانم فتانه گیلانی رئیس اجتماع زنان افغانستان میگوید که در میان خانواده های افغان در پشاور دادن دختران جوان به مردانی که از خارج میآیند، تقریباً به نوعی رقابت بدل شده است. محیط پاکستان از نظر این خانواده هابه مثابه دوزخ است و مهم آن است که ازین دوزخ خود را نجات بدهند. البته این وضعیت به عوامل مختلف جنگ در افغانستان وابسته است و اگر اوضاع کشور به همین حال ادامه یابد خانواده ها به هیچ چیز دیگری جز یافتن یک راه نجات به چیز دیگری اصلاً فکر نمیکنند و دست دخترشان را به دست اولین خواستگاری که برای گرفتن دختر شان مراجعه میکند، میسپارند و در بارهٔ این موضوع که دخترشان ممکن است با وضع روانی ناگواری در آینده روبه رو شود یا این که در چه شرایطی وظیفه مادری را برای نسل فردا به انجام میرسانند و بالاخره این که به عنوان یک زن در آینده افغانستان چه نقشی را میتواند داشته باشد. اصلاً نمی اندیشند یا کمتر اهمیت میدهند، بسیاری از مردان افغان مقیم کشور های غربی در جواب به این سوال که چرا بیشتر مایل اند که با دختران افغان مقیم پاکستان ازدواج کنند، اظهار میدارند که دختران افغان در اروپا از فرهنگ افغانی و موازین شرعی بیگانه شده اند اما در برابر این سوال که اخلاق و صفات ملی و فرهنگی خود مردان و پسران افغان در غرب چه گونه است؟ دلایل معقول ندارند اما متا سفانه این افراد به آسانی میتوانند هر دختری را از

(c) ketabton.com: The Digital Library

خانواده های افغان خواستگاری کنند و ازدواج کنند حتی خود اگر معیوب یا سالمند هم باشند . فرزانه دختر جوان پناهندهٔ افغان در پشاور در رابطه با ازدواج مردان سالمند بادختران نوجوان نظر مخالف دارد او استدلال میکند که:

مثلاً یک آدم ریش سفید و مسن از خارج میآید و با یک دختر چهارده ساله در پاکستان ازدواج میکند و با خود به اروپا میبرد از نگاه قانون مدنی یک دختر نو جوان نباید به عقد یک مرد در آید بخاطر اینکه وجود دختر مذکور برای عروسی آماده نیست ، ساختمان وجودش ناتکمیل است . ازدواج افراد سالمند با دختران نوجوان در اجتماع افغانها در اروپا اینک به یک نوع هم چشمی میان خانواده ها بدل شده . مثلاً میگویند پسر فلانی به پاکستان سفر کرده و دیده شود که کدام دختر را با خود میاورد آیا دختر مقبول را خواهد آورد یا خیر ؟ بدین ترتیب دختر خوردسالی را از خانواده اش دور میکنند و در اروپا نیز همان پسر یا مرد سالمند به فساد های اخلاقی رایج خود مشغول میشوند و این که سر نوشت دختر به کجا میکشد به خدا معلوم است . به نظر می آید که خانواده های افغان چه در داخل کشور شان و چه در پشاور هم از لحاظ روانی و هم از لحاظ امکانات زنده گی در موقعیتی قرارندارند تا به این گونه از دواجهای نامتناسب راضی نشوند .

افسانه یک دختر تحصیل کرده دیگر افغان در پشاور : یک روز یکی از دوستان ما یاد آورشد که یک نفر افغان که اصلاً در المان زنده گی و بود و باش دارد به پشاور آمده و میخواهد که با یک دختر عروسی کند مادرم روی خود را به سوی من دور داد و آهسته گفت چقدر خوب که یک افغان خود ما پیدا شده . ما هم مجبور هستیم پول و پس اندازی نداریم و از هیچ طرف کمک نمیشویم خوب میشود که خواهرت را برایش بدهیم . خواهرم شانزده ساله بود ، همان روز تصمیم گرفتیم و از طریق همان دوست به آن نفر احوال دادیم که ما راضی هستیم که برایش دختر بدهیم بعد از آن تنها خود آن مرد به خواستگاری خواهرم آمد من که متوجه شدم سن و سالش پنجاه ساله یا بیشتر از آن بود . روز اول دختر را به او دادیم و چند روز بعد با خواهرم عروسی کرد و درین مدت هیچ کسی از خویش و قوم خودش حاضر نبود . چند هفته بعد از عروسی گفت که من میروم تا کار های ویزه و پاسپورت زنم را به زودی تهیه کنم با آنهم شش ماه با خواهرم در پشاور زناشویی کرد و بعد از آن به آلمان رفت و وعده داد که کارهای زنم راهم خلاص میکنم تا به آلمان بیاید ، سه ماه بعد تلفن کرد که من هیچ چیزی ندارم برایم تکلیف گرده پیدا شده و نمیتوانم شما را کمک کنم . این خبر برای خواهرم بسیار یک خبر تلخ بود حیران ماند و سپس وحشت زده شد و گفت که حالا چه خاکی را به سر خود کند . باآنکه وضع اقتصادی ما خیلی خراب بود دو اتاق را به کرایه گرفته بودیم یکی برای او و شوهرش و دیگر را برای خود ما . از آن وقت تا حالا دیگر کدام خط و احوالی به خواهرم نیامده و برایش تکلیف روانی پیدا شده است .....

برنامهٔ سوم :

ازدواجهای امروزی که در میان بسیاری از خانواده های افغان در پاکستان صورت میگیرد اکثراً نامتناسب است خانواده یی حاضر میشود تا دختر نوجوان شان را به عقد مردی پنجاه یا شصت ساله در آورد یا پسر جوانی به خاطر این که خودش را به یکی کشور های اروپایی برساند با دخترپا به سن گذاشته یی که در اروپا زنده گی دارد ازدواج میکند معمولاً درین گونه پیوند زنا شویی تناسبی از لحاظ سن ، درجه آموزش ، روحیه و امکانات زنده گی بسیار کم است، شکیبا محمود از جمعیت انقلابی زنان افغانستان به این نظر است که در شرایط حاضریگانه راه معقولی که خانواده های افغان در مورد دختران شان پیش گرفته اند همین است و استدلال میکنند این در واقع شکل خوب و آبرومندانه ازدواج است. ولی امروز فقر وبدبختی زنان و دختران افغان را به حالاتی میکشاند که به خاطر کودکان خود و پیشبرد زنده گی خانواده خود مجبور به تن فروشی وگدایی میشود که در آنصورت تمام عواطف و امید های زنده گی در وجود شان کشته میشود پس من فکر میکنم که اینگونه ازدواج به هر حال اقدام درستی است . اما خانم خورشید افراسیابی زن روشنفکر افغان در پشاور نسبت به این گونه ازدواجها نظر منفی دارد او میگوید که این نوع ازدواجها با اصل فطری نکاح در تضاد است :

این مخالف اصل فطری مسأله ازدواج و نکاح است که در شریعت اسلام مطرح است این اصل یک اصل عادی نیست یک اصل فطری است که همراه با خلقت انسان بادر نظر داشت خواستها و تمایلات انسان در نظر گرفته شده و به شکل قانون از طر یق شریعت پیشکش شده ، اصل نکاح که ایجاب و قبول است وقتی میتواند به درستی صورت بگیرد که در آن دوجانب میان خود ((همکف))باشند . یعنی دوجانب باید از لحاظ اخلاقی، مسایل فرهنگی سطح خانواده گی ، موقف طبقاتی از لحاظ سن و سال با هم تناسب داشته باشند و مهمتر از همه در میان عروس و داماد پسند شخصی شان (که اصل قبول و ایجاب است)باید وجود داشته باشد، پدر دخترش حق دارد که مثلاً دخترش را به شوهر بدهد اما پدر باید مطمین باشد که دخترش به این ازدواج رضایت دارد پس وقتی این اصول های فکری که در اصل فطرت و تمایلات انسان وجود دارد مخالف این قوانین صورت میگیرد پا برجانیست مسأله وفاداری و محبت با- عث میشود که میان دو موجود و جود داشته باشد . بعضی اوقات این ازدواجها میتواند پا برجا و دوامدار بماند شکل اجباری دارد علت آن این است که دختران افغان که عروسی کردند در زنده گی هر اندازه مشکلات داشته باشند همه مشکلات را از روی مجبوری تحمل میکنند که این مجبوری را نمیتوانیم وفاداری طبعی حساب کنیم . دورنمای چنین پیوند ها را چی گونه میتوان دید؟ آیا زن و شوهری که از بسیاری لحاظ باهم تفاوت دارند تا چه حدی میتوانند در کنار هم خوشبخت باشند ؟ این موضوع را با طیبه سهیلا شاعر و نویسنده افغان در میان گذاشتیم دختر سالمندی می آید از اروپا و پسر جوانی را در پاکستان به همسری انتخاب میکند و میروند تا سازو برگ دوران پیری خود را در اروپا آماده کنند آنها تمام مراحل خوش گذرانی های خود رادر خارج از سر گذرانده اند و حالا می آیند از همان بهترین های دختران و پسران افغان را برای خود انتخاب میکنند و میگیرند وقتی کسی تناسب سنی نداشت حتماً اختلاف کوژی سلیقه و طرز تفکر میداشته باشد و دنیای غرب هم دنیایی نیست که باوجود عدم توافق فکری باز هم مجبور باشند با یکدیگر زنده گی کنند. همین است که منجر به طلاق های عام میشود به نحوی در مجموع بالای خانواده های افغان تاثیر دارد این خانواده ها حتماً صاحب فرزند میشو ند و هنگامیکه از هم جدا میشوند فرزندان شان یا از محبت پدر محروم میشوند یا از محبت مادر . خانواده های مهاجر در وضعیتی قرار دارند که مثل گذشته از تامین اجتماعی ، کار و حقوق بابت ماهوار بهره مند نیستند و رفته رفته تکیه گاه روحی شان را در دیار مهاجرت از دست داده اند به همین علت و قتی حاضر میشوند دختر شان را به عقد مردی سالمند یا پسر ناشناسی در آورند به مسأله ایده آل های خود چندان فکر نمیکنند بلکه یک معاملهٔ اجتماعی را انجام میدهند . عنایت الله همام پژوهشگر مسایل اجتماعی پناهنده گان در پشاور عقیده دارد که در نتیجه جنگهای دراز مدت ، خواستها و تمایلات خانواده های افغان عمیقاً تغیر کرده است . با تغییر تمایلاتی که بین طرفین به وجود امده یکنوع داد و گرفت اجتماعی است تا یک داد و گرفت عاطفی بین دو فرد . نیازهایی درد و طرف وجود دارد چون موسسات دیگر اجتماعی خرد شده موسساتی که سابق مردم را از لحاظ تامینات اجتماعی، دولت، خانواده تأمین میشود وجود ندارد. در گذشته خانواده میتوانست سعادت اعضای خانواده را تامین کند متاسفانه در شر ایط بحرانی حاضر افغانها با آنکه با موج مهاجرت و بیجا شدن مواجه شدند سن

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازدواج تا ده سال پانزده سال در میان دختران و پسران بلند رفته ، سالهای انتظار دختران را از لحاظ این که ارتباط ایده ال تامین کنند تقریباً نا امید کرده بناً راه حل دیگری مثلاً ازدواجهای مصلحتی (مصلحت در چوکات نیاز های شخصی و اجتماعی تن بدهند) ازدواج را به حیث یک مرحلهٔ گذر اویک مرحله داد و ستد پایاپایی فکر کنند که دران یک چیزی را به دست بیاورند و چیزی را از دست بدهند . دخترانیکه پیر مردان را میگیرند فکر میکنند که بالاخره شوهران شان زنده نمیمانند وچانس ازدواج دوم برای شان میسر خواهد بود حداقل فعلاً ازین مضیقه اجتماعی یا اقتصادی و تنهائی که من به آن گرفتار هستم خود را نجات بدهم در یک شرایطی که امکانات اجتماعی تامینات زنده گی زیاد نیست و بیمه اجتماعی اصلاً وجود ندارد به نظر من یکی از راه های حل همین است و این مساله اندیشهٔ ازدواج را یک اندازه در میان مردم آزادینه میسازد و مردم ازدواج را یک نوع قرار داد دایمی و قرار دادی که بالاخره تمام سرمایه های عاطفی خود را بگذارند و آنرا یک خط نهایی فکر کنند سر مشق خود را تبدیل کرده اند به هر ترتیب ازدواج های مصلوبی هم که افغانها در پشاور یا اروپا صورت داده اند آنهم از ثبات برخوردار نیست ما دیده ایم کسانی را که حتی در شرایط ایده آل هم جفت یافته اند وقتی در شرایط اروپایی زنده گی کرده اند به اثر تفاوت روانشناسی ازدواج افغانها با روانشناسی زنده گی اجتماعی در اروپا وجود ندارد خانواده های افغان چنین تفاوت ها را در ذهن خود حل کرده نتوانستند.

برنامهٔ چهارم:

در سالهای اخیر صدها دخترجوان افغان که به عقد مردان سالمند در آمده و یا به طور غیابی نامزد شده و سپس ازدواج کرده اند ، با یک حالت تشویش ونگرانی ازآینده به سر میبرند . شماری ازشوهران این عروسان بعد از مدتی دوباره به اروپا برگشته اند و همسران شان در پشاور در انتظار روزی به سر میبرند که امکان رفتن به اروپا برای شان پیدا شود . شاید عده یی ازین عروسان چانس رفتن به خارج برای شان میسر شده اما اکثر آنان در پشاور بی سرنوشت اند و از لحاظ اقتصادی و روانی زیر فشار اند . شکیبا محمود عضو جمیعت انقلابی زنان افغانستان میگوید که زنان در یک جامعه عقب مانده مانند افغانستان طبعاً با این گونه مشکلات روبه رواند ، اما او به آن عده زنان افغان اشاره میکند که به گفته او جبراً به نکاح عرب ها در آمده بودند و حالا در موجی از فشار روانی و بی سرنوشتی به سر میبرند : در فرهنگ عقب مانده" جامعه "افغانستان زن و دختر حتماً از خود صاحب میداشته باشد و آن صاحب بدون شک مرد است در چنین وضعیت ، زنانی که بعد از ازدواج طلاق میشوند ، خود را بی صاحب فکر میکنند و زیر سرپرستی خانواده عقب مانده ، زیر فشار های روانی قرار میگیرند و در نتیجه حالت روانی کل اعضای خانواده را بحرانی میسازد . بازهم به نظر ما این مساله عمده به شمار نمیرود . اگر ما میخواهیم از بدبختی های زنان افغان گپ بزنیم ، خوب است به آن گونه ازدواجهاو بدبختی های شان اشاره کنیم که سازمان ما ((راوا))چندین سال پیش در باره آن خبر داده بود ، مساله یی که تعدادی از عربها کمپ زنان بیوه را در کنر، لغمان و سایر مناطق تأسیس کرده بودند و انجا عربها به زور با زنان افغان تا یک مدت ازدواج میکردند ..... بعد از آن که هر زن یکی دو طفلی پیدا میکردند ، همان طور بی سرپرست رها میشدند .....یعنی این بدبختی نو نیست برای زنان افغانستان. فتانه گیلانی رئیس اجتماع زنان افغانستان به جنبه دیگر این گونه ازدواجها اشاره میکند . او میگوید حتی دخترانی که به امید رفتن به خارج تن به ازدواجهای غیر طبیعی داده اند آینده روشنی را در مقابل خود نمی بینند :

معلوم است که بر حالت روانی دختران تاثیر ناخوشایندی دارد ، به خاطر آن به دل هزار گپ میگردد که مثلاً خدا میداند که کار خارج رفتن من میشود یا نمیشود ....تشویش از این که شوهرش کدام زن دیگر نداشته باشد .. اخلاقش چه قسم خواهد باشد ... با چه رقم آدمها نشست و برخاست داشته باشد . این مسایل همه باعث خرابی وضع روحی دختران میشود . چیز مهم این است که دختران در بی خبری به سر میبرند ، مطالعه ندارند ، در جنگ تولد شده اند ، در جو فرهنگی کلان شده اند ، راجع به حق انسانی ، سرنوشت و اینده خود فکری نمیکنند . کسانی هم در کنار شان نیست که به طور درست رهنمایی شان کنند . پدر و مادر فقط میخواهند به وسیله اولاد شان ، کل خانواده را نجات دهند ..... و بدین وسیله دختران جوان زیر فشار های روحی قرار میگیرند شماری از داماد ها بعد از آن که یکبار دختر جوانی را به همسری گرفته اند ، با دختر جوان دیگری هم به طور پنهانی ازدواج کرده و سپس ناپدید شده اند . این مساله مشکلاتی را در خانواده ها سبب شده است . فوزیه میترازن روشنفکر افغان در پشاور شاهد یکی از ین ازدواجها بوده است :

دامادی از خارج آمد به پاکستان و بالاخره برایش از داخل افغانستان دختر خواستند ...نکاح بسته شد و مراسم عروسی بر پاشد و گوسفند ها کشته شد .... بعد از آن داماد رفت و به گفته ، خودش کار های دختر را روبه راه کند . اما وقتی رسید که هیچ خط و پیغامی از وی نیامد و آهسته آهسته فامیل عروس به تشویش شدند و گپ بالا گرفت که چی کنند . آخر خبر شدند که داماد در ظرف این دوسال که گم بوده ، دو بار دیگر به پاکستان آمده ، و در هر دفعه با یک دختر نو ازدواج کرده و رفته به جرمنی . حالا فامیل دختر تلاش دارند که از فامیل بچه کسی را پیدا کنند که داماد را راضی بسازند که یک طلاق غیابی نوشته کند تا دختر از نکاح او خلاص شود ، با آن هم هیچ نشانی از داماد به دست نیاورده اند ... و دختر بیچاره حالت بسیار بد دارد . ورشکسته ، مأیوس شده است ، حتی حاضر نیست در مجالس و عروسی دیگران شرکت کند . بدین ترتیب دختران جوان افغان از چند طرف با نقض حقوق انسانی روبه رواستند . آنها از یک سو مجبور اند به ازدواج نامتناسب و غیر طبیعی تن بدهند و از سوی دیگر آرزو های شان برای رسیدن به سعادت بر آورده ناشده باقی میماند . به نظر محمد طاهر بورگی کارشناس مسایل حقوق ، سطح پایین آگاهی مردم و نقش تعیین کننده پول در روابط امروزی ، معیار های حقوقی را از بین برده است : کسی که چهار پول از هر راهی که پیدا کرده ، چه از راه گیری پیدا کرد ، یا از راه پاتک داری یا از راه قاچاق ... خلاصه همین گونه افراد به این کار ها اقدام میکنند . مردم امروز همان پول آنها را میبینند و فریب آن را میخورند و بدین ترتیب تمام معیار های اجتماعی و حقوقی را از بین برده اند . مردمی که در پشاور هستند به فکر آن که دختر شان نجات مییابد و خود شان از حالت فقر و فاقه خلاص میشوند ، امید میکنند که دختر شان اگر خارج رفت ، شاید زنده گی کل فامیل خوب شود و یا به نحوی به آنهاهم مفادی برسد ، همین امید خام ، آنان را به وضعیتی دچار میکند که دختر خود را به دست خود قربانی یک امید نجات میسازند . در اروپا حتی به کسی که توانایی نگهداری یک سگ را ندارد ، حق نگهداری از سگ را نمیدهند یعنی آنها برای حیوان خود حقی قایل هستند اما در یک جامعه عقب مانده ، برادر با برادر بر خورد انسانی نمیکند . این موضوع به سطح اگاهی مردم وابسته است ، مساله حقوق یک مساله بیرونی نیست بلکه به خود انسانها رابطه دارد . شاید یگانه راه نجات از وضع فعلی تامین آرامش و تاسیس یک نظام دولتی در افغانستان باشد . که در آن خانواده های افغان نسبت به آینده و تامین زنده گی خود در جامعه احساس اطمینان داشته باشند . در غیر آن دامنه این گونه ازدواجهای مصلحتی بازهم گسترش مییا بد و اثرات ناگوار روانی آن به نسلهای بعدی هم میرسد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

هنر گوینده

مصاحبه از: صفیه رحیم

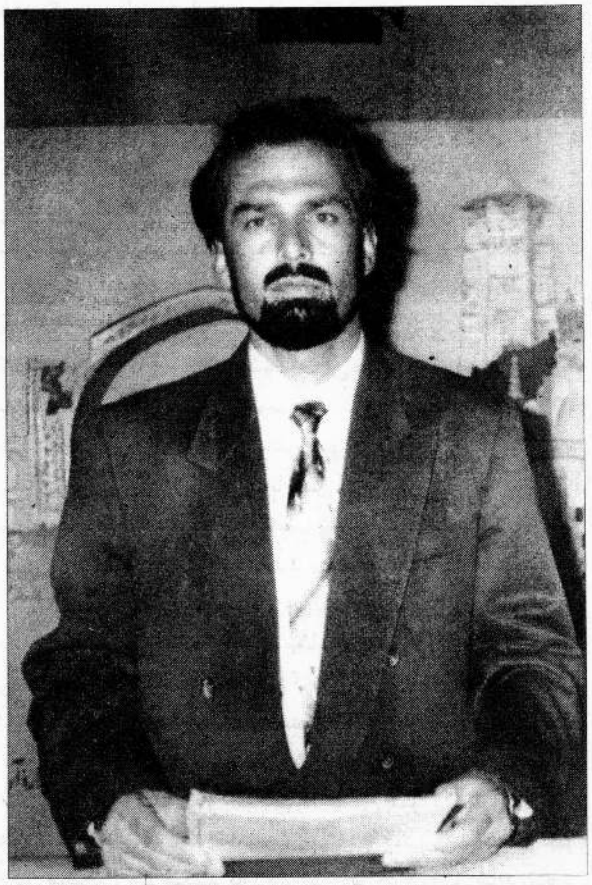

...در عصر حاضر گوینده گی تنها در قیافه و صدای جذاب، تسلط داشتن بر خوانش برنامه یا خبر خلاصه نمی شود بلکه مجموعه ای از مهارتها و ارتباط کلامی و غیر کلامی را نیز طلب میکند. یکی از رهپویان پر تلاش، مستعد و خوش صدا که پشتکار تجسس و ابتکار را میتوان در فعالیتهای گوینده گی و ژورنالیستی اش مشاهده کرد محترم پوهنیار عظیم "نور بخش" گوینده و ژورنالیست موفق اداره نطاقان و اطلاعات رادیو و تلویزیون است، که همزمان استاد دیپارتمنت رادیو تلویزیون پوهنحی ژورنالیزم پوهنتون کابل نیز میباشد و مسوولیت پر اهمیت تر که همانا تدریس مضامین "هنر گوینده گی"، "تخنیک رادیو و تلویزیون" را در پوهنحی مذکور به عهده دارد و کتابی را تحت عنوان "پیشرفتهای هنر نطاقی" تألیف نموده که از اهمیت ویژه یی درین عرصه برخوردار است.

محترم "نوربخش" از جمله انگشت شمار گوینده گان مسلکیست که خوانش برنامه های متنوع رادیو یی، اخبار ساعت ۷ شب در رادیو،تلویزیون ، برنامه سینما با صدای جذاب با نریشن راپورتاژ های اراکین دولتی برخی اعلانات تلویزیون تجلیل از روز های خاص را با صدای جذاب جدیت و دقت به خوانش میگیرد و تقدیم بیننده گان تلویزیون و شنونده های رادیو مینماید و در بخش متن نویسی، پرودیو سری یک برنامه، دایرکتری و گزارشگری از مهارت خاص مسلکی برخوردار است.

محترم عظیم "نور بخش" از آوانی که شاگرد مکتب بود به هنر گوینده گی و مسلک ژورنالیزم علاقمندی داشت که در سال ۱۳۶۶ به این خواست خود نایل آمد و شامل پوهنحی ژورنالیزم گردید؛ درست یکسال بعد در سال ۱۳۶۷ در جمعی از همصنفانش در استدیوی رادیوی افغانستان مشغول سپری نمودن دورهٔ پرکتیک بود که به اثر تشویق همصنفانش برای اولین مرتبه صدایش در استدیو- توسط انجنیر "عارف جوشان قلعه چه یی" ثبت و چک گردید که مورد تأیید و استقبال قرار گرفت و از همانجا بود که آرام آرام کار گوینده گی را در رادیو آغاز نمود. و در سال ۱۳۷۲ هنر گوینده گی را توأم با فعالیتهای ژورنالیستی به شکل رسمی در رادیو تلویزیون آغاز نمود. که از طرف مسوولین ادارهٔ اطلاعات تلویزیون خوانش برنامه هایی؛ چون: پیام صبحگاهان، مروری به رویداد های مهم هفته، آئینه مطبوعات، تبصره ها و... برایش سپرده شد.

محترم "نوربخش" خود را بیشتر در خوانش برنامه های خبری و تبصره های سیاسی که ارائه کننده مسایل روز باشد راحت تر و موفق تر احساس مینماید.

وی در مورد ویژه گی های یک گویندهٔ موفق چنین ابراز نظر کرد: "ویژه گیهای یک گویندهٔ موفق را میتوان در داشتن صدای خوب، دانستن اساسات فنی و مسلکی هنر گوینده گی و اخلاق حمیده، دانش عمومی، آگاهی کامل به زبانی که گوینده گی صورت میگیرد، استعداد، دانستن جوانب مختلف هنر نطاقی، ذخیره لغات را میتوان بازگو کرد.

در جهان امروزی در عرصه مدرنیزه ساختن وسایل ارتباط همه گانی پیشرفتهای چشمگیر

(c) ketabton.com: The Digital Library

گان

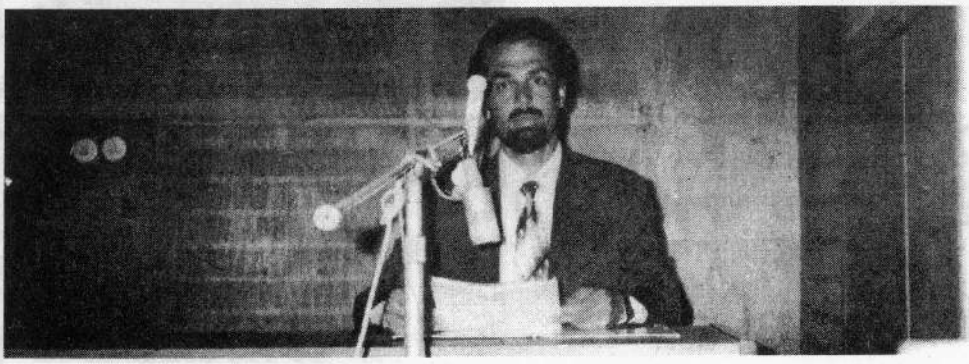

و قابل ملاحظه صورت گرفته که متأسفانه در رادیو تلویزیون افغانستان از این وسایل مدرن و پیشرفته هنوز خبری نیست. محترم "نور بخش" در مورد مشکلات کار گوینده گان رادیو تلویزیون چنین گفت: "تمامی وسایلی که در رادیو تلویزیون برودکاست صورت میگیرد قابل استفاده نیست، این امر بالای کار گوینده گی هم در رادیو و تلویزیون بی تأثیر نبوده و مشکلات فراوانی را در بر داشته و قابل استفاده نیست، و بعضا اشتبا هاتی هم صورت میگیرد که ناشی از عدم دسترسی به وسایل مدرن است از جمله ماشین های تیلی پرنتر که از سابقه ترین ماشین ها برای تایپ نمودن اخبار است. اکثراً در قسمت تایپ کلمات مشکلات را در کار گوینده گی ایجاد میکند، همچنان نرسیدن به موقع در نشر مستقیم اخبار چه در رادیو و چه در تلویزیون از طریق آژانس اطلاعاتی باختر، بی تفاوتی و عدم توجه مسوولین برنامه ها و غیر مسلکی بودن افراد در تهیه برنامه ها در برخی موارد مشکلاتی را در ارائه درست مطلب، توسط گوینده برای بیننده و شنونده بوجود می آورد که امیدواریم در آیندهٔ نه چندان دور دستگاه رادیو تلویزیون مجهز و با سیستم امروزی داشته باشیم"

گوینده گی یک مهارت و فن است و گوینده نقش تعیین کننده ای در ارائه مطلب و ایجاد ارتباط با مخاطب دارد، برای بهبود کار گوینده گی در رادیو تلویزیون محترم عظیم نور بخش چنین پیشنهاد نمودند:

"1- ساختار مشخص برای بخش های خبری و ادبی برنامه های گوناگون تعریف شود و گوینده گان در بخش خبری لا اقل برای مدتی تثبیت شوند.

2- برای ایجاد تنوع در گوینده گی محل استقرار گوینده گی یکنواخت نباشد.

3- در گفتن پیامهای شفاهی بعضی از گوینده گان موفق و عده یی در بیان صریح جملات، نا موفق هستند که تمرین بیشتر را میطلبد، همچنان گوینده گان محترم تا حد امکان خویش را برای ادای درست کلمات عادت دهند و از شتاب و ادغام کلمات پرهیز نمایند.

آنهایی که به هنر نطاقی علاقمندی دارند تحت پرورش و آموزش قرار گیرند، کورسهای گوینده گی کوتاه مدت و طویل المدت از جانب ادارهٔ نطاقان دایر شود تا شگرد های درست هنر گوینده گی را بیاموزند، لازم و ضروری پنداشته می شود که هم نطاقان مسلکی و غیر مسلکی با کار مداوم خویش در ارج گذاری به این مسلک شریف هر روز و هر لحظه در تپ و تلاش برای دریافت مفاهیم درست کلمات و ارزش دهی کار گوینده گی در وسایل ارتباط همه گانی برآیند و استعدادخود را بیشتر تقویه نمایند". ساحهٔ فعالیت ژورنالیستی محترم نوربخش منحصر به جمع آوری اخبار و راپور تاژ ها در داخل کشور نمانده بلکه برای تهیهٔ اخبار و راپورتاژ ها به کشور های؛ چون: ایران، ترکمنستان، تاجکستان، مراکش، پاکستان، تایلند و مالیزیا سفر های رسمی داشته و دوبار از جانب اتحادیه ژورنالیستان و بار دیگر از طرف رادیو تلویزیون افغانستان تحسین نامه دریافت نموده است.

وی در مورد غم انگیزترین خاطره اش در جریان کار گوینده گی چنین گفت: "در یکی از روز های سال ۱۳۷۳ اعلانات فوتی را میخواندم، اعلانی در دستم قرار گرفت که ۱۱ تن از اعضای فامیلی در اثر اصابت راکت در حصهٔ اول خیر خانه مینه شهید شده بودند، حین خوانش اعلان فوتی اشک در چشمانم حلقه زد و متن اعلان فوتی را بار دیگر خواندم، وقتی از خوانش اعلان فارغ شدم دایرکتر برنامه برایم گفت: که اشتباه کردم و من برایش گفتم که آگاهانه و برای ابراز غمشریکی با این فامیل بیگناه و اظهار نفرت به عاملین همچو حوادث اعلان فوتی را بار دوم خواندم تا عاملین همچو حوادث درک نمایندو به همچو عملی دست نزنند و بر کرامت انسانی ارج بگذارند."

محترم عظیم نور بخش ازدواج نموده دارای یک دختر و یک پسر میباشد از زنده گی فامیلی خود راضیست و همکار خوبی در فامیل خود نیز میباشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

روی سیتژهای تمثیل

با مسرت میبینیم که باز هم ستیژ های تمثیل و تیاتر ما گرمی پنج سال قبل را دارد ، هنرمندان و ممثلین پرکار هنر تمثیل کوشیده اند تا با از سرگیری فعالیت های هنری خویش چیزهایی را برای بیننده گان و علاقمندان این هنر عرضه کنند. مجله سباوون مصمم است تا نه تنها در اولین شماره بل در شماره های بعدی خویش با هنرمندان تمثیل در بارهٔ کارها و برنامه های شان سلسله مطالبی را پیشکش علاقمندان نماید. در این شماره شما را فرا میخوانیم به صحبت مختصر غیاث واحدی و تنی چند از هنر پیشه های موفق تمثیل که ذیلاً آنرا میخوانید: عبدالغیاث واحدی هنرپیشه و ممثل ممتاز کشور که از شروع نشرات تلویزیون در کشور در بیشتر از یکصد و پنجاه پارچه تمثیلی ظاهر گردیده است میگوید: پارچه هایی را که در رادیو بازی نموده ام بیشتر از پارچه هائیست که در تلویزیون دارم.

غیاث واحدی به این عقیده است که یک هنرمند هنر تمثیل باید در هر قالب و هر نقش بتواند موفقانه ظاهر شود ، نه اینکه یا همیشه نقش منفی داشته باشد و یا هم در نقش های مثبت ظاهر گردد. غیاث واحدی درین اواخر پارچه ای را به نام "جزا" رویدست دارد که عنقریب از طریق رادیو، تلویزیون به نمایش گذاشته خواهد شد. وی میگوید: مشکل عمده هنر تمثیل ما فعلاً عدم اشتراک خانم ها در پارچه های تمثیلی تلویزیونی است، نداشتن نویسندهٔ خوب و عدم امکانات تخنیکی از جمله مشکلاتیست که دامنگیر هنر تمثیل میباشد. غیاث واحدی به ادامه سخنان خود افزود: آن عده از هنرمندانی که از خارج به کشور عودت مینمایند، جای و منزلت بلندی نسبت به آنانیکه با مشکلات و ناهنجاری های جنگ دست و پنجه نرم نموده اند دارند آرزومندم تا در مورد این برخورد مسوولین محترم تجدید نظر نمایند.

در خواب هم تمثیل می کنم. فوزیه شفا هنر پیشه تازه کار هنر تمثیل است که اولین بار استعداد هنری خود را در پارچه تمثیلی "کورنی ژوند" آزمایش نمود، وی میگوید: به تشویق و همکاری دوستانم به هنر تمثیل رو آوردم. وی نقش زیادی در پارچه های تمثیل در تلویزیون و هم در رادیو دارد، که از نقش خود در نمایشنامه "شاه دولا" خیلی راضی است، وی در نمایشنامه های در امتداد شب، چهل چراغ و در نمایشات روز جمعه "آیینه آدینه" نقش بازی میکند وی میگوید: هنر تمثیل را خیلی دوست دارم و از کارکرد های هنر پیشه خیلی موفق، انیسه وهاب خوشم می آید، چون در نقش های خود خیلی وارد است. فوزیه شفا میگوید: وقتی که اولین بار در پارچه تمثیلی نقش برایم داده شد هم احساس خوشی میکردم و هم میترسیدم، ترس به این خاطر که مبادا در نقش خود ضعیف جلوه کنم و از آزمون نا موفق بدر آیم، چون نقشی که برایم در یک پارچه سپرده میشود حتی شب ها در فکر آن هستم و با خود آنرا تمثیل میکنم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ماکیها می درخشند!

تهیه کننده: حسینا رشیدی و فریده عزیزی

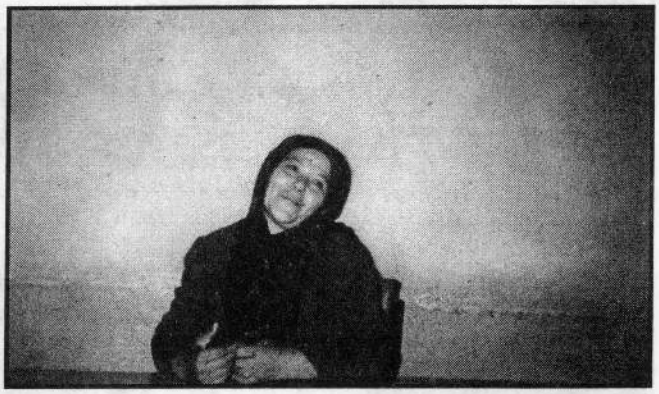

صدیقه بشر دوست خانه به دوش است صدیقه بشر دوست یک چهره آشنا در هنر تمثیل که مهربانی و لطافت از سیمایش پیداست و طرز برخورد او توجه هر بیننده را به خود جلب میکند. وی مدت۲۷ سال میشود با رادیو تلویزیون همکاری دارد او توانسته است جایگاه خاصی برای خود در هنر تمثیل کسب کند.

در مورد آغاز همکاریش با رادیو تلویزیون چنین میگوید: بعد از فراغت از لیسه آمنهٔ فدوی در یکی از کورسهای دراماتیک که تحت نظر استاد صادق و یک تن از استادان ایرانی پیش برده میشد، شامل گردیدم و بعد از فراغت از طریق آن کورس به رادیو تلویزیون معرفی شدم. در این مدت به دریافت تقدیر نامه ها در داخل و خارج کشور نیز مفتخر گردیده ام. صدیقه بشر دوست در مورد مشکلات کنونی چنین میگوید: ما وسایل پیشرفته در دست نداریم، از نگاه اقتصادی هنر پیشه های ما در سطح خیلی پائین قرار دارند، که اکثرشان از خانه بدوشی شکایت دارند و نمیشود با افکار غیر منسجم به کار های هنری رسیده گی کرد. امیداورم در این مورد مسوولین توجه نمایند.

شفیع سمیر از عدم اشتراک زنان در تمثیل می نالد. شفیع سمیر یکی از چهره های درخشان هنر تمثیل است که مدت۲۲سال عمر خویش را صرف خدمت و باروری این هنر در روی صحنه نموده است. وی در دوران حاکمیت طالبان نیز از هنر نمائی دست نکشیده و با مشکلات فراوان به کارش در آن وقت ادامه داد و علت اصلی پیگیری کارهای هنری اش را سعی در زنده نگهداشتن هنر تمثیل میداند. شفیع سمیر در مورد مشکلات و محرومیت های کار های هنری اش در آن وقت میگوید:

پارچه هاشکل انتخابی نبود، زنان چون سایر عرصه ها در تمثیل هم نقشی نداشتند و یک سلسله محرومیت های دیگری که مانع ترتیب و اجرای اساسی پارچه ها میگردید باآنهم ما با مشکلات فوق مقابله نموده و نگذاشتیم که این هنر به صورت کلی از امواج رادیو قطع گردد. فعلاً که شرایط بهتر برای پیشبرد کار های هنری مساعد گردیده ما با کمبود نویسنده ها مواجه هستیم؛ هر چند که آقای غیاث واحدی، هاشم جان و همایون بی ریا بدون دریافت حق الزحمه پارچه هایی می نویسند مگر ممکن نیست تنها به اینها اکتفا کرد مشکل دیگر عدم سهم گیری زنان در نقش ها است همچنان هنر تمثیل از نگاه تخنیکی در سطح پائین قرار دارد. که امیدواریم در این مورد توجه شود.

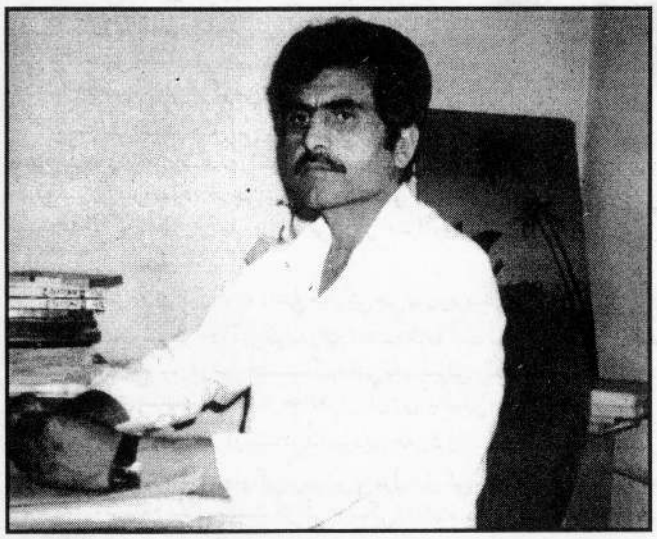

(c) ketabton.com: The Digital Library

مینوا او ښکلیتوب

د انانول فرانس لیکنه ژباړن: حافظ

ډیر
زور ورباد
را الوتـــی و او
ورســره په کاســو
کاسو باران، چې تا به
ویل د آســمان د زړه ټرلي
ورخونــه د ځمکې لــوري تــه
رامات شــوي دي په ورېدلو وا و په
ښار کې توپاني لړې خېږې وې پواړې د
مزدکونــو او د نمانځنې د ځایونــو وروتــه
بــېرته ېاتې و، چې له هغو څخه یوه تته غونډې
رڼا ښکارېدله، چې کله، کله بــه د زړو کاهانانو او
راهبــانو ښځو د زاریو او دوعاوو غږونه له معبــدونو
څخه اورېدل کېدل.

د بالیان پاچا د هندوستان د سیمې حکمران دا امر کړی و،
چې شپه او ورځ دې د عبادت د ځایونو دروازې خلاصې او وازې وي
خو د موسیقي د نغمو سره ښمونځونه وکړي، قربانۍ ورکړي چې لوی
خدای د هند پر ملت ورحمېږي او د هغوی له سره د دښمن شر کم کاندي او د
هند د خلکو په رګونو کې نوې او تازه وینه په ګرځېدا راولي. څو وکولای شــي د
دښمن د بې شمېره لښکرو په وړاندې ودرېږي او ماته ورکړي په هغه شیبه، چې د
طبیعت فار خپل اخري حد ته رسېدلی و، نو ستر عبادتخانې له خلکو څخه بیخي
ډک و.

د پاچا لور "مالیني" په معبــد کې د "اندرا" د الهې د مجســمې په وړاندې په
ګونډو شوې وه او په زاریو او خواریو یې د اسې مناجات ورته کاوه.

اې مهربــاني الهی! په موږ رحم وکړه او موږ د دښمن له شــره خلاص کړه، چې
ټولو حــاضرینو بــه د مالیني له دغو غوښتنو سره په یوه خوله ویل: موږ ته نجات
راکړه... موږ ته نجات راکړه...

په دغه وخت کې "مالیني" له خایه جګه شــوه مخ یې حــاضرینو ته کړ او په لوړ
غږ یې وویل: بــاید وســله په لاس کې واخلې او تیار او چمتو اوســی غلیم را نژدې
کېږي. زموږ په خاوره کې مســلمانان راننوتلي دي د یوې اونۍ په اوږدو کې بــه د
اسلام لښکر دلته راورسېږي په دغه وخت کې، چې حاضرین په احساساتو راغلي
وو او د غیرت وینې یې په رګونو کې تودې شــوې وې "مالیني" د معبــد له یوې
کړکۍ نه ولیدل، چې یو سپور په ځغاسته را روان دی.

د سپور په کتلو د مالیني زړه له خایه بې خایه شــو او د وره خواته یې ورمنډه
کړه په داســې حــال کې چې خپل لاس یې ښوراوه چغه یې پرې وکړه: مترا وه مترا
ودرېږه چېرته روان یې او کومې خواته ځې؟

سپور پلی شو او خپل آس یې د یوې ونې پورې وتاړه هغه ډیر سترې شوی و،
ســاه یې سپېره وه او معبــد ته راننوت سپور دومره ستومانه شــوی و، چې د خبــرو
کولو متره ورسره نه وه، خو چې یو څه یې ساه صورت په ځای شو، مالیني ورنژدې
شــوه هغه ته یې په غور وکتل او ورته یې وویل: مترا! ووایه چې څه خبــر دې راوړی
دی؟

مترا خپل ځان راټول کړ په داسې حال کې چې ټول رېږدېده وې ویل:

د اســلام لښکر د دوه ورځو په واټن له دغه ځایه څخه لرې دی... هغوی هغه
لښکر چې د دفاع لپاره زموږ حــاکم مخې ته ورلیږلي وله منځه ویوړ او لکه د
سېلاب غونډې مسلمانان د مرکز خواته را روان دي. مالیني چغه کړه او وې ویل:

"زموږ د لښکر د سالار او مشر نرسا سره یې څه وکړل؟"

هغه یې ونیو په زنځیرونو کې تړلی یې په ټول ښار کې وګرځاو د دغو خبرو له
کولو نه وروســته د مترا په ســترګو کې اوښکې راډنډ شــوې، چې حــاضرین هم
ورسره په زړا شــول په دغه وخت کې د "مالیني" په زړه کې د وطن د مینې ولولې او
جذبې را ویښې شوې خپه، خواشینو او ناهیلو حاضرینو ته یې مخ واړاوه او داسې
یې ورته په اوچت آواز وویل "تاسو زما پسې راشئ، زه بــه مې خپل پلار ته له دغې
بدې پېښې نه خبر ورکړم هغه به سم له لاسه په تاسو باندې وسله وویشي".

مالیني "به مخکې او خلك پســې وروســته د "پاچا" د ماڼۍ خوا ته په بــېړه ور
روان شول په شــپه لانه وه تېره شوې، چې په خلکو باندې وسله وویشل شــوه په
دغه وخت کې "مالیني" د ماڼۍ په بــرنډه کې راښکاره شــوه او خلکو ته یې چې د
ټولو وطني جذبې را پارېدلې وې، داسې وویل:

"دا ستاســو ایماني او وجداني وظیفه ده، تر هغو چې ستاســې په وجود کې د
وینې یو څاڅکی هم پاتې وي، نو له خپلې خاورې او خپل هېواد څخه بــه ســاتنه
کوئ تاسو ته دا ډاډ درکوم چې موږ او الهه به تاسو سره مرسته کوو.

اوس نو خپلو کورونو ته لاړ شئ، ویده شئ، سبا ته بــه ملت وګوري، چې موږ
ستاســو د هوښــیاني او د وطن د خپلواکۍ لپاره څه ډول له خانه تېرېدنه کوو
حــاضرینو هم خپل جذبــات ښکاره کړل او په داســې خوږو غږونو یې چې ډګر
سرکونه، کورونه او دروازې ټولې ورسره لړزېدلې په جنګي ترانو او حماسو پیل
وکړ.

مالیني د ښرندې ور وتاړه او د خپل پلار د خوب خونې ته ورغله وې لید، چې
پلار یې خپل ســر خوړند کړی او په یوه ژور فکر کې ډوب دی او مترا هم د هغه له
خنګه د اوښکو په ډکې ســترګې ولاړ دی کله چې "مالیني" ورننوتله پاچا ورته
وکتل او وچولی یې یو څه تریو کړ مالیني چې د پلار دغه حــال وکوت، نو په چغه
یې وویل "پلاره! زه هم په دغه غم کې، چې راغلی دی تا سو سره شریکه یمه او دې
ته چمتو یم، چې په خپل وار له خپل ګران هېواد څخه دفاع وکړم. دا څه سبب دی،
چې ته زما له کتلو نه غلې شــوې او تنده دې هم تروه کړه؟ ګرانه پلاره! آیا چا زموږ
سره خیانت کړی دی؟

پاچا له خپل خایه جګ شو په داسې حال کې چې ټول رېږدېدلو وې ویل: "هو
لورې! زموږ له نژدې خلکو څخه یو چا زموږ ســره خیانت کړی دی، چې د هغې له
کبله مســلمانانو ته دا موقــع په لاس ورغلې ده، چې زموږ لښکر ټوټه، ټوټه او له
منځه یوســې، هو دغه لوی خاین زموږ د جګړې نقشــه به هغوی پلورلې ده.
"مالیني" چیغه کړه او وې ویل: دا خاین څوک دی؟ او اوس چېرته دی؟"

پاچا وویل، خو په ډاریدلي غږ هغه دلته دی... هغه زموږ سره دی... هغه زما
وراره او ستا ګران چنګول "یوما" دی.

د مالیني په ســترګو تیاره راغله او د دې ســره یې چغه کړه: "آیا دغه خبــره
رښتیا ده؟" دا ډیره سخته ده... هیڅ د باور کولو نه ده پاچا د هغه سپور خوا ته چې
هلته په پوره خوارۍ او عاجزۍ ولاړ و وکتل وې ویل.

"مترا خبرې وکړه حقیقت څرګند کړه او په دغه برخه کې له هیچا نه مه ډاریږه"

مترا په شمیرلو جملو کې په ورو، ورو وویل:

"کله چې زه د دښمنانو د مرکزونو د موندلو لپاره لاړم، نو په سینه باندې په
ځمکه څښېدلم او مخ په وړاندې تلم، څو چې دد دلومړنیو خطونو ته ورســېدم، په
دغه وخت مې د یوې لوړې ونې له شا څخه د فریاد غږ واورید. زه هغې خوا ته لاړم،
چې دغه فریاد ور څخه راته که ګورم چې هلته یو ټپي پروت دی، کله چې ښه ورته
څېر شــوم، و مې پېژانده، چې نوموړی زموږ د لښکر له ډیرو ښو قوماندانو څخه
و، چې اوس د مسلمانانو سره د اسیرو کله چې د هغه سترګې په ما ولګېدې، نو
له ډیرې حیا څخه یې چې ولې په دغسې بد حالت کې پروت دی، لکه ماشوم هسې
وژړل او دا اعتراف یې هم وکړ، چې شــازاده "یوما" ورته ویلې دي، چې د ســترې
قــوماندانۍ د جګړې نقشــه دې مســلمانانو ته ورکړې د هغه مطلب له دغه کاره
څخه دا و، چې مسلمانان بــه ور سره سوله وکړي او د دې په بدل کې بــه مسلمانان
هغه په همدغه ځای کې د شرعي پاچا په حیث وټاکي همدغه خبره وه، چې د اسلام
لښکرې راغلې او زموږ خواکونه یې له منځه ویوړل او سر لښکر یې هم بندي ونیو
ما چې دغه خبــره واوریده، نو یوه لړزه راباندې راغله او سمدلاســه په خپل آس
سپور شوم او ځان مې دلته راورساوه."

کله چې مترا خپلې خبرې خلاصې کړې، نو پاچا خپل مخ "مالیني ته واړاوه او
ورته یې وویلې "اوس نو پوهه شه، چې خاین ستا ګران چنګول "یوما" دی."

مالیني په زغرده وویل، که چېرته زما چنګول دی نو ستا وراره هم دی... که ته
اجازه راکوې، نو خاین باید د خپلې لویې ګناه په جرم په خپله سزا ورسېږي.

پاچا په فکر کې شو او وې ویل "ډیره ښه ده... سبا ته بــه هغه د ملي خیانت په

(c) ketabton.com: The Digital Library

جرم محاکمه کړم."

مالیني چې د پلار دغه خبره واوریده، نو له غوسې څخه په ډک غږ یې وویل:

"د یو ځاین محاکمه کول نه دي په کار هغه باید سمدستي ووژل شي، هغه دې همدا اوس ووژل شي او کنه نو بیا به مو وخت له لاسه وتلی وي. په دغه وخت کې یې متراته وویل ژر کوه او په ما پسې راشه."

پاچا په حیرانتیا سره مالیني ته چیغه کړه او ورته یې وویل:

"ته اوس چیرته ځې؟"

مالیني خواب ورکړ هو داسې، چې یو پریکړې هوډ سره وزه اوس د یوما د خوب خونې ته ورځم، څو هغه د خپل کړي خیانت په سزا ورسوم. د دې خبرې سره له خونې څخه ووتله، چې متراهم ورپسې ومالیني په کلکو قدمونو د شازاده یوما خونې ته ورننوتله شازاده په خواره خوب ویده و مالیني په ډیره چالاکۍ هغه خنجر، چې د خپل کمیس لاندې یې پټ کړی و راواېسته او په پوره زور یې ترموټې پورې د یوما په سینه کې ورننوست او له ډیرې غوسې نه یې غاښونه چیچل بیا یې همغه خنجر د یوما له ګوګل څخه راواېست د پلار خونې ته لاړه او په وینو لړلی خنجر یې ورته په مخکې ګوزار کړ او وې ویل:

"پلاره! تا و نه شو کړای، چې خپل وراره د هغه جرم له کبله، چې د خپل وطن سره یې کړی دی ووژنې، خو ما دا وکړای شو، چې خپل ګران چنغول او خپل د تره زوی ووژنم او د خپل جرم په سزا یې ورسوم.

د اسلام لښکر ولاړ خوا غوښتل، چې هندوستان فتح کړي، خو په دې بریالی نه شو. کله چې په ۹۲ هجري کال کې، چې د ولید بن عبدالملک د خلافت دوره وه، دوه واړې دا هوډ ونیول شو. په هغه کال ولید یو لښکر، چې شمیر یې شپږو زرو تنو ته رسید د یوه ځوان قوماندان په مشرۍ، چې قاسم بن محمد نومیده، هندوستان ته د دغه ځوان قوماندان سره له دې چې ډیر زلمي ښکاریده، خو په هوښیارتیا، پوهه، ښکلا او زړورتیا پوره مشهور و په ټولو لښکریانو ګران و هغه په خپله او د خپلو عسکرو د زړورتیا په برکت ډیر جنګي بریالیتوبونه ګټلي و او د هند په زیاتو ښارونو یې قبضه کړې وه او د حیدراباد ښار، چې مرکزو، هغه یې هم په ویره کې اچولی و.

هندیانو وکړای شول، چې پنځوس زره تنه وسله وال کړي. مسلمانان، چې کله له دغه کار څخه خبر شول. چې د دښمن د لښکر شمیر نږدې لس برابره دی، خو سره د دې د هغو قوماندان هوډ ونیو، چې جګړه ورسره پیل کړي او د خپل لښکر د لږوالي پروا و نه کړي. دوه دښمني ډلې یوه له بلې سره په جګړه اخته شوې په اوله کې خو هندي لښکرو مسلمانان له خپلو مورچو څخه یو څه په شا کړل. خو د هغوی مشر قاسم لکه د مست زمري غوندې توري وهلې او جنګیده هغه خپلو عسکرو ته امر وکړ، چې یو څه په شا شي، خو بیا یې خپل لښکر سره راټول کړ او په پنځو برخو یې وویشه او بیا یې په دښمن ناڅاپي یرغل وروړ. د هند لښکري چې خپرې شوې وې ماتې یې وکړه. د جګړې له ډګره وتښتیدلې او اسلامي لښکرو هغه تعقیب کړې چې آن د ښار تر دروازو پورې ورپسې وو، هغوی د ځان پسې د ښار دروازې وتړلې او د کلا له برجونو نه یې په مسلمانانو باندې د غشیو باران جوړ کړی و، لنډه دا، چې په دغه خونړۍ جګړه کې پاچا ووژل شو او مالیني د چاروواګي په خپل لاس کې ونیول، خو دا هغه وخت و، چې کار له کاره تیر شوی او د خلکو په ژبه چې او به له ورځه تیرې شوې وې په ښار کې د خوراکي موادو کموالی را منځ ته شوی و او د رنګ په رنګ ناروغۍ په خلکو کې پیدا شوې وې. چې په دې توګه د هیچا لپاره د ژوند کولو هیله نه وه پاتې شوې د مالیني له سترګو دا دنیا توره ښکاریدله او د بې وزلۍ او خوارۍ ورځې ورته تر نظره کیدلې خو د دې سره یې د مسلمانانو په نسبت په زړه کې سخته کینه او کرکه هم راولاړه شوې وه هغې په دغسې یو سخت وخت کې داسې تجویز له خانه سره ونیو، چې باید شخصاً خپله د مسلمانانو د لښکرو ستر مشر قاسم سره وګوري. هغې سمدلاسه د چاروواګي بل چاته وسپارل، بیا یې یوه جرګه قاسم ته ورولیږله. چې هغه ته خبر ورکړي، چې د هند واکدار روغې جوړې ته غاړه ایښې ده او د هغه استازی به لږ وروسته راشي.

کله چې د هندیانو استازي او نماینده، چې خپله مالیني وه د مسلمانانو د لښکر کوټ خوا ته روانه وه، نو په دغه وخت کې د شپې د راتلو له کبله هوا تیاره شوې وه هغې یو مخ پټوني چې سرتر پښې، یې هغه پټه کړې وه په سر اچولی و او د دې سره یې یو پیړ نقاب هم پر خپل مخ راخپور کړی و هغې په لاس کې یو سور ګلاب نیولی و او په دې عقیده وه، چې سور ګل نیک مرغي راوړي او شیطاني اړواوې د هغې له خوا او شانه شړي.

د مسلمانانو لښکر، چې یوې او بلې خوا ته یې خیمې وهلې وې او زور ور باد هم لګیده، چې په خپل زور سره یې خیمې او د هغو پرې ښورول، چې یو ډول ویره او ډار به هم په زړه کې ور څخه راپیدا کیده. د مسلمانانو قوماندان امر کړی و، چې خپل یو ملګری د هغې مخې ته ورولیږي هغه سړي خپل خان مالیني ته ورساو او په اشاره یې پوه کړه، چې د هغه پسې دې لاړه شي.

مالیني چې زړه یې په زوره زوره ټوپونه وهل او پښې یې رپیدلې او د دې سره ورته رنګ په رنګ خیالونه پیدا شوي وو، د هغه سړي پسې روانه وه هغه د قاسم تر خیمې پورې مالیني ورسوله مالیني په وروسته د خیمې پرده لرې کړه او ورننوتله، خو د ننوتلو سره یې سم خوله له ډیر حیرت څخه وازه پاتې شوه، ځکه چې د اسلام د لښکر د ستر قوماندان خیمه ورته ډیره ساده او خواره ښکاره شوه د خیمې په یو ګوټ کې یو پوړی پروت و او قاسم پر هغې باندې ناست و او په لاس کې یې تسبې اړولې کله چې مالیني ورننوتله، قاسم هیڅ و نه ښورید. خود یو څه وخت لپاره یې د هغې خوا ته په خیر، خیر و کتل ناڅاپه له خپله ځایه جګ شو، و چولی یې تریو کړ چیغه یې کړه او ورته یې وویل آه ته ښځه یې. مالیني په وخوږه لهجه او روانه عربي ژبه ورته وویل. هو... ولې د ښځې او نارینه ترمنځ توپیر څه دی؟

قاسم ورته وویل ته چې په دومره ښکلې او ښه عربي ژبه ګړیږې، نو نقاب دې له مخه لرې کړه څوزه تا و ګورم، چې ته څوک یې؟ مالیني ور وړاندې شوه او د هغې د یوې لاندې، چې د خیمې په چت کې را خوړنده شوې وه، و در بدله او نقاب یې له مخې نه لرې کړ، خو چې کله د دې یوې رڼا د مالیني پر مخ پریوتله، نود عربود قوماندان د زړه په کور یې زلزله ګډه کړه. د هغې پراخه او سپین و چولی، ښکلی مخ، غټو شهلا سترګو، اوږدو ښو او د تورو غوندې کرو ورخود هرچا په ګوګل کې زړه په ریږدلو راوست. قوماندان یوه شیبه هغې ښکلې او زړه وړونکې مخ او څېرې ته وکتل، خو ناڅاپه یې په غړو باندې یو ډول لړزه راغله او یو عجیبه غوندې احساسات ترې راچاپېره شول او دی یې په منځ کې ایسار کړ.

د یوې اوږدې شیبې لپاره د هغو د واړو تر منځ چوپتیا او سکوت رامنځ ته شو، چې د واړه د یو او بل د ښکلا په نندارې کې له خوده وتلي و او څه عجب غوندې حالت پرې راغلی و، چې په دې کې قاسم خپل خان ته ټکان ورکړ او وې غوښتل، چې په دې توګه دغه خیال او حالت له خانه لرې کړي په زوره او لوړ غږ یې ورته وویلې: ای ښځې ته څوک یې؟ څه پیغام دې راوړې؟ ژر شه خبرې وکړه مالیني ورته په ځواب کې وویل:

زه مالینه د دغه ځای د پاچا لوریم، زما پلار تا وواژه... زه راغلې یم څو له تانه وغواړم، چې زما پر ملت یو څه مهرباني وکړې.

قاسم ورته وویل زما دوه خبرې دي، یوه دا چې تسلیم شې او بله دا چې که تسلیم نه شې نو کلابندي به لاپسې اوږده شي له دې نه زیات نه شم کولای، چې تا ته نور څه ووایم.

مالینه ورلنډه شوه او په پوره ناز او میګز پرې ورتیټه شوه او په داسې غږ، چې یوې خوږې موسیقۍ ته ورته و، وې ویل:

"د هبوادونو او ښارونو نیول او دا ټولې وینې توېول او د خلکو وژل څه ګټه لري؟ آیا دا به ښه نه وي، چې انسان دې قناعت وکړي، چې د قناعت کولو په صورت کې به یې آرام ژوند په برخه شي. دغه وینې توېول او د خدای مخلوق وژل د ظاهري برم او عظمت نه پرته بله څه ګټه لري؟ او هغه بریالیتوب چې د خلکو د مړو په سردې پښې کیږدې بله کومه فایده په کې پرته ده؟ ای قاسمه! ستا ښکلا زه راوینبه کړم او ماته یې د نیک مرغۍ مفهوم رازده کړ زه حاضره یم، چې مسلمانه شم او د دې سره به زه د تل لپاره د ستایم، خو شرط دا دی، چې ته نور زما د ملت په خلکو پورې کار مه لره بیا یو قدم وروسته لاړه او د دې یوې دورانګو لاندې یې په ډیره بیره تور پوړنی له خانه لرې ګزار کړ او مالیني داسې لوڅه پوڅه ودریدله، لکه څنګه چې له موره زیږیدلې وه خوان او زلمي قوماندان په هغو سترګو، چې له تعجب څخه وازې پاتې شوې وې هغې ته په خیر خیر کتل او نه یې شو کولای هغه څه، چې وینې باور دې پرې وکړي د هغې سپینو او پستو غړو د قاسم د زلمي توب هوا او هوس راوپارول د نجلۍ خواته یې ورمنډه کړه، خو یو ځل یې خپله پښه ونیوله، په خپل ځای وچ کلك ودرېد خپلې شونډې یې له غوسې څخه وچیچلې او چیغه یې پرې وکړه:

"اې بدبینې او هر ځایې ښځې ډېر ژرله دې ځایه ووځه..."

(c) ketabton.com: The Digital Library

مالینه د قاسم په پښو کې ولوېده د هغه پښې یې په لاسونو کې ونیولې ښکل یې کړې او په داسې حال کې، چې د اوښکو څاڅکې یې له سترګونه وړېدل په زړېدلې غږ یې ورته وویل:

"ای قاسمه! ما په نکاح واخله او در سره مې بوخه... خو د دغه ښار له کلابندۍ څخه تېر شه او په دې خبره پوره باور ولره، چې زه به د ژوند تر وروستۍ سلګۍ پورې ستا لمانځنه کوم او ته، چې هر چېرته ځې زه به درسره یم او ستا وینځه او خدمتګاره به واوسم.

محمد یوه شیبه بې واکه او په فکر کې شو، خو هر څنګه چې و د اسلامي حدودو د جذبې په زور یې خپل ځان په قابو کړ نو دا چې د ایمان نور یې په تندي کې شغلي وهلي داسې ناره یې پرې وکړه.

ای ښځې! خپل ځان پټ کړه، هو دا کار ډېر زړ وکړه بیا یې هغه تور پوړنی له ځمکې څخه راپورته کړ خپلې سترګې یې پټې کړې او د مالینې په ولویې واچاوه او په داسې حال کې چې هغه یې د دروازې خواته شړله، په سخته لهجه یې ورته وویل:

"زه پوه شوم، چې ته زما د تېر ایستلو او بې لاري کولو لپاره راغلې وې تا خپله ځواني او ښکلا ماته وړاندې کړه، خو ما د دین له لارې څخه واړوې او خیانت کولو ته مې وهڅوې، خو افسوس ستا په دغه اشتباه او ناپوهۍ زه کولای شم، چې همدا اوس تا ووژنم، خو ستا په ناپوهۍ او سادګۍ مې زړه سوزي زړ شه نوره مه درېږه د باندې ووځه او په خپله مخه لاړه شه.

مالینې قاسم ته په داسې نظر وکتل، چې له کرکې او کینې څخه ډک و او په داسې غږ، چې له قهر څخه ورسره ریږدېدله ویې ویل:

مالینې قاسم ته په داسې نظر وکتل، چې له کرکې او کینې څخه ډک و او په داسې غږ، چې له قهر څخه ورسره ریږدېدله ویې ویل:

قاسمه! ما هم کولای شو، چې تا ووژنم، خو که دغه کار مې کړای وای، نو بیا به مې هیواد له خاورو سره برابر شوی وای زه راغلم او د زړه په ژبه مې له تا سره خبرې وکړې خو دا راته خرګنده شوه، چې تا په ګوګل کې له ډېرې څخه کلك زړه پروت دی، چې هېڅ ډول رحم او عاطفه په کې نه شته.

ای ښکلیه خواته او کلك زړیه قاسمه! پوه شه... پوه شه، چې ته پر ما ډېر ګران یې هو پرته له دې چې وغواړم او کنه ته راباندې ګران یې خو په دې خبره هم پوه شه، چې خپل هېواد راباندې له تانه هم ډېر ګران او عزیز دی او داچې ته زما دهیواد دښمن یې نو ستا کینه به زما په زړه کې پرته وي. سره له دې چې ته پرته له همدې وخته زما معبود ازمحبوب شوی یې، خو پوه شه او خبرشه، چې زه به له تا څخه دخپل هیواد کسات ضرور اخلم او تا به هم وژنم باید چې تل زما له خواته په ویره او ډار کې واوسې. وروسته له دغو خبرویې پوړنی په سر اوچاوه، نقاب یې پر مخ راخپور کړ په داسې حال کې چې خپل سرې هسك نیولی و. په پوره غرور او پرته له دې، چې خوان قوماندان ته وګورې له خیمې نه ووتله. کله چې مالینه له خیمې نه ووتله، نو یو ناڅاپه د خوان قوماندان جذبات راوپارېدل سرې یې داسمان خواته کړ او په زوره زوره یې خپله سینه په سوکانو ووهله او داسې یې له ځان سره ویل: ای لویه خدایه! ولې دې دغې کافرې ښځې مینه زما په زړه کې را چوله؟ او ډېر شکر دی، چې زه دې په دغه ازموینه کې بریالی کړم.

مالینې هوډ وکړ، څو په هر ډول چې وي دابه له قاسم څخه خپل کسات اخلي، ځکه چې هغه د دې دښکلا، ښایست او مینې هیڅ پرواونه کړو. کله چې له خیمې نه ووتله، نو له لرې یې هغه سرې ولید، چې دایې د قاسم تر خیمې پورې را رسولې وه. یوه شیبه ودرېدله فکر یې وکړ او یو ځل یې هوډ ونیو او د دې سره یې دخپل پړونې لمن ځیرې کړه او نقاب یې هم له مخ څخه لرې کړ خپل وینښتان یې ګډوډ او جرپر کړل او د لارښونکي سرې خواته یې ورمنډه کړه په داسې حال کې چې غوښتل یې خپل ځان ډارېدلی وښیي کله چې لارښونکی سرې ورته رانژدې شو او وې لیده، چې هغه ښځه ده هو داسې ښځه، چې نیمه لوڅه شوې ده او د دې سره ستړې، ستومانه او پریشانه، نو خپلې وروڅې یې پورته و غورزولې د قوماندان د خیمې خواته یې وکتل او وې ویل. په تا څه شوي دي؟ ولې داسې ریږدې؟ داڅه حال درباندې راغلی دی؟

ایا خوان قوماندان له تا سره.... خو مالینې ورته وخت ورنه کړ، چې څارونکی خپله خبره پوره کړي، په زوره زوره یې په ژړا پیل وکړ، هو داسې چې هغه سرې په غوسه شوا او چیغه یې کړه:

"دانو یو خیانت دی او ډېر لوی خیانت. مالینې په داسې حال کې، چې دهغه سرې لاسونه یې ښکلول په ورویې ورته وویل. چیغې مه وهه... زما راز مه رسوا کوه... که دې کومه خبره وکړه زه او ته به دواړه مړه شو.... پرې مې ږده، چې لاړه شم!!!

بیا یې یوزړه ځبونکی او سیلی وکښې او بې حاله غوندې یې د لارښوونکي په مټ تکیه وکړه و هغه ته یې وویل:

"ای زړوره ښاغلیه ستا نوم څه دی؟

هغه ورته وویل "زه صالح" د نویره زوی یم او د خلیفه له نژدې ملګرو څخه یم"

مالینې په دغه وخت کې یو کړیکه وکړه، زه وړې یم.... دوه ورځې کیږې، چې څه شی مې نه دي خوړلي دښار کلابندۍ موږ له پښو غورځولي یو یوه کیسه ډوډۍ ماته راوړه.

زه ډارېږم ما یوازې مه پرېږده، ماله خانه سره بوخه، توري تیارې زه په ډار او وېرد کې اچولې یم لارښونکي په داسې حال کې، چې دهغې لاس یې په لاس کې نیولی و ویې ویل: زما پسې راخه.

لارښوونکي هغه خپلې خیمې ته بوتله او هغې ته یې یوڅه خواړه ورکړل مالینې، چې کله خپله لوږه دخه خوړلو له کبله لرې کړه، نو ښار ته لاړه او سمدلاسه هغه هندي حکمران ته ورغله، چې د خپل ځان په ځای یې ټاکلی و.

مالینې هغه ته امر وکړ، هر څومر دې، چې ژرله لاسه کیږې، دفدایانو یوه ډله دې جوړه کړې دهغو هر یو ته دې یو مشعل په لاس کې ورکړې او په دښمن دې حمله ورووړې.

یوه شیبه وروسته هندي فدایانو دمسلمانانو دخیمو خواه ته د روښانه مشعلونو سره حمله وروړه او هغو ته یې اور واچاوه

مسلمانان وارخطا له خوبه راویښ شول او پرجګړه یې پیل وکړ. قاسم د مسلمانانو قوماندان په اس سپور شو او خپل عسکر یې وهڅول، څوله میدانه ونه وځي.

مالینې دخپلو جرو وینښتانو سره، چې ګریوان یې هم شکېدلي ود خپلو فدایانو په ګډون د جګړې په میدان کې توري وهلې دقاسم سترګې، چې کله پر مالینې ولګیدې دهغې خواته یې خپل اس ورتېر کړ او تن په تن یې ورسره جګړه پیل کړه په یوه ناڅاپه حمله کې د مالینې توره ماته شوه، خو دې وارخطا نه کړه سم دلاسه یې د یو بل سپاهي نه توره واخیسته او د قاسم سره یې په جګړه پیل وکړ، خو یوه شیبه وروسته قاسم په دې بریالي شو، چې مالینې ټپي کړي، دمالینې ملګرو هغه دجنګ له ډګره وایستله، په پای کې د مسلمانانو لښکرو بریالی شو دمسلمانانو قوماندان د پاچا مانۍ ته ورننوت او په مانۍ کې دبریالتوب له کبله ښه سوبې جشن جوړ کړ.

قاسم داهوډ وکړ، خود مالینې سره له زیاتې مهربانۍ څخه کار واخلي، ځکه چې دهغې میړانې او زړورتیا لاپسې دقاسم زړه وړی و او دې ته تیارو، چې ډېر ژر ددغې نجلۍ سره واده وکړي، یوه شپه چې ټول په مانۍ کې و، قاسم څوك په مالینې پسې ولېږه، مالینه په ډېر غرور مانۍ ته راغله په داسې حال کې، چې وچولې یې تروش نیولی و او کوښښ یې کاوه، چې د مخ سم مخ ته ونه ګوري. قاسم په پوره مینه او مهربانۍ له هغې څخه هرکلي وکړ د هغه زړه له ډېرې خوشحالۍ څخه ټوپونه وهل او په بریالۍ لهجه یې وویل:

دغه زړه وره او جنګیالی پیغله، چې ماته دا وبار را په برخه شو، چې زه دې ورسره تن په تن جګړه وکړم او په جګړه کې پرې غالبه شوم، نو د قانون له مخې باید دازما په واك او اختیار کې وي، خوزه ورته دجنګي اسیرې او وینځې په سترګه نه ګورم او د دینه له لوړ نظر ورته قایل یم، خو په دې شرط، چې د زړه تیارې یې د اسلام د دین په رڼا باندې روښانه شي او بیا ورسره زه شرعي نکاح وکړم او دلوې خدای په وړاندې زه ورته خپله میرمن ووایم. ټولو حاضرینو د مالینې خواته وکتل او دې ته یې غوږونه نیولي و، چې دهغې له خوابه څه خواب اوري. مالینې په کلکو او متینو قدمونو او په پوره زړورتیا وړاندې شوه، په فصیحه او روانه عربي یې وویل: زه به هیڅکله د قاسم په لاس اسلام قبول نه کړم او د هغه ښځه به هم نه شم زه د پاچا لوریم او که وغواړم، چې د ځان لپاره په مسلمانانو کې میړه غوره کړم، نو بیا به خلیفه د دغه کار لپاره وټاکم، نه قاسم... ما ډېر ژر د اسلام د خلیفه حضور ته ورسوی

حاضر خلك ټول د مالینې په دغه خبره حق حیران شو. په تېره قاسم، چې رنګ یې له مخه والوت او رومبې له هغې، چې څه ووایي صلاح د نویره زوی له خپله ځایه جګ شو د قاسم خواته یې له قهر او غوسې څخه په ډك نظر وکتل او وې ویل:

(c) ketabton.com: The Digital Library

"شاوزی "مالیني دا حق لري چې دغسې خبرې دې وکړي.
قاسم پرې چیغه وکړه، ورته یې وویل: څه دې وویل؟
په دغه وخت کې نور خلك هم د صالح د خبرې سره ملګري شول او دا چاره یې ومنله، چې هر څومره ژر کیدای شي مالینه دې د اسلام د خلیفه حضور ته دمشق ته ولیږي.
په دغه وخت کې ټوله نړۍ د قاسم دسترګو په وړاندې توره تیاره شوه او پرته له دې ورته بله کومه لاره او چاره پاتې نه شوه اوس چې هر څنګه وي باید چې شاوزی مالیني د مشق ته ورسوي خپل مخ یې حاضرینو ته کړ او وې ویل ډیره ښه ده زه به مالینه د مشق ته ولیږم، خو باور لرم، چې خلیفه به له عدالت سره سم کړه وړه وکړي.
مالیني بیا هم را مخکې شوه، په داسې حال کې چې صالح ته یې اشاره وکړه وې ویل:
"زه غواړم، چې یوازې دغه زړور انسان زما سره دلاړې ملګرې وي او د ده تر ساتنې لاندې زه دمشق ته ورسیږم"
مالیني د یو ډلې مسلمانانو په بدرګه کې چې مشریې صالح و، د دمشق په لورې روانه شوه، خو خوان قوماندان قاسم، چې د مالیني له دغه ډول چارې څخه یې زړه له تورو وینو ډك شوی و، په خپل ځان قابونه شو او له سترګو څخه یې اوښکې را رواني شوې.
د دمشق خلك د مالیني د هر کلي لپاره ووتل مالینه په یوه سپین اس سپره و د صالح او دهغه ساتونکې ډله ورسره وه مالیني هیڅکله هم خلکو ته نه کتل د هغې په زړه کې دکینې او کسات اخستلو یوه داسې اورلمبې وهلې، چې سر ترپښو یې سوزوله مالیني د خلافت دربار ته ورغله... خلیفه یې ولید، چې په یوه چوکۍ یې تکیه وهلې وه او شا او خواتې وزیران ناست و، خو کله چې مالینه ورننوتله، خلیفه سم دم په خپل ځای کیناست او دمالیني د ښکلا او ښایست په وړاندې حیران پاتې شو هغې ته یې د کښینا ستلو اشاره وکړه، مالیني لاړم احترام وکړ او د خپل قوماندان قاسم لیك یې ورته په مخکې کښیښود.
خلیفه لیك واخیست وې لوست او بیا یې خپل مخ مالیني ته کړ ورته یې وویل:
"ای زما لورې! زه په دې خبره ډیر تعجب کوم، ته چې زموږ د قوماندان په لاس اسیره شوې یې هغه داحق درلود، چې تا سره د یوې وینځې غوندې کړه وړه و کړي، خو هغه تاته په ډیره درنه سترګه وکتل او ته دې خبرې ته حاضره نه شوې او دا څه بې ځایه خیال دی. چې ستا په مغزو کې یې ځای نیولی دی؟
ای نجلی! زه فکر کوم، چې ته ډیره مغروره او خود رایه یې... خو ته پوهه شه. چې زه د نورو په حق تیری نه کوم او د عدالت سره به سم حکم جاري کړم ستا لپاره به ښه دا وي، چې یو څه له پوهې نه کار واخلې او زما د خوان قوماندان، زړور قوماندان او فاتح قوماندان سره واده وکړې
کله چې خلیفه خپلې خبرې خلاصې کړې مالینه په پوره متانت وروړاندې شوه او وې ویل.
"ای د اسلام خلیفه او د عدل او عدالت په کرسۍ ناسته که ته چبرته ما مړه هم کړې، نو زه به له هغه سره واده و نه کړم"
د اڅنګه کبدای شي آیا داخبره امکان لري، چې زه دهغه نامرده سره واده وکړم، چې پرته له شرعي نکاح څخه یې پرماتیرې کړې دی په دغه خبره د خلیفه سترګې له ستر غلیونه راووتې په لوړ غږیې وویل "داڅه وایې؟ داڅه اورم؟"
مالیني وویل: زه له هغه لرې وطن څخه خاص د دې لپاره ستا دربار ته راغلې یم. خو خپل شکایت او عرض ستا حضور ته وړاندې کړم، ستا خوان او مغرور قوماندان زما په لمنې تور داغ لګولی دی، زه یې بې ستره کړې یم او که زما په خبره باور نه لرې، نو له دغه زړور سړي څخه پوښتنه کولای شي خلیفه صالح ته مخ کړ او ورنه یې په قهر وپوښتل رښتیا ووایه او کله تا به هم مړ کړم، صالح وویل قربان دې شم، زه، پرته له حقیقته نور څه نه شم ویلی. ما دغه نجلی دشپې له خوا ولیدله، چې په جرو وینښتانو په داسې حال کې چې نیمه لوڅه شوې وه او ژړل یې د قاسم له خیمې نه راووتله خلیفه په داسې حال کې چې مخ یې له ډیرې غوسې څخه تك سور شوی و، له خپلو وزیرانو څخه وپوښتل څوك. چې په زور سره په پردې ښځه تېري وکړي، نو سزایې مرګ ده، داسلام د دینله وړاندې داتوپیر نه لري. چې دغه سړی دې یو قوماندان او یا یو عادي لښکري سړی وي، قاسم چې یو قوماندان دی باید چې له بل هر چانه زیات خپلې دندې ته پام وکړي او په دې پوه شي. چې له قانونه سر کشي ونه کړي، خو سره له دې تر هغو، چې دهغه دفاع په دغه برخه کې وانه ورم، نو هغه ته مجازات نه ورکوم ډیر ژر هغه را وغواړي او د قوماندانۍ چارې سرله سبا څخه حسین بن عبید ته وسپاری بیا یې خپل مخ مالیني تهکړ او وې ویل.
"ای دپاچا لورې! ته زما کورته لاړه شه او زما امرته سترګې په لاړه اوسه، چې څرنګه عدالت په دغه برخه کښترسره کوم.
د مالیني په سترګو کې یوه د خوښۍ بریښنا وخلېدله او د خلیفه حرام سرای ته لاړه. کله چې دغه خبر قاسم ته ورسې د، نو په رڼا ورځ جهان له سترګو تور ښکاره شو، هغه هیڅکله هم داسې نه وره انګېرلې، چې مالیني په زړه کې به دکسات اخیستلو او کین حس په دومره زور سره پروت وي. قاسم دغه خبرله اوریدونه وروسته سم خوراك نه شو کولای او خوب یې د سترګو له کوره کډه کړې وه او تل ورسره د دغې خبرې د پاي فکر ملګرې و رنګ یې زیړ شو د بدن وزن یې ورځ به ورځ په کمېدو شو او کله چې د مشق ته ورسېد نو یوازې هډو کې یو پاتې و او غوښه یې او به شوې وه. خلیفه، وزیران او مالینه په دربار کې حاضرو. قاسم په داسې حال کې دربارته ورننویستلی شو، چې رنګ یې نور هم پسې تنښتیدلی و سترګې یې په کولکو کې ننوتلې وې او ملایې له ډیره غمه کړه شوې وه په کمزور و قدمونو خانه ته ورغی احترام یې وکړ او دهغه لاسونه یې ښکل کړل نور نو ورسره د دریدلو سیك اون متره نه وه، له خانه بې خبر په یوه چوکۍ کې ولوید او هیڅ خبرې یې ونه کړې.
خلیفه په داسې حال کې، چې زړه یې نور د قاسم په حال نرم په شي او ښه وکولای شي، چې په دغه برخه کې له عدل او انصاف څخه کار واخلي داسې یې وویل:
"ای قاسمه! زما دې په خدای سوګند وي. موږ ډیر داغوښتل چې ستاد دغوټولو زړو رتیاو او بریالیتوبونو او سوبو له کبله ستا په راتلو په دغه دربار کې چشن جوړ کړو، خو ته دخپلې خوانۍ او لېونتوبه د داسې یوې ګناه مرتکب شوی یې، چې هیڅ دښلوړنه ده له خاسه پورته شه او په دغه برخه کې له خپله خانه دفاع وکړه، ځکه موږ هوډ نیولې دی، چې ارو مرو به په دغه کارکې له عدالته استفاده کوو. په قاسم دومره هیبت راغلی و او داسې کمزرۍ شوی و، چې هر څومره زوریې وکړله خپله ځایه جګ نه شو یوه چیغه یې له خولې ووته او همداسې په خپل ځای چوپ او غلی پاتې شو. خو مالیني د هغه خواته په پوره حیرات سره کتل... هغې هیڅکله دافکر نه شو کولای چې دغه هډوکې دې دښکلې او خوان قاسم له وجوډ څخه پاتې شوې وي مالیني په زړه کې داهیله درلوده، چې یوازې یو خل قاسم دهغې خوا ته وروګوري. چې هغه بیا په خپلو ټولو خبرو اعتراف او اقرار وکړي او هغه بې وزله او بې ګناه خوان له مرګه خلاص کړي. خو قاسم خپل سر په سینه خوړند کړی و او بل هیڅ فکر ورسره نه و. د خلیفه صبر پاي ته ورسېد، نوریې نو په قاسم رحم ونه کړ او محاکمه یې پیل کړه. دصلاح خبرې او شهادت یې هم په دغه برخه کې بیا واورید... ورسته بیا هم خلیفه اپهام قاسم ته متوجه کړ چوپ شو او دقاسم د دفاع د اوریدلو په انتظار پاتې شو ټولو خلکو قاسم تع لیدل، چې د دې سره یو وژونکې چپوالی د دربار په لوی تالار کې خپور شوی و.
یو خل قاسم خپل سر راجګ کړ او یو غمژن او روح سوزونکی نظر یې، چې دهیڅ یوه انسان په سترګو کې نه وکتل شو مالیني ته وکړ... چې له دغه نظر څخه غم، خواشیني، رنځ، عذاب، سرزنش او ملامتي څرګند یدله بیایې مخ بل پلو واړاوه او یوه زړه درد ونکې چیغه یې له خولې ووته، چې د دې سرې سر په سینه راشکته شو.
په دغه شیبه کې هو یوازې په دغه شیبه کې مالیني د پښېمانۍ احساس وکړ او دقاسم په نسبت یې مینه په زړه کې راوپاینبه ده هغه لوري ته یې ورمنډه کړه دهغه وړې یې په خپلو لاسونو په زوره زوره وښورولې، له خولې نه یې یوه له غم او درده ډکه چیغه ووتله او وې ویل تاسو زما په خبرو باور مه کوی... هو هیڅ باور پرې و نه کړې په دغه وخت کې د قاسم وړې د مالیني له لاسونو څخه خوشې شوې او دهغه یې ورحه کالبوت په ځمکه پریوت.
مالیني په داسې چیغو او فریاد چې د ټولو خلکو زړونه ورسره سوزیدل داسې وویل قاسم... زما ګران قاسم مړ شو.... ما مې خپل مین له خپله لاسه مړ کړ... خلیفه هم خواشینی له خپله ځایه پورته شو. حاضر خلك مړې ته ورنژدې شول او بیا ټولو لاسونه د اسمان خواته پورته کړل او په شونډو کې یې دا زمزمه موله "انا لله و انا الیه راجعون"

(c) ketabton.com: The Digital Library

بوجی خنده

ای شکم بی هنر پیچ پیچ!

مانند هرروز دیگر در دفتر ما بازار غیبت و تبصره گرم شده بود و هر یک از همکاران ما سخنی از چمنی بر می چید و نثار حضار میکرد اما سر کاتب گل محمد مشهور به مامور گلوی خوشباور که رو برویم قرار داشت، بر خلاف روزهای دیگر ساکت بود، گاهی چشمانش در حالی که بسوی کلکین پلاستیک کوبیدهء دفتر میخکوب مانده بود، از حدقه بر می آمد، رنگش سیاه میگشت، چین و چروک پیشانی اش بلند میشد و دستهایش را به هم می فشرد و گاهی آرام می شد و در تحیر عجیب و عمیقی فرو میرفت. زیر لب با خود چیزی میگفت و سرش را به علامت ابراز ندامت این طرف و آن طرف شور میداد. پرسیدم سر کاتب صاحب! خیریت باشد؟ گفت: هیچ خبری نیست. گفتم حتماً واقعه یی پیش آمده است. گفت: لازم نبود که شله گی کنید، حال که آرامم نمیگذارید، گوش کنید.

هفتهٔ گذشته دروازهٔ منزل کرایی ما کوبیده شد، دروازه را باز کردم و سه نفری که ظاهر خیلی آراسته داشتند بدون معرفی به داخل حویلی ما شدند و گفتند که ما هیأت سروی خانواده های بی بضاعت و حاجتمند کابل هستیم بناءً شهرت و تعداد عایلهٔ خود را بگو و اینرا هم توضیح بده که چه کاره هستی و ماهوار چند افغانی عاید ثابت داری؟ گفتم مامور دولت هستم، خانهٔ شخصی ندارم، هفت فرزند نر و ماده دارم که مادر شان هم خوشبختانه یا بدبختانه از چندین سال به این طرف مریض است و در غیز آن شاید تا اکنون پنج یا شش نفر دیگر هم به دنیا می آورد، معاش ماهوارم را که چندین ماه بعد می پردازند، فقط دو سیر آرد میشود و بس.

یکی از آنها یک کارت چاپی را که مزین به سمبولهای صلیب سرخ و هلال احمر بود به دستم داده گفت:

مامور جان! ما مربوط ادارهٔ جدید التأسیس (کمکهای اضطراری زمستانی به مردم کابل) هستیم که درین پروسه لزوماً خود مردم نیازمند هم باید سهم

بقیه ص (۶۹)

شوق کفن

چندی است بوطن جنگ است، از جنگ کهن توبه – از جنگ کهن توبه
از جنگ اتوم کشتن از مشت و یخن توبه – از مشت و یخن توبه
ای چرسی تو مخوری، از فکر وطن دوری – از فکر وطن دوری
از کنج خرابه و، از دود چمن توبه – از دود و چمن توبه
گرمست شراب استی، تو خانه خراب استی – تو خانه خراب استی
نه قلب و جگر سالم، از شوق کفن توبه – از شوق کفن توبه
هم سگرت و نصوار بد، هم چرس و قمار بد – هم چرس و قمار بد
بر گرد و شراب است، از بد بوطن توبه – از بد بوطن توبه
از مرگ حسات بهتر، از جهل نجات بهتر – از جهل نجات بهتر
بد خواه چو بشم بشم، از صرف و سخن توبه – از صرف و سخن توبه

برقع چین دار

نصیر احمد نشاط

ای دلبرمه پیکر و محجوب و دو لاقی!
دل بردی و با من نشدی باز ملاقی
نادیده چه گویم که لبانت به چه ماند؟
شاید شکرین است چو خرمای عراقی
بی محرم مردانه ندیدم که بر آیی
من عاشق دیدار و تو خوشدار فراقی
شد جای تو چون بودنه در کنج خریطه
با پت پتق نعت مزن لاف چتاقی
زیبندهٔ اندام تو شد برقع چین دار
من خرمن باروت و تو مانند پتاقی
در کوچه بیا جوره شبانگاه بگردیم
زیرا که تو بر دیگ دلم مثل اجاقی
دست تو بدستم نرسد ور نه بکوبد
بر ساق تو و گردن من صوفی شلاقی
نصوار کشیدم بخیال تو پیاپی
کوجام می و مطرب و کو ساغر و ساقی؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

آ ملامت وم؟!

زه باور لرم چې تاسو به یې ونه منئ. څکه دغه کار د کولونه دئ او هیڅ د عقل خاوند هم د غسې کارنه کوي. خو کله کله د ژوند بد حالات او مجبوریتونه سړی دانسانیت له دایرې اوباسي زه چې کورته راغلم ډیر زیات ستړی وم، ټوله هیله مې داوه چې چیرته غلی پریوزم او ویده شم. په اداره کې دمدیر ډنګ او بنګ مې اعصابنه سم ستړي کړي وو. په تولګي کې هم زده کوونکو تر پوزې راوستی وم. بې ځایه خند، بې ځایه خبرې، لاس اچول او نورو دغې بې ځایه حرکتونو مې ماغزه بنه سم خراب کړي وو.

بسیا چې له ښونځي را ووتم او دکور په لور مې په بایسکل پښه راړوله، څوګامه به نه وم تللي چې بایسکل جوړونکي را پسې غږ کړ او د بایسکل جوړولو اجوره یې وغوښته په داسې حال چې زما په جیب کې یوه ټنګه هم نه وه. هغه ملامت نه و به څکه دایې حق او خپل حق یې غوښته، خود غو ښتلو طریقه یې سمه نه وه. پردې برسیره زه ناروغه هم وم. له څوور څوراهیسې مې دستوني درد ټیټ فشار او دټوخي ناروغي درلوده. ماسره دو مره پیسې هم نه وې چې یوځل ډاکترته تللی وای او درمل مې اخیستي وای. دستوني درد راته د((سرطان)) دناروغي تشویش هم پیدا کړی و.

په لاره کې یوه بله بده پیښه هم رامنځ ته شوه او هغه د بایسکل پنچر یدل و نو دغه ټولې پیښې داسې په پسې راو شوې چې تا ب ویل مصیبتونو یوازې زه لیدلی وم. تخواه ته هم لاډیرې ورځې پاتې وې او چې لږ پاتې وای هم ګټه یې نه درلوده ځکه چې له تحویلدار مې لامخکې دد وه میاشتو تنخواه پور کړې وه. په کلي کې هم داسې څوك نه وپاتې چې یو څوروپۍ مې نه وي ترې پور کړي او دکلي له دوکانو وخوب پټ تیریدم. ټوله لار مې همدغه چورتونه وهل اولهدغه حالت نه د ځان خلاصولو لاري، چارې مې سنجولې، خو هیڅ داسې چاره مې په نظر رانه غله چې ماته دې له دغه مصیبته نجات راکړي. کورته چې ورسیدم نه مې په وجود کې دمه پاتې وه او نه په مغز وکې.

د ځوانۍ شل کاله مې د دین او هیواد د آزادۍ او سه لوړې لپاره د جنګ او جهاد په ډګر کې له لاسه ورکړي وو. حوصله، زغم او صبر مې نور په وجودکې نه پاتې. ځان رایه له هرڅه محروم ښکاریده.

په همدغسې یوه حالت کې کوټې په ننوتم او هیله مې درلوده چې چیرته ویده شم او دلږ وخت لپاره داهرڅه هیر کړم. کاشکې ویده شوی وای، ولې به مې دغسې جنایت تر سره کاوه او ولې به اوس دغسې د خدای(ج) او خپل وجدان په وړاندې شرمنده اوسر ټیټې وم.

کوټې ته چې ننوتم نورمې هم حالت خراب شو او د غمونو پستې مې نورهم دروند شو. دومره دروند چې دپورته کولو توان مې نه درلود. یو درې کلن زوی مې تربرستنې لاندې دتبې له لاسه لك پاته داسې رپیده او هغه بل ۱ کلن زوی مې دهغه له څنګ تره په بله برستن کې پروت و اوله نس درد نه یې ژړل او اوښکې یې په مخ روانې وې.

د کوټې حالت بیخي خراب و او هرڅه د کوټې په مخ ګډوډ پراته وو. دوړ ومور داسې ژیړه څیره او ناامیده ورته ناسته وه لکه چې دنیا ورته د دوزخ یوه کنده چوړه شوي وي. په همدې کې مې وړوکي دوه میاشتني زوی د ډیر توخي له امله په زانګو کې چیغې کړې او په داسې زور سرهیې چیغې وهلې چې تا به ویل به دغسې له مصیبته ډك حالت کې له موږ سره دشمنیې ته راپاڅیدلی اتو غواړي په خپلو چیغو زموږ مغزونه چوي.

د هغه له ژړا سره یو ځای یې مور خوله په ښیرا ووپرانسته او په داسې حال حال کې چې اوښکې یې دوانې وې ښیراوې مولې، خودماشوم دراپورته کولو او غلي کولو هیڅ پروایې ونکړه. دهغې په زړه کې هم داسیك نه و پاتې چې پورته شي او هغه غلی کړي. خوماته د هغې دغه عمل هم ددښمنیې یوه هڅه ښکاره شوه. تریبآ یوه دقیقه مې کوښښ وکړ چې څه مثبت تصمیم ونیسم اوزړه ته په څه ډاډورکړم خو دماغ مې نورله دغسې پهیکړو ستری شوی واوښه په نره یې ځواب راکړ: زانګوته ورغلم او ما شوم مې را واخیست چې غلی یې کړم. په وړه ژبه مې ټولې د مینې او محبت کلمې ورنه تکرار کړې او ګټه یې ونکړه.

ماشوم داسې خوله خلاصه او سترګې پټې کړې وې چې زما یوه خبره یې هم وانهوریره: په همدغه ل، شیبه کې مې هغه څوکرته زړه ته خوږ کړاوې په سینه مې وموښه، خو بیایې هم ګټه ونه کړه. بالاخره مې ماشوم دمینې او غوسې په ګډ زور سره دمره په سینه ټینګ وموښه چې کرار، کرار یې غږ غلی شو، آرامه شو او له همدې سره مې په زانګو کې واچاوه او ټال مې ورکړ. موریې چې دغه ټول حالت ښه په ځیر کتلی و، په یوې غیر ارادي چیغې سره زما ګریوان ته لاس را واچاوه او بیایې منډه کړو اوماشوم یې وکوت بیرته یې رامنډ کړه او زما په سر او مخ یې د سوکانو او څاپیرو وارونه وکړل. هغه نور ناروغ زامن یې هم په ځایو نوکې راکنیاستل او په نفرت او ویره، یره یې راته کتل.

د ماشومانو کتلو زه هم وویرولم او ځان راته دځناورغوندې ښکاره شو، څو ځله مې و موسکل، ماویل که دهغوی ویره لرې کړم، خود هغوی ویره نوره هم زیاتیدله. دهغوی ویرې زما ویره هم زیاته کړه او له کوټې راووتم.

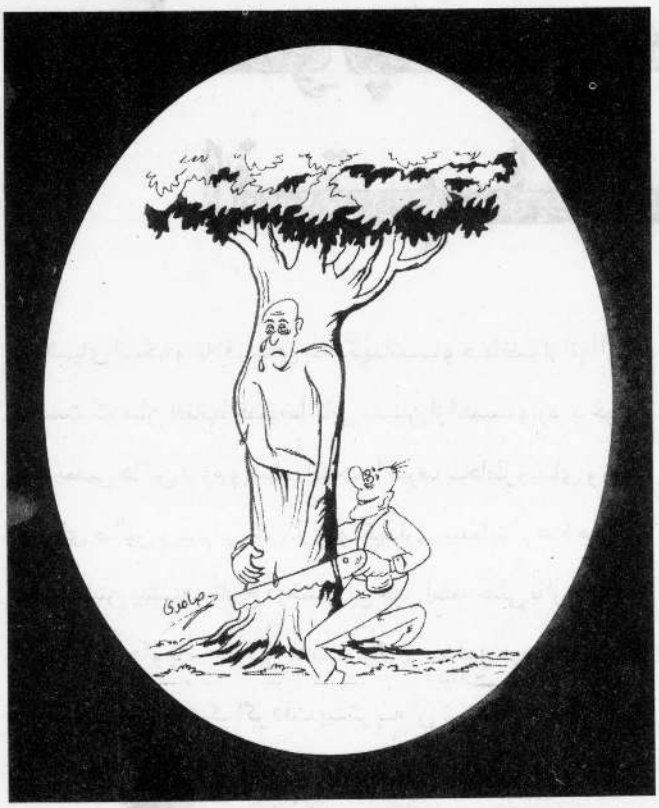

(c) ketabton.com: The Digital Library

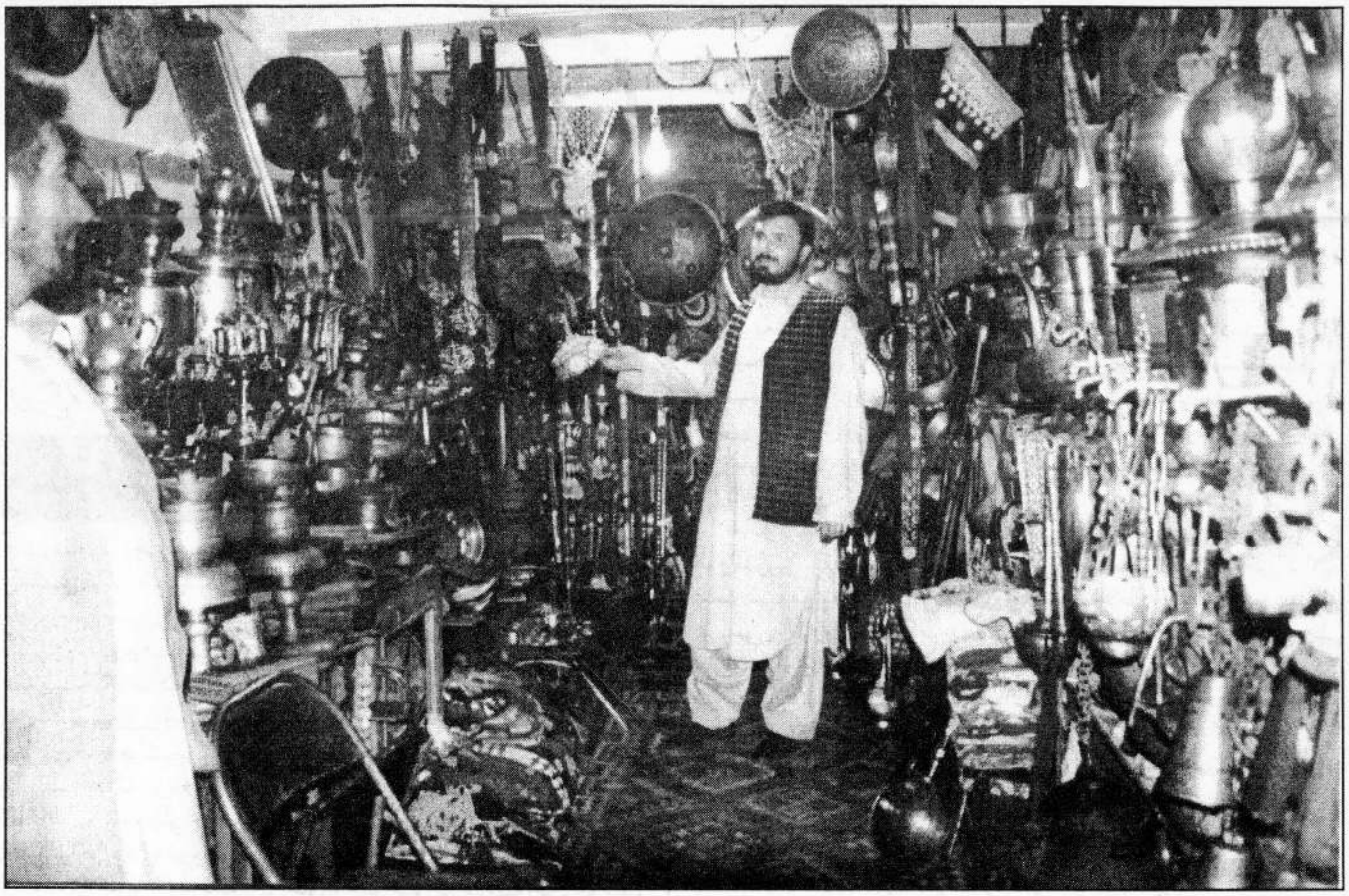

کوچه ی مرغها یا انتیک فروشی؟

فرهاد "پوپل"

اشـیای انتیک و علاقـمندی بـه نگهداشـت و حـفاظت از آنها از دیر زمانیست که میان افغانها خصوصاً کابل نشینان از اهمیت ویژه برخوردار است. بعضی ها این لوازم و اسباب انتیک را صرف بـخاطر زیبـای و زینت اتاق های صالون و پذیرایی خریداری و نگهداری مینمایند و عدهٔ هم آنـرا بخاطر داشتن پیشینه و تاریخ درخشان آن چون امتعهٔ خیلی با ارزش آن را بالای الماری ها و یا در جا های مناسب دیگری که قابل دید باشد جابه جا میکنند. این اشیای انتیک اگر دقت بیشتر بـه آن شـود یک دورهٔ از تاریخ کشور را حکایت میکنند روی همین ملحوظ تعدادی کثیری از خارجیان با طی نمودن فاصله های زیادی به کشور ما می آیند و این اشـیای انتیک را مطابق نرخ تعیین شده آن بدست می آورند. کوچه مرغها سرک فرعی یی منتهی بـه چهارراهی صدارت و چهارراهی طره بـازخان، روزانه صدها خریدار داخلی و خارجی را پذیرایی میکند، این کوچه که از پیشـینهء آن معلوم اسـت ابـتدا بـه فروش مرغهای زنده و زبـح شـده بـه خارجیان و توریستان میپرداخت که بعدها مرغ فروشی در ساحـهٔ کاه فروشـی شـهر کهنهٔ کابـل نقـل مکان کرد و این کوچه آهسـته آهسـته رنگ و رونق در فروش اشـیای انتیک پیدا کرد. عبدالحـی و ظاهر دو بـرادری بـودند که

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای نخستین بار در چهارراهی صدارت آغاز به کار انتیک فروشی نمودند که با گذشت زمان ، کوچه مرغ فروشی جایش را به انتیک فروشی خالی نموده و اکنون زیباترین اشیای انتیک را در درو دیوار این دکانها که بازیبای شگفت انگیز کنار هم قرار داده شده است، توجه هر عابر را بخود جلب میکند. همچنان امروز تعداد زیادی از انتیک فروشی ها را در گوشه و کنار شهر مشاهده می کنیم که مصروف این پیشه هستند.

اینکه چرا این اشیا را انیتک میگویند ضرور است بدانیم که کلمه انتیک را به اشیای بکار میبرند که دارای سابقهٔ طولانی بوده و در کشور های دیگر نظیر آن موجود نمیباشد. در مورد کوچه مرغها خبرنگار مجلهٔ راپورتاژی تهیه نموده که با هم می خوانیم:

سید آقا جوان شانزده ساله که در این کوچه دکان خیلی زیبای انتیک فروشی دارد میگوید: اکثراً اشیای که در دکان موجود است تاریخ آن تا دوصد سال پیش میرسد... و اکثر خریداران این اشیا خارجی ها اند.

محمد یوسف واهب که وکیل کوچه مرغها و رئیس صنایع دستی و انتیک فروشی است میگوید:

ما اشیای خیلی زیبای انتیک را در دکان داریم که قدامت خیلی تاریخی دارند. همچنان بعضی از البسه های که شما روی دیوار ها میبینید فوق العاده با دقت و ظرافت سوزن دوزی شده است، خریداران این لباسها که مبین فرهنگ بعضی از ولایات کشور است، اکثراً زنان خارجی میباشند. خلاصه اینکه این اشیای انتیک هریک آن بیان کنندهٔ یک دورهٔ مشخص از تاریخ کشور میباشد و البسه ها هم نمایانگر کلچر و فرهنگ مردم روستانشین افغانستان میباشد که برای خریداران خارجی خیلی دلچسپی دارد. محمد یوسف واهب میگوید. راه بهتر اینست تا نمایشگاه های داخلی و دعوت اتباع خارجی برای بازدید از این نمایشگاه ها و همچنان اشتراک بیشتر در نمایشگاههای بین المللی، موثریت بیشتر خواهد داشت زیرا در این صورت بازار انتیک فروشی ها رونق بیشتر خواهد داشت و شهرت و سایل انتیک افغانی همه گیرتر خواهد شد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

عبدالغفور "لیوال"

یوه شنه دره د مینې

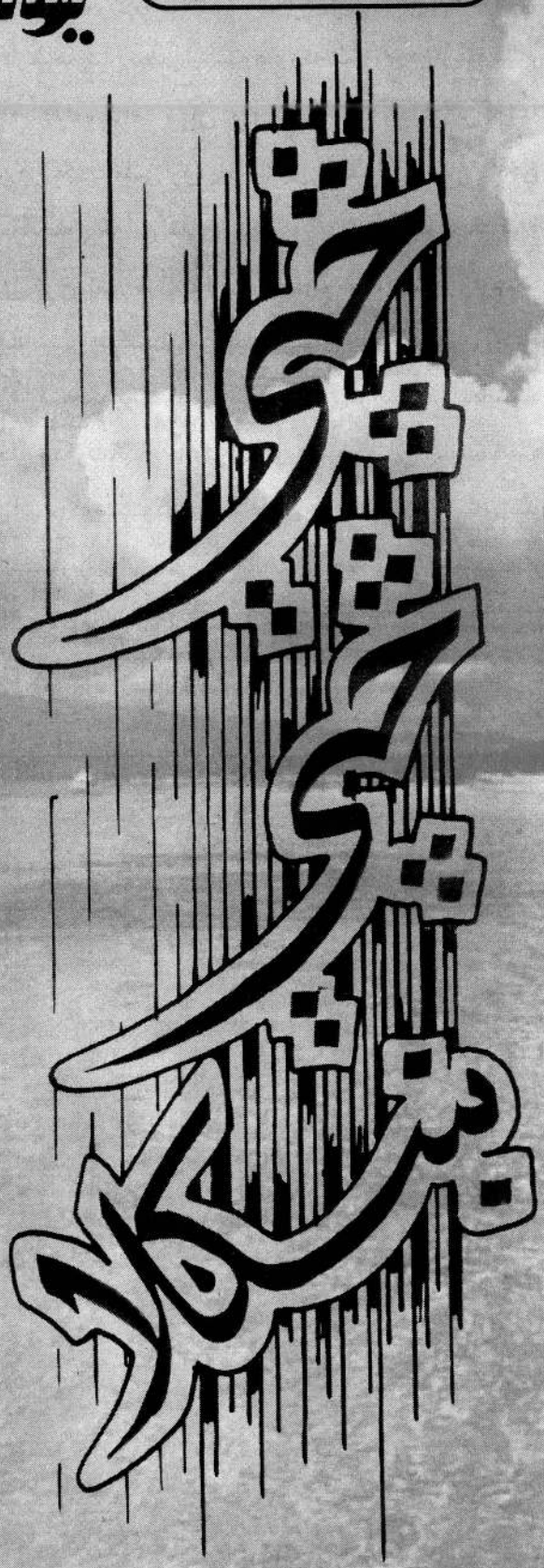

شپه تـــــوري په لاس لکـــــره
په همدې لاره شـــــــوه تیره
موږه دواړه ور پســـــــې ځو
ســـــتا خندا یو ښکلی تاج دی
پاس په زلفو ســـــــهار ایښی
مـــادې مـــلانـــه لاس چارپیـــر کـــړ
ســـــتا پرولي مې ســـــرا ایښی
دواړه ځو د ځنـــــګل لـــــور تـــــه
د سپرلي دابـــــــــــی کورته
څومره ښکلی شـــــــین ځنګل دی
د څیـــــړیـــــو د ممـــــانو
چې هر ګام در ســـــــــره واخلم
زرکـــــې والـــــو ځي لـــــه کـــــانو
هغـــــه وړانـــــدې ونـــــې ګورې؟
هلته لرې د ســـــــیند کڅ کې
په ډبـــــــــــره راته کینه
غاړه دنګه ســـــــــینه سپینه
شـــــــــــه کوتره راته کینه
چې ســـــتا حســـــن ته نقـــاش شـــم
د هنر په ښایســـــــــتو کې
ښاپیری بـــــــه قســـــم واخلم
ته بـــــیالې راته موســـــکی شـــــه
یوه مســـــــــــــته ادا وکړه
غرنی شـــــــه غرنی شـــــــه
لږ ســـــاده غوندې کوچی شـــــه
ســـــتا تصویر بـــــه داســـــې جوړ کړم
چې پرې تـــــرې جهـــــان مـــــوړ کـــــړم

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن چې غر هم پرې مين شـــــــــــــــــــي
بـــــــــاد وزرونه پرانيســـــــــــــتلي

ليونی شـــــــــــي په اتن شـــــــــــي
زړه د تـــــــــــرې ځنـــــــــــگل گوري

ســـــــــــم چې لاس ورته را اوږد کړي
واه! چې ځنـــــگه مـــــې په غيـــــرې کـــــې

زه يې واچوم اوبـــــــــــــــــــوته
د بـــــــــاران ځاځکو خيشـــــــــــته کړی

د مســـــــت ســـــــيند مســـــــتو څپو ته
لکـــــــــه تکـــــــــه سپينـــــــــه زانه

چې پرې مســـــــت شـــــــي بـــــــيړنی شـــــــي
د خدای شـــــــــــــــــــين هنر لمده کړې

د څپو لاســـــــــــــــــــونه ورکړي
د بـــــــــــــــــــاران د ځاځکو هار دې

څو ځاپيـــــــــړې د غـــــــــره مـــــــــخ تـــــــــه
ځي غمـــــــــــي غمـــــــــــي پر غـــــــــــاړې

خوزه و ته يې خواته راشـــــــــــــــــــو
مخ آســـــــــــمان ته ســـــــــــترگې پټې

غره او ســـــــــــيند ته په خندا شـــــــــــو
خدايـــــــــــز ده څه لـــــــــــه خدايـــــــــــه غـــــــــــواړې

هغوی دواړه بـــــــــــــــــــيا پخلا کړو
تـــــــــــه دې زنـــــــــــه رانـــــــــــږدی کـــــــــــړه

د ماشـــــــــــومو زړو غوســـــــــــه يې
چې تـــــــــــرې جـــــــــــام د کوثـــــــــــر جـــــــــــوړ کـــــــــــړم

لوبـــــــــــو لوبـــــــــــو کې ترې غلا کړو
د ســـــــــــينې له ښکلي رود نه دې

د چينـــــــــــې يـــــــــــې ميلمانـــــــــــه يـــــــــــو
دا تـــــــــــرې زړگی مـــــــــــوړ کـــــــــــړم

کـــــــــــان د زړه تـــــــــــه يـــــــــــې لاس اوږد کـــــــــــړو
اخ ظالمـــــــــــې زه دې لونـــــــــــد کـــــــــــړم

دوړوتيـــــــــــږو په منـــــــــــځ کـــــــــــې
ته خو لور د شرشـــــــــــرې وې

مـــــــــــوتی خـــــــــــښ کـــــــــــړه پال وگوره
زه دې ځاځکـــــــــــی غونـــــــــــدې ړونـــــــــــد کـــــــــــړم

زړه کـــــــــــې تيـــــــــــره کـــــــــــړه زمـــــــــــا مينـــــــــــه
زما په غيږه کې شـــــــــــــــــــه پټه

ســـــــــــيپاره د خپل ښايســـــــــــت هم
چې تر هغو پرښو ولاړ شـــــــــــــــــــو

سپين نازك موتی راباســـــــــــــــــــه
چې تـــــــــــرې لاندې و چه ځمکـــــــــــه

ډك لـــــــــــه پاکـــــــــــووړو تيـــــــــــږو
لکه ســـــــــــتا تر پيکي لاندې

کـــــــــــه غمـــــــــــی په کـــــــــــې راووت
د سپين وچويلي په شـــــــــــــــــــان ده

يامـــــــــــری يـــــــــــې وه په منـــــــــــځ کـــــــــــې
چې لږ اور هغلته بـــــــــــــــــــل کړو

بـــــــــــــــــــيا نو غيږې ته را درومه
دا تـــــــــــاوده تـــــــــــاوده آهونـــــــــــه

يوه مســـــــــــــــــــته خولگی راکړه
د خپل عشـــــــــــق ور ســـــــــــره مل کړو

نيکشـــــــــــــــــــاگومه يې کړې خدايه
زه دې ولي بـــــــــــــــــــاندې ســـــــــــــــــــر ږدم

بـــــــــــــــــــختوره يې کړې ربـــــــــــــــــــه
تـــــــــــه دې لـــــــــــيچې زمـــــــــــا پر غـــــــــــاړه

ژر شـــــــــــه ژر شـــــــــــه لاس دې راکړه
زه دې شـــــــــــونډو بـــــــــــاندې خوله ږدم

چې بـــــــــــــــــــاران په دره اوري
ته مې زړه نه کيســـــــــــــــــــې غواړه

(c) ketabton.com: The Digital Library

آرزو دارم یکبار دیگر روی ستیژهای افغانستان آهنگ بخوانم

خالده قیامی

پرستو آواز خوان پر آوازهٔ کشور که فعلاً در اروپا زنده گی میکند در همین روزها CD آهنگ های تازه اش را خدمت علاقمندان موسیقی عرضه داشته است. چندی قبل یک CD آهنگ های او بنام "صبا کابل جان میرم" به بازار آمد که طرف علاقه فراوان دوستداران موسیقی قرار گرفت.

این بار CD جدیدش را بنام "دلک سودایی" ثبت و تکثیر نموده شعر و کمپوز آهنگ های آن CD از فرهاد دریا است.

خانم پرستو میگوید: "یگانه مشکل عمدهٔ ما در اینجا کمبود نوازنده های خوب است. چون در افغانستان موفقیت بیشر ما موجودیت نوازنده های خوب بود، حفیظ الله خیال که ۲۵ سال سمت شاگردی او را داشتم، آقای مسرور و مسحور جمال و همچنان محترم استاد هاشم همیشه ما را همکاری میکردند. هنگام اجرای آهنگ، موسیقی هشتاد فیصد هنرمند را کمک میکند. بناً موفقیت ما در افغانستان این بود که نوازنده های خوب آلات موسیقی چون: "طبله، هارمونیه، رباب و ... داشتیم.

آرزو دارم یکبار دیگر باز هم آهنگهای افغانی برای هموطنان خود در کشورم بخوانم، چون راه تحقق این آرزو ها تقریباً باز شده است و بی صبرانه انتظار چنان روزی را میکشم".

گوگوش زخمی تر از همیشه

از کتاب پراگنده های پیوسته

تنهایی اتاق را اندوه من و آواز گوگوش که از دور دستها شنیده میشد، پر میکرد. با آنکه نمیتوانستیم، باید نامه یی را که به نام دوست آغاز شده بود، دنبال میکردم. تا اینجا نوشته بودم: ...امروز رازی را با تو در میان میگزارم. از کجا پیدا که تو آن را بهتر و پیشتر از من بدانی، زیرا این روز ها.....))

"زیرا این روزها، این روز ها که شهر عشق خالی ترین شهر خداست، خنجر نامردمی حتی به دست سایه ها...." اما مانند اینست که چنین نمی خواستم . مگر نباید خالی بودن شهر عشق از همه کس پنهان باشد؟...از "راز" میگفتم با تو حرف دارم این روز ها با تو حرفی دارم جز تو ای دور از من، از همه کس بیزارم. اما گوگوش بر آن میافزاید: ((منم آن از همه دنیا رانده، در هت هستی خودم گم کرده، ازته کوچه مرا میبینی، میشناسی اما در میبندی ، شاید ای باغم من بیگانه، برمن از پنجره یی میخنده با تو حرفی دارم، زیر لب میگویم: از تو هم بیزارم. نه بهتر است از جای دیگر بیا غازم : "دوست ، دوست عزیز این نامه دیگر یست که به تو مینویسم و رازی را که میخواستم برایت بگویم اینست، اینست که....عاشقم، مثل مسافر عاشقم، عاشق رسیدن بی انتها، من پر از وسوسه های رفتنم . " اما او میداند که نمیتوانم چنین بنویسم، زیرا خودش بار بار زمزمه میکرد...دوست، دوست عزیز، عزیزتر از عمر دوباره!

نمیدانم که چرا امروز نمیتوانم به تو نامه بنویسم، با آنکه یک دنیا سخن دارم. "آیا بهتر نیست نامه دیگری بنویسم به دوست، کسی که وقت رفتن دوباره عاشقم کرد.....

دوست عزیز!

در خاموشی بی تو تا توانستم شکستم و این شکستن بیصدا بود. به دادم برس ای اشک، دلم خیلی گرفته، "رفتم برای گریه.....

با آنکه میدیدم هیچ نامه یی به نوشت نمی آید، برداشتم و نوشتم:

دوست عزیز!

بخوان، بلند تر بخوان و باور کن که دیگر هیچ ترانه ات، نامه ام به تو را برهم نخواهد زد، حتی هنگامی که فریاد میزنی: نامه هایم را بده، نامه هایم را بده، نامه هایم را بده" .....

(c) ketabton.com: The Digital Library

برویم آشپزخانه

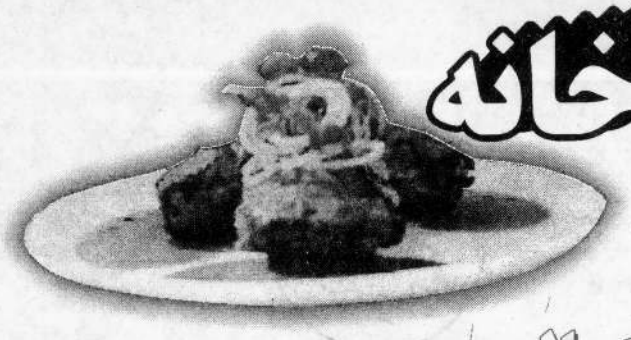

پاپر کچالو

مواد ضرورت:

کچالو، نمک، روغن بقدر ضرورت

طرز تهیه:- اولاً کچالو را گرفته پوست می کنیم و آنرا ورق ورق نازک میسازیم، بعداً آب را خوب جوش داده کچالو ورق ورق را در آن انداخته و جوش میدهیم وقتیکه فهمیدیم که آن نرم شده از آب کشیده و آنرا در آفتاب میگذاریم که خشک شود بعد از اینکه در آفتاب خشک گردید در روغن سرخ شده آنرا انداخته سرخ مینمایم، وقتیکه در روغن انداخته شد فوری آنرا از روغن میکشیم یعنی (سفید سفید) باشد و بالای آن نمک می اندازیم برای خوردن آماده می گردد.

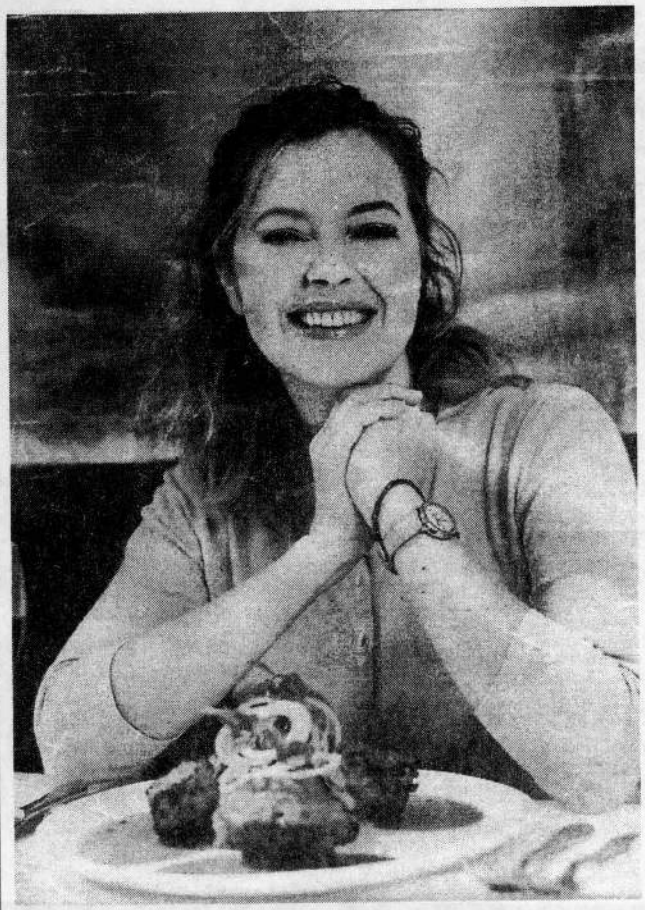

کباب کچالو

مواد ضرورت:

کچالو، آرد نخود، تخم مرغ، مرچ، نمک و روغن

طرز تهیه: اولاً کچالو را جوش داده نرم می سازیم و بعد از پوست نمودن آنرا میده نموده مخلوط تخم و آرد نخود مرچ و نمک را به آن علاوه نموده و خوب مخلوط نمائیم و بعد از مخلوط شدن آنرا به اندازه یک چهار مغز گرفته، لوله می نمائیم بعد از لوله شدن آن را در روغن که قبلاً سرخ نموده ایم سرخ مینمائیم وقتیکه همه کباب سرخ گردید آنرا در غوری مانده توسط بادنجان رومی، گشنیز تازه، نوشپیاز، مرچ تازه آنرا درست کرده برای خوردن آماده میسازیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ماه

حمل:

برای کسب موفقیت
باید از اشتباهات گذشته پند
بگیرید. بیان کردن حرفهای غرض آلود،
چیزی جز دشمنی تراشی برای خودنیست چه بهتر
که این روش را بدست فراموشی بسپارید. در
کار هاعجله به خرج ندهید. از تحقیر
کردن بپرهیزید و منتظر
یک خبر خوشی
باشید.

ماه

ثور

برای مهربانی والدین خود
ارزش قایل شوید. ازتوکل به خدا
غافل نشوید، مطمین باشید در سایهء کوشش
به آر زو های خود خواهید رسید. البته به
خاطر داشته باشید آنچه در زحمت
فراوان بدست می آورید به
راحتی از دست
ندهید

ماه

جوزا

از پرخاش و تند خویی
پرهیز کنید. لزومی ندارد
گرفتاری های شخصی خود را با هر فرد
در میان بگذارید. پدر و مادر تنها افراد دلسوزی
هستند که در این اوضاع و احوال حتماً به
یاری شما خواهند شتافت. از اعتماد
زیاد به دوستان پرهیز
داشته باشید .

ماه

سرطان

ارتباط داشتن با دوستان ناباب،
سرافکند گی و شرمندگی به همراه
خواهد داشت. شکستن غیر قابل باور متوجه شما
شده است. غم و غصه را فراموش کنید و کار را مجدداً از
نوشروع کنید، مطمیناً پیروز خواهید شد. در ضمن
بهتر است کمی هم به سروضع خود سامان
بدهید. تمیزی و مرتب بودن شما
همیشه زبانزد خاص و
عام است.

ماه

اسد:

خوشبختی صرفاً به مادیات
ختم نمی شود فرصت استثنایی برای
نمایش استعداد های خود دارید. وابستگی اصلاً
به صلاح شما نیست. سعی کنید خود تان باشد،
هنوز شرایط تغییر آینده ای که پیش رو
دارید میسر است، فقط کافی
است اراده کنید که
می خواهید

ماه سنبله:

از نشست و برخاست با انسان های
فهمیده لذت می برید. به اشخاصی که
کودکانه رفتار کرده شوخی های نابجا با شما
دارند، دوستانه تذکر بدهید. خودتان هم بهتر است
از تمسخر و تحقیر دیگران دست بردارید. چرا
که در غیراین صورت دوستان بسیاری را از
دست خواهید داد .

ماه میزان:

هم اکنون تصمیم بگیرید خود را از
دنیای انزوا خارج کنید. آنهایی که شما می
شناسید صاحب همه چیز شده اند در سایهء تلاش
و پشتکار بوده است. سرمشق قرار دادن آنها به سود
شما است. پیشرفت چشمگیری در امر تحصیل و یا
کار خواهید داشت. فقط کافی است خود تان را
باور کنید.

ماه

عقرب:

با میانجیگری شما اختلاف دو
دوست به پایان می رسد. روزهای سختی
را پیش رو دارید. فراموش نکنید قناعت کردن
امری است ضروری. برای هرکار جزئی و پیش پا افتاده
خواهش نکنید. شان و منزلت خود را حفظ کنید.
چاپلوسی ویژگی های خوبی شما را زیر
سوال می برد، سعی کنید
همچنان مهربان
باشید .

ماه

قوس:

کارهای شخصی خود تانرا
شخصاً انجام بدهید بدون اینکه آگاه
باشید عمل ناپسندی انجام داده اید. با تأمل در
رفتار و کردار خود شهامت اعتراف به اشتباه را داشته
باشید. اطرافیان جسارت شما را می پسندند.
لازم به یادآوری است که در
انتخاب دوست خیلی
محتاط باشید .

ماه

جدی:

موفقیت به انجام هرکاری
بستگی به تلاش شما دارد. برای آنهایی
که از راه نامشروع به جایی رسیده اند هیچ آیندهٔ
درخشانی پیش رو نیست. خود را مبادا در ردیف آنها قرار
بدهید که حاصل آن جز گمراهی و بیهودگی
نخواهد بود. با خدا بیشتر ارتباط برقرار
کنید و در انجام عبادت سستی
به خود راه ندهید.

ماه

دلو:

رفتار شما همواره الگوی
دیگران است. محیط خانوادگی را شاد
نگهدارید . از بلند پروازی پرهیز داشته باشید و
همچنان در مسیری که پیش می روید. گام بردارید.
افکار شما حساب شده و منطقی است آینده
روشنی را پیش رو دارید. اطرافیان از
مصاحبت با شما لذت می
برند .

ماه

حوت:

شما انسان بسیار انعطاف
پذیر و خوش قلبی هستید. با شروع
سال تحصیلی خود را در جهت فراگیری
دروس وانجام دادن آنها به طور روزانه آماده
سازید به خاطر داشته باشید در
تفریح نباید زیاده روی
کرد. آینده نگر
باشید.

PROPERTY OF ACKU 5803

برای شما فال گرفتیم

(c) ketabton.com: The Digital Library

مژده مژده مژده

صالون هوتل فروشگاه بـــزرگ افغان که دوباره بازسازی شـــده است با سرویس غذا های لذیذ و متنوع از همشهریان پذیرایی می کند، همچنان دعوت های چاشت و محافل رسمی شما را با پرسو ـ مســـلکی که در کار هوتل داری نظیر آنها وجـــود نـــدارد، نیـــز میپذیرد.

فراموش نکنید فروشگاه بـــزرگ افغان که اکنون بنام قاری سمیع ربانی زاده کارش را از سر گرفته است در خدمت شماست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ACKU
سلسله
DS
350
.22س

BAWOON
Aug. 2002

به تعهد کارت عروسی بستانید!

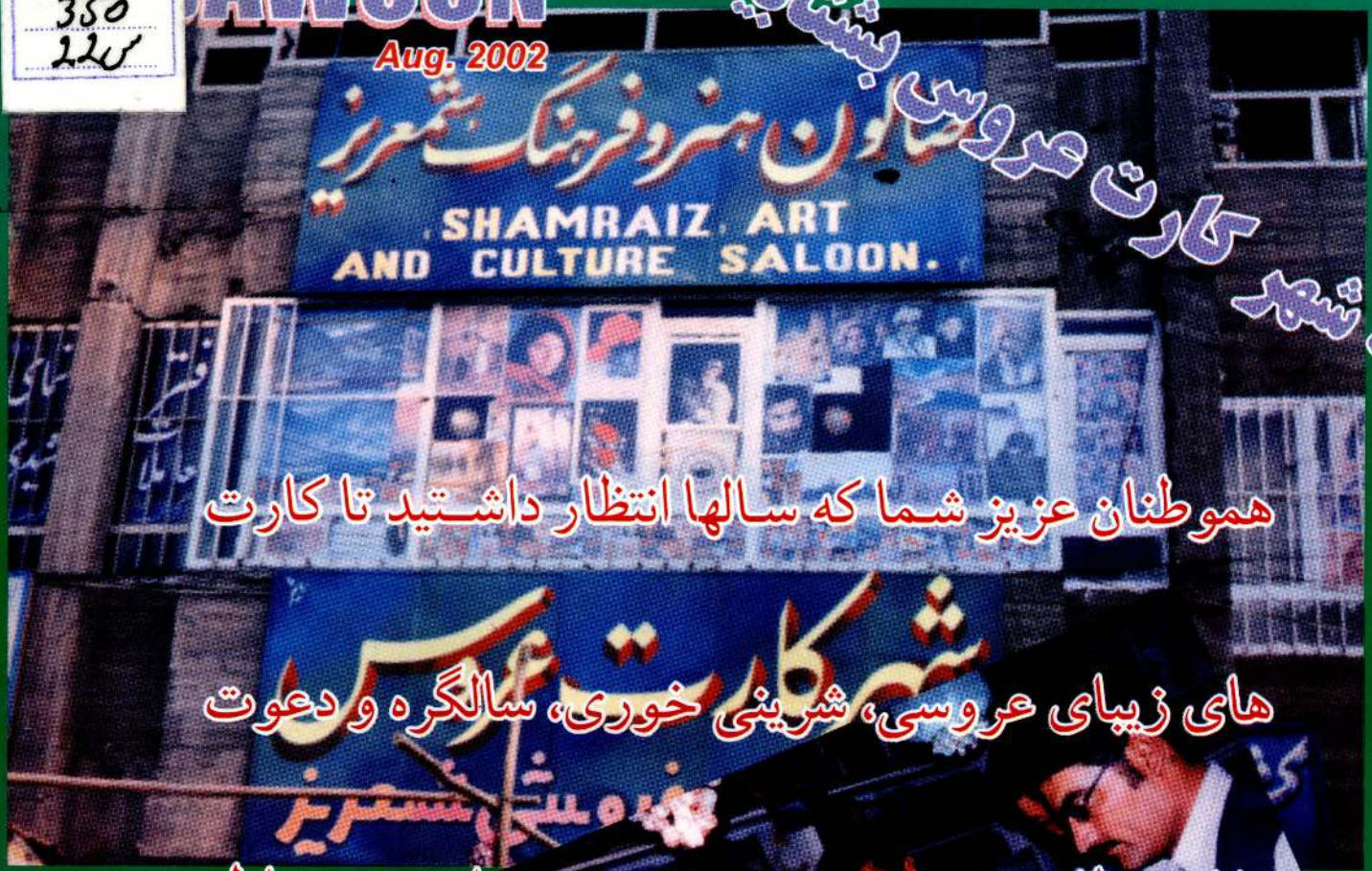

هموطنان عزیز شما که سالها انتظار داشتید تا کارت

های زیبای عروسی، شرینی خوری، سالگره و دعوت

را از قرطاسیه فروشی شمعریز بدست بیاورید، بخاطر

داشته باشید قرطاسیه فروشی شمعریز یک نام آشنا و

زیبا به علاقمندان خوش ذوق.

آدرس: تیمور شاهی وات

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library